## قسمتی از اختیارات بدیعی



[illegible]

شیخ الرئیس گوید مفید لحم بود و اگر حل کنند بخل و لعوق کنند سده جگر
بگشاید و سنگ آن را بریزاند و زاییدن آسان کند اما مضر بود
بسرو مصلح آن انیسون است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن
آن سکنجبین است و نیم وزن جاوشیر با درخجونه و در تقویت نیز گویند
بود با دارچینی و ترنجان و بعضی از حکما نیز گویند به پارسی بادرنگبویه گویند
آن تازه بود طبیعت وی گرم است و خشک در دوم سودمند بود جهت
علتهای بلغمی و سوداوی و بوی دهان خوش کند و نافع بود جهت
و سده دماغ و قوت دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود و در تقویت
دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند و ذهن صافی گرداند و
مقدار شربتی از وی یک درم بود و اسحق گوید مضر بود به گرده
مصلح آن صمغ عربی است و اگر با سرکه ورق آن ضماد کنند بر گزندگی عقرب
و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر با شب مانند همین عمل کند و طبیخ آن
آن مضمضه کنند جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر
تحلیل یابد و همچنین بر درد مفاصل ضماد کنند ساکن گرداند و از خواص
وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن مجموع خشک کرده

[illegible]

در خرقه بپیچند و با ریسمان محکم به بندند و در جیب نگاه دارند دایم
که با خود داشته باشند هر کس او را ببیند دوست دارد و
محبوب خلق گردد و دایم شادمان بود مولف گوید این
مجرب است و امتحان کرده و خوردن وی مقوی دماغ و جگر و معده
بود جهت خفقان بود اول خفقان بلغم سوخته نافع بود و اورا
مفرح قلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم
و چهار دانگ وزن آن پوست اترج باد آورد شوکة البیضا
گویند بهندی دو ماهه و دوماسه خوانند نبات وی در زمین ریگ
بوم و دامن کوهها بیشتر روید و ساق وی ستبر انگشت بود و قد
آن مقدار یک گز بلند و کمتر بود و بیشتر در وی زمین بهمن
و در اول کم برگ بیرون کند گیاه بود و تخم وی مانند خشک دانه
بود و نبات وی خارناک بود و انبوه خارهای دراز سفید تیز
بود و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه طبیعت
آن گرم و خشک است در درجه اول و گویند سرد است در اول و
بعضی گویند سرد و خشک بود منفعت وی آنست که مسهل بلغم لزج بود



و در وی قوت محلل و مفتح هست خاصه تخم وی نافع بود جهت اورام
بلغمی و نفخ دم و تنها مبتلا کنند و ضعف معده و درد دندان
چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزندگی جانوران و گزندگی عقرب
چون بروی ضماد کنند نافع بود و بقولی دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون
بجوشانند جهت نفخ دم و درد معده و استسقا کهن نافع بود و
بول براند و اورام بلغمی ضماد کردن نافع بود و اگر تخم وی بیاشامند
گزندگی را نافع بود و گزندگی جانوران و اگر دوال الثعلب بیخ آن حک
کنند بغایت سودمند بود و مجرب است ترتیب از وی یک درم و نیم بود
اما مضر بود بشش و مصلح وی افسنتین بود و شیخ الرئیس گوید بدل آن در
درد دندان بلغمی شاهترج بود و در شتابیان شیراز ازرورده
گویند و شیر ازرم بادنجان ابن مفرد و جلد و حلق خوانند
بهترین وی فارسی و شیرین تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک است
در دوم و اگر در دهن زیان کنند شکم براند و اگر در ...
بخورند امساک کند و درد معده و خاصره آورد و بر چشم دایم بود
خونی سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و لون سیاه

کرداند گفته و زنده بود و تازه سالم بود و جدام و صداع و بیخو
آورد و مولد کلف و سرطانات و بنده جگر بود و اگر کرم برزند
سده جگر بگشاید اما بول بسیار آورد و بلیغ گل در سایه خشک کنند
و سحق کنند طلا این نافع بود جهت بود بسیر و اگر بادنجان با روغن بپزند
بپزند و از آن روغن موم روغن بسازند بر شقاق کعبین و میان
انگشتان طلا کنند ببرد و غذا ایشان و اگر بادنجان بپوزند
دخاکستران با سرکه بسرشند و بر ثالیل طلا کنند ببرد و بادنجان
بشیرازی کوک خوانند و گویند مقوی معده بود و قطع رعاف
کند بخاصیت خوردن وی اولی آن بود که در آب و نمک بجوشانند
با سلوق و با روغن بپزند یا با دم بریان کنند یا با سرکه و کرویا
بابونج بپارسی بابونه گویند بهترین آن بود که گل آن زرد بود و
بزرگ طبیعت وی گرم و خشک در اول منفعت وی آنست
که مفتح بود و ملطف بود و محلل و جاذب بود و در [illegible]
[illegible] کند جهت صداع سرد نافع بود و همچنین [illegible] که از بلغم
بود و بلغم بود و در [illegible] اخلاط [illegible] بود دارد و اگر

بجوشانند و در آب آن نشینند منگ کرده بر آرند و حیض و بول
برانند و بچه بیندازد و اگر بپاشند بول و حیض براند و بچه در وقت
زادن سهل بیرون آید و بدن را پاک گرداند و دردها زایل
کند اگر ادمان کنند و اگر چشم را آب بابونه تنها بشویند درد
ساکن گرداند اما اسحق گوید مضرت بگلی مصلح وی عسل است
و بدل آن در تقویت دماغ و زایل کردن صداع سرد بریا [illegible]
بادرنجبویه خوانند و آن نوعی از ریحان کوهیست و در [illegible] کوهها
باشد طبیعت وی گرمست در دوم و خشکست در اول و گویند در وی
رطوبتی فضلیست بهترین وی آنست که خوشبوی بود منفعت
وی آنست که از ادویه قلبی بود و اگر عصاره وی در چشم کنند
چشم را جلا دهد و رطوبتی که از چشم روانه بود خشک گرداند
و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد اما
باه را برانگیزانند و مولد ریاح بود و بول براند اما دیر گوارد
هضم شود و اگر بر گزندگی عقرب و زنبور طلا کنند نافع بود
و اگر با روغن گل و سرکه و لیت جو ورم گرم ضماد کنند نافع بود

و خوردن وی گویند کرم بود در شکم پیدا کند و چون بخایند و در الف
نهند کرم از آن تولد کند و گویند حب القناب بجلی بغیر خواهد
وی را بخایند بیاید در آن سال از درد دندان ایمن باشد البته و اگر
بخایند در گوش نهند درد گوش را ساکن کند و صاحب کامل
آورده است که در خوردن وی هیچ منفعت نیست ضماد کرد دل مفتح
و محلل بود و از خوردن وی خلطی سوداوی بد تولد کند و چشم تاریک
مصلح وی نقلة الحقابست و بدل آن دو وزن سپستان بود بخور مریم
بخور مریم است و آن چیزی است و بیخ آن عرطنیثا است و صفت آن
در الف گفته شد و بخور مریم طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست
در دوم منفعت وی آنست که مقطع و محلل و مفتح بود طبع را و اند
و چون با پشم پاره بخور در گیرند یا با سیب یاف طلا کنند و چون بیاشامند
کرم دراز و کدو دانه بیندازد و حیض براند و بچه مرده بیندازد
و پیر قانز را نافع بود و از دویه کشنده خاصه از نیش جراره نافع بود
و کلف برد در سیر ریخته شده طلا کنند نافع بود و اگر با عسل
در چشم کشند نافع بود و کلف برد و چون با شراب بیاشامند منی

زیاده کند بدیستان بدیستان و بدیشکان نیز گویند و قاتل اسد و کف
الکلب هم گویند و آن حشیشیست گرم خشک اما ملطف و محلل بود و دلم
نافع بود جهة اصحاب بلغم و رطوبة زیاد گویند بدل وی نیم وزن وی
زرونج و بوزن آن زرده کرمانی برنج کابلی ابرنج گویند و رفی گویند
بیماری زنک خوانند طبیعت وی گرم است در اول و خشکست در
دوم و آن دو نوعست بزرگ و کوچک بهترین آن کوچکست که
لون آن سرخ زند و حدوم از وی سهل بلغم لزج بود و از فضلات
دو اسیح ادویه بوی رسد مفاصل را سود دهد بود و شربة از وی ده
درم با شیر تازه بود جهة حب القرع لیکن مضر بود با رود و مصلح
کثیرا است و بدل وی بوزن آن قنبیل ابن ماسویه گوید بدل آن
بوزن آن ترمس و دو دانگ آن قنبیل است برنجاسف
شویلا خوانند شیر ازوی برزنک گویند و بهری بوی مادران
گویند خیدا سم دیگر دارد و گفته شد بهترین وی زرد بود و
طبیعت وی گرمست در دوم و خشکست در آخر درجه اول منفعت
وی آنست که جهة صداع سرد ضماد کردن یا نطول بغایة نافع بود

وملطف ومفتح بود وصاحب دوار وسدر را نافع بود وسنگ
ریزاند واگر در طبیخ آن نشینند رحم را پاک کند وبچه بیندازد ومشیمه
برون آورد ورحم را نافع بود واگر سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند
واگر بکوبند وخاکستر وی برریش قرح افشانند خشک گرداند واگر با عسل
بیاشامند کرم‌ها بکشد وحب القرع وبنده ببرد وزکام را نافع بود واگر
بطبیخ وی بشویند وگویند خوردن ان مضر بود بگرده مصلح وی انیسون
بود وبدل ان گویند بدل آن در درد سر دو بار نجنت وگویند بدل ان
افسنتین است بردی نباتیست که در آب روید ودر مصر از وی کاغذ
سازند ومولف گوید بشیر ازی از انگ خوانند وشاخ میان
وی را نیز خوانند ودر قوت مانند کاغذ بود ودر سوخته وی تخفیف زیادة
بود وطبیعت وی سرد وخشک بود در دوم وخاکستر ان اکله کم
در دهن بود وسود دهد وچون نفث دم کند دانچه مضر بود بغذا
دهد چون زکنند وبکنند مانند نیشکر برسیاوشان شعر الجن و
شعر الجبال وشعر الارض ولحیة الحمار وشعر الخنازیر وساق
الاسود والوصیف الاسود وکزره البیر نیز خوانند ودان شعر الغول

۱۶

برسیاوشان گویند وبکرمانی نور سوخوانند بهترین وی انست که
چوب وی سیاه بود وورق ان سبز وگویند بهترین وی انست که
چوب وی برخی زند طبیعت وی معتدلست در گرمی وسردی وگویند
میل بگرمی وخشکی دارد وسه درم از وی اسهال بلغم بود واسود
وشش وسینه را از فضول غلیظ پاک کند وبگدازاند ویرقان وسپرز
را نافع بود وبول وحیض براند وسنگ بریزاند وچون بیاشامند
بهبند ومشیمه بیرون آورد وگزندگی سگ دیوانه ومار را نافع بود
ودیگر این جانوران مود وچون با شراب بیاشامند ملطف ومحلل
بود وداء الثعلب را نافع بود وموی ابرو باند وخنازیر وسیلات
تحلیل کند واگر بیاشامند ربو ویرقان وعسر البول را نافع بود
واگر با لادن وروغن مورد یا روغن سوسن وزوفا وشراب
بیامیزند وبر موی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد وبیخ از انجملم
واگر بسوزانند وبر سر مالند موی برویاند واگر با سرکه وزیت
خاکستر وی بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند وجهت جرب
چشم نافع بود واسحق گوید مضرست بمعده مصلح آن مصطکی

برادر گویند بدل آن در بود منذری بود وزن آن سفید یا نیم وزن
آن ادب سوس است بزر قطونا بپارسی اسبیوش و بیونانی فلیون
و معزان برغوث بشیراز بنگو گویند و آن دو نوعست سفید و سرخ
بهترین سرخست که میل بسیاهی دارد و فربه بود و چون در آب کنند
در بن آب نشیند اما سفید سردتر از سیاه بود بغایت و طبیعت
بنگو سرد و تر بود در دوم آورده اند که در سیوم معتدلست
در تر و خشکی حرارت بنشاند و تشنگی ساکن گرداند و اگر بریان
ناکرده دو درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان
کرده بود با روغن گل بیاشامند شکم به بندد و پیچ را نافع بود و خاصه بچگان
لعاب وی در جهة خشونت دهن و سینه و لذع معده نافع بود و در
دردهای گرم ضماد کردن نافع بود و جهة نقرس با سرکه و جهة صداع
با گلاب بود و مضر بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که کشنده
بود شربتی از وی معتدل دو درم بود و مصلح او سرکه بنگو کوفته
خوردن با سکنجبین و فلفل و حلتیت یا مثلث کنند و دو امکن
بدل وی در تلیین طبیعت بهدانه یا تخم قد بود و در تر بدو بزر طبیب

تخم توره بزر الکرفس البستانی تخم کرفس بستانی طبیعت
گرم و خشکست در دوم بول براند و سده گرده و جگر بگشاید و
فواق که از امتلا بود سود دارد و شربتی از وی سه درم و جهة
گزندگی جانوران نافع بود و در دهلیز را بود و دهد اما مضر بود
بتشنج و مصلح آن جماعت و شریف در خواص آورده است
که تخم کرفس کوفته با همچندان قند بر روغن گاو چرب کنند
و سه روز بیاشامند باه را زیادت کند اما باید که غذا گوشت
خروس فربه خورد و بدل تخم کرفس فطراسالیونست و
گویند ده یک آن افسنتین و نیم وزن آن فطراسالیونست
بزر الخبازی بپارسی تخم خرو گویند و بکرمانی بنیرک خطمی طبیعت
آن معتدلست در حرارت و رطوبت و در غسل قوی بود
و بهتر از تخم خطمی خشونت سینه را زایل کند و پیچ و ریش روده را
بغایت نافع بود جهة گزندگی رتیلا و سموم نافع بود و چون
در ادویه حقنه بود دفع مضرت ادویه حاره بکند بدل وی
تخم خطمیست بزر الخطمی بهترین وی آن بود که سیاه و رسیده

بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند معتدلست در حرارت و رطوبت
اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند نافع بود و جهت برص
گرم بود منفعت بود و خون رفتن شکم به بندد و سنگ گرده بریزاند
بدل وی تخم خبازی بود و بزر الرطبه بزر القراح و بزر القیطقیه
و بزر القت و بزر القندا و بزر القضب گویند و آن بزر العلف
بهارست تخم اسبست گویند بهترین وی زرد فربه بود و طبیعت آن
گرم و تر بود و در وی نفخ بود و باه را زیاده کند و قوت مجامعت
دهد و شیر زیاده بدل وی در معاجین تخم شلغم بود و بزر الطرخ
کیر بهارست تخم کنگر خوانند و کیکج گویند بشیرازی کنگرک گویند بهترین
آن بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم گویند در دوم
بود و منفعت بود و جهت عسر البول و برش طلا کردن نافع بود و باه
را بیانگیزاند و در استسقا نیز نافع بود و مقدار از یکدرم اگر با
سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی بلغم بیارد اما مصدع بود
و منی زیاده کند و بول براند و تاریکی چشم او ورد ... کند
و کلف روی طلا کنند زایل کند و اگر بکوبند و عوض ...

تخم مرغ نیم رست کرده بیاشامند جماع و قوت دهد اما
مشکل خوار بود و مضر بود بمثانه مصلح وی کثیرا بود و بدل وی
رازی گویند نبات ویست و گویند بدل وی تودری است و مجهول
گویند بدل وی تخم کندناست و دیقوریدوس گویند بدل وی
در طبیخ فو دلست بزر الرمق بزر القطف بود و صفت آن بزر
در قاف گفته شود طبیعت وی معتدلست در حرارت و
برودت و خشک بود در اول و گویند گرمست و در وی جلا و
و تلیین بود مضر بود بسفل و مصلح وی قند و گلاب بود بزر البقم
بقلة الحمقاست و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا
و بقلة اللینه و دندان ما وکف و فرفخیر و فرفین و حقوق ...
بهارست تخم تورک گویند و باصفهانی تخم برابین و بکرمانی ...
تخم بکرک و به تبریزی تخمکان بهترین وی آنست که فربه بود
طبیعت آن سرد است در درجه سیوم بود منفعت بود و جهت
درد جگر که از گرمی بود و تبهای حاده مقدار یکدرم از وی
بکوبند و شیره گرفته با نبات بیاشامند و اگر بگلاب خورند

جهة سرفه که از حرارت بود نافعست وجهة قرح امعا و معده نافع بود
اما قطع شهوت کند و چون که افراط کنند مضر بود بسپرز و معده
بلغمی مصلح وی قندست و بدل ان بزرقطونا بزر انجرا لبستانی
تخم کذر گویند نافع بود جهة ریشهای خورنده چون بکوبند و
بران ضماد کنند و اگر بخورند ماه زا بر انگیزاند و بول وحیض را
براند و ریشهای عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزندگی
جانوران را سود دارد و دیوسقوریدس گوید جهة درد ساقین یکدرم
تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند نافع بود و مجرب بدل ان بوزن
ان تخم انیسون است بزر البذاب بپارسی تخم سداب گویند
بهترین ان سیاه فربه بود طبیعت ان گرم و خشک در سیوم
نافع بود جهة فواق بلغمی اگر یکدرم تا دو درم بیاشامند جهة دفع
زهرها نافع بود و گزندگی جانوران خاصه که با انجیر خشک و مغز گردو
استعمال کنند وجهة عرق النسا نافع بود اما مقطع منی بود و مصلح
ان کثیرا است با عسل و بدل ان سداب بزر الخس بپارسی تخم
کاهو گویند بهترین و ان بستانی سیاه فربه بود و طبیعت ان سرد و خشک



و مخدر و منوم بود و ثقلات دماغ را پاک کند و جهة کرکوری را
احتلام بسیار افتد چون بیاشامند نافع بود و قطع شهوت جماع
کند منی را خشک گرداند و دفع تقطیر ان بکند مقدار یکدرم تا
دو درم مستعمل بود ضماد کردن جهة صداع سود مند بود و منع
سیلان که از چشم اید بکند چون بر پیشانی ضماد کنند و سبات
آورد مصلح وی مصطکیست و بدل وی دم الاخوین بزر البنج و
بپارسی تخم منج گویند و بلفظی دیگر خداع الرجال و ان سه نوعست
سیاه و سرخ و سفید بهترین ان سفید بود و بعد از سفید سرخ
اما سیاه کشنده طبیعت ان سرد و خشک در اخر درجه سیم
و از ان سفید سردست در اول درجه سیوم خشکست در دوم
عصارهٔ وی درد گوش را نافع بود و جهة نفث دم با فراط
سود دارد و دردها ساکن گرداند و دیسقوریدس طلا کردن نافع بود
خوردن وی مضر بود و مخدر و مسبت و تباه کننده عقل و
خناق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم
و گرانی گوش بازدید کند و مداوای وی قی کردن است

و روغن و عسل بعد از آن شیر تازه و ورق اسفید باج مرغ و کو
سبره فربه و بدل آن افیون است بوزن آن صاحب تقویم گوید مصلح
و مخدر حشیش مصلح آن عسلست و افیون اگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود
و مقوی اعضا بود و چون در حمام طلا کنند بر بدن در دفع گر را نافع بود
بزر القطن بپارسی تخم تریزه خوانند بهترین وی فربه بود و طبیعت آن
گرم بود در سیوم خشک بود در دوم جهت نمش و کلف و بهق اسفید و از آنها
نافع بود و چون با سرکه طلا کنند بهق سیاه و سفید را بگرداند
سرکه در حمام طلا کنند بغایت نافع بود نفخ که در شکم بود تحلیل کند
و محلل قوی بود و مقدار دو درم مسهل کند اما مضر بود بجگر مصلح آن
سکنجبین است و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و
درم شیر زرد تحلیل دهد اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند
همچنان کرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران
قایم مقام تریاق بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مضعف
جگر مصلح وی کشنیز و شکر بود و جهت درد سپرز کهنه شده
روزی روز دو درم بکوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند نافع بود



مجرب بدل آن حب الرشاد و بزر المرو بپارسی تخم مرو گویند
و بشیرازی مرو و رنگ بهترین وی آنست که تازه و فربه بود
آن سرخ زند طبیعت آن گرم و تر است با عتدال و تر در قوت
مانند بزرقطونا بود و اگر بریان نا کرده کنند نافع بود جهت ذو
سنطاریا و پیچ و شکم ببندد و منضج ورمها بود و دمامیل
و بریان ناکرده مسهل اند که بلغم بود و مقدار دو درم استعمال کنند
و مضر بود بشش مصلح آن جلنجبین است و بدل آن بزرقطونا بود
در الفتاح بدل وی بزر کتان بود و بزر الخندقوقی اندقوقو گویند
و دیو سپست و حناق و ورق نیز گویند بهترین وی فربه بود
و تو طبیعت وی گرم و خشک بود و معده را پاک کند مقدار وی
نیم درم نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند
از ادویه باهی بود و مهیج باه بود و تخم و گیاه وی نیز بکار برند
آورد مصلح وی کتیرا بود و بدل وی شلیم بود بزر السلجم
بپارسی شلغم گویند بپارسی تخم ترب طبیعت آن سرد
و خشک بود و بهترین آنست که فربه بود و سیاه که برخی

مایل بود و ملح بود جهت سده جگر و کرده و عرق النسا و قابض بود
مقدار سه درم مستعمل بود چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود
قطع کند و فضول که از شکم روانه بود و اسحق گوید طبیعت ان
گرم و خشک مضر بود بشش مصلح ان عسل بدل ان تخم خاص
بزر الحماض حب ارشاد گویند بپارسی تخم ترشه گویند بشیراز تخم
ترشینک گویند بهترین ان بود که فربه بود و سیاه که برفی زند
طبیعت ان سرد و خشک بغایت قابض بود و مره صفرا بنشاند و
روده پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب
جلط گرم بود اما مضر بود بکرده مصلح وی قند بود در خواص آورده
که تخم حماض اگر در خرقه بندند و زن بر بازوی چپ بندد مادام که با
باشند آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض تر اگر پیش از غذا بخورد
خورده باشند دغذا بگذرد هیچ مضرت نرساند و تخم حماض بستانی
بهترین ان بود که بسیاه مایل بود طبیعت ان سرد و خشک
در دوم بود مانند بود جهت ماده صفرا و تب غب و مقدار
دو درم مستعمل بود و مضر بود بسپرز مصلح ان تخم رازیانه است



وکرفس بزر الکتان بپارسی تخم کتان گویند و کتد انک خوانند
و بشیراز بزرک گویند بهترین ان تازه و فربه بود طبیعت وی گرم است
در اول معتدلست در تری و خشکی و گویند معتدلست در گرمی و سردی
و خشکست در اول منضج ریشها و ورمها بود خواه ورم گرم و خواه
ورم سرد و اندرونی و در وی کلف و برص را نافع بود و دو زکام
را سودمند بود و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر خام بیاشامند شکم
براند و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و ادرار بول کند و اگر زنان
در آب آن بنشینند ورم جاسیه که در رحم بود تحلیل یابد و
معده را بد بود و دشخوار هضم شود و غذا اندک دهد و مضر بود
با ثقلین مصلح آن سکنگبین بود با عسل و جالینوس گوید سودمند بود
جهت شقاق معده و ریش شش و بر جراحتی که از خارج بدن بود
آورد و دیسقوریدس اعضا بود و دیسقوریدس و فولس گوید چنین بسوزانند و
سحق کنند و بر ریش مقعده افشانند خشک گرداند و زایل کند و لب
و عصاره بافلا بود و گویند حلبه و در خواص آورده اند که چنین
با موم و روغن از اورم ناخن ضماد کنند البته ببرد و جذام بخورد

منی زاید کند و درد سینه را نافع بود بزر التمام بپارسی سیسنبر گویند
و بهترین وی بستانی بود و سیاه رنگ طبیعت وی گرم و خشک
حیض براند و زاییدن آسان کند مقدار سه درم مستعمل بود و جهت
باد که در شکم بود نافع بود و فواق امتلایی را بغایت سودمند
بود اما مضر بود به شش مصلح وی کثیرا بود و بدل آن تخم نعناع و
تخم بالنگو مساوی آن بزر الوند الاسود حبلهنگ و گفته شود
بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه گویند و مارگیا خوانند بهترین وی
بستانی بود و طبیعت آن گرم است و تر منی بیفزاید و شهوت جماع
برانگیزاند و مفتح بود و شیر زیاده کند مقدار دو درم مستعمل
بود اما مضر بود به سپرز مصلح آن عسل است و عسر البول را نافع بود و
عرق النسا و قولنج بلغمی و ریحی و کژدم گزیده و رتیلا را نافع بود و بدل آن
تخم جنجلت بزر الکشوث رجمول خوانند بپارسی تخم کشوث
و بسبزوار و بسریانی دیار و شکوتا نیز خوانند طبیعت آن معتدلست
در گرمی و سردی و خشکی سده جگر بگشاید و سپرز و معده را
پاک کند و خلطهای عفن از عروق بیرون آورد و تبهای کهنه



از بلغم و مره صفرا تب نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند
و چون بجوشانند شکم ببندد و قوت معده بدهد و بول و حیض براند و
سیلان رحم را نافع بود و عصاره وی بپای دانگ ...
بود و دهد و مقدار دو درم مستعمل بود و بطعم بغایت تلخ بود و در
منفعت مانند تخم کاسنی بود در اکثر حالات و گویند مضر بود به شش و
مصلح آن عسل است و گویند صمغ عربیست و بدل آن گویند چهار دانگ
وزن آن افسنتین است بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند
بهترین آن سیاه رنگ فربه بستانی بود و طبیعت آن معتدلست در
گرمی و سردی و خشکی نافع بود و جهت تبهای صفراوی و جهت سده جگر
و یرقان سودمند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند
مضر بود به سپرز و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث
بزر الانجره قریص و ساساو کنث گویند و آن گزنه است بپارسی تخم
انجره گویند طبیعت آن گرم خشک در دوم بهترین آنست که فربه
بود و در وی تلطیف است و گویند ورمهای بن گوش صلب را
نرم گرداند و باه را زیاده کند چون با مثلث یا با شراب کهنه تازه

بیاشامند و این مجربست و اگر بکوبند و بر پستانها حور زنند و برطانات
افشانند نافع بود و چهار درم بیاشامند ما را صفرا و بلغم و قولنج و استسقا را
نافع بود و مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند مقدار یک درم
با نبید یا شیر تازه بیاشامند جماع را قوت دهد و حیض ادرار دهد
که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را ستبر کند
و اگر با سکنجبین بیاشامند جهت درد گرده و سپرز نافع بود و اگر کوفته
با عسل بسرشند و لعوق کنند دشخواری نفس را نافع بود و صاحب تقویم
گوید مفرح کرده بود و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا و بدل وی حرفست
و قردمانا و گویند بدل آن تخم کندناست و گویند تخم جرجیر و اگر بسیار
خوردن وی سرفه پیدا شود و مداوای آن شراب بنفشه و جلاب بود
بزر البنجنکشت حب الفقد خوانند بپارسی تخم پنج انگشت خوانند و فرنگ
تخم دل آشوب و فلفل کوهی هم خوانند و در کنار رودها روید بهترین
آن بود که بوی وی تیز بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و اگر
دو درم از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا
نافع بود و اگر بیاشامند منفخ شده جگر بود اما مصدع و مخفف منی

بود و مصلح آن سیر و ترنجبین بود بزر الکراث بپارسی تخم گندنا گویند
بهترین آن شامی تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم
اگر بخور کنند با قطران در شیب دندان که کرم و خسته بود کرم را بکشد و
بیندازد و اگر در شیب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از
وی با دو درم تخم مورد نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر حب
الرشاد بریان کنند زحیر که از سردی و بلغم بود و بنات را نافع بود
و مضر بود بشش مصلح وی عسلست و گویند مجفف شش است و مصلح
آن لعاب بهدانه است بدل آن تخم جرجیر و از خواص وی آنست
که اگر در سرکه اندازند ترشی ببرد و گویند اگر کسی خواهد که جماع بسیار
کند و هیچ اذیت بوی نرسد تخم گندنا با شراب بیاشامد بزر اللفت
بزر الشلجم است بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که نغز رنگ
بود و طبیعت آن گرم و ترست باه را زیاده کند و نفاخ بود و چیزی در
معاجین بود و دفع سموم و ادویه قتاله کند و شریف در خواص آورده
که چون تخم شلغم بر گردن بندند نافع بود و جهت ورم ادیه و مجربست
و اگر بیاشامند نقوط آورد و جهت دردها که از سردی بود دفع کند

بغایت مفید بود اما مضر بود بسپرز ومصلح وی تخم خربزه است و
مقدار مستعمل ازوی دو درم بود ومولف گوید از خواص وی یکی
آنست که چون کهن شود ونمک در میان ان نهند بکار دارند [illegible]
واین مجربست بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم
وخشکست در دویم ورطوبت فضلانی است باه را زیاده کند ودراجهای
سرد بزر السلق بپارسی تخم چغندر گویند وان دو نوعست وکفه شود
در سیم طبیعت وی سرد است ودر دوم گداخته خشک بود معده را
بد بود وشکم براند ومقطع بلغم بود وبدل وی تخم خطمی بود بزر القثاء
بپارسی تخم خیارزه گویند وبهتر از تخم خیار بهترین ان بود که فربه بود
طبیعت ان سرد وتر است وبهتر از تخم خیار بود وبول براند ومقدار
شربتی از مستعمل بود دو تا ده درم وچون بکوبند وبر بدن طلا کنند لون
اندام نیکو گرداند اسحق گوید مضر بود بسپرز ومصلح وی سکنجبین بود
بدل وی بزر القثد بزر القثد بپارسی تخم خیار گویند وبهتر از تخم خیار
بالنگ بهترین وی آن بود که از خیار زرد گیرند وفربه بود وطبیعت
ان سرد است وتر نافع بود جهت احتراق صفرا وورم گرم که در جگر



وسپرز بود ودرد شش گرم وریش گرم واسحق گوید مضر بود
بامعا مصلح ان کتیرا بود وبدل ان بزر القثا بزر البطیخ بپارسی
تخم خربزه گویند بهترین ان بود که شیرین بود طبیعت ان گرم
وتر است روده را پاک کند ومجامعت زیاده کند ومنی بیفزاید
وشیره وی جهت سرفه گرم نافع بود ودرد سینه که از ورم
تولد کرده بود وخشونت دهن وحنجره وحلق را نرم گرداند
وتشنگی بنشاند وبهار حاده وتب که بسبب صفرای سوخته
بود وورم جگر گرم را نافع بود وسده آن بگشاید وبول بیارد
ومجاری گرده ومثانه پاک کند وسوزش آن قطع کند وبقیه
گرم که بود بتحلیل دهد اسحق گوید مضر بود جهت ومصلح ان
زرشک بود ووی شیر زیاده کند ومنی بیفزاید وقوت آورد
بزر الورد تخم گل را گویند بهترین ان بود که از گل فارسی گیرند
طبیعت وی سرد وخشکست وقابض بود بن دندان را محکم گرداند
وقلاع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند ودرد چشم را نافع
بود جهت اسهال حرارت وورم بیخ دندان سود دهد خوردن

آن شش درم مضر بود مصلح آن کثیرا بود بزر الریحان تخم شاهسفرم
خوانند بهترین وی آنست که سیاه و فربه و کوچک بود و
طبیعت آن گرم و خشکست و گویند معتدلست در گرمی و سردی
نافع بود جهت دوار و رعاف و قیام صفراوی مقدار نیم درم
بریان کرده و پیچ را نافع بود و شکم ببندد و چون یک مثقال
با آب سرد یا گلاب تر کرده فرو برند قطع اسهال صفراوی کند
و گویند مضر بود بگرده مصلح آن فرنجمشک است و بدل آن
تخم مرو بزر الشبث بباید تخم شبت را گویند بهترین آن
که فربه بود طبیعت آن گرمست و خشک باعتدال شیر را
و بواسیر قطع کند چون بسوزانند و بر بواسیر ضماد کنند مقدار
دو درم مستعمل بود ولیکن مغثی بود و مقی و مضر بود بمثانه
و مصلح وی علکست و بدل آن وزن آن شبت تر [illegible]
بباید تخم کرنب خوانند و بیشتر از تخم کلم بهترین آن تازه
و فربه بود طبیعت آن گرم و خشکست خمار را نافع بود
و اگر بخورند منع مستی شراب کند و درشت شوند و منع



زیاده کند و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بشش و
مصلح آن عسل است ابن ماسویه گوید هر کس دو درم
تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامد و شراب خورد مست
نشود و تخم وی چون فرزجه سازند و زن آن بخود برگیرد بچه از شکم
بیفکند بزر الاسفاناج بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و
طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و شیرین و [illegible]
دارد درد روی قبض بود و طبیخ وی شکم ببندد و آنچه سبز بود چون در
وی زیاده بود و دشخوار منهضم شود و مضر بود بدهن و دندان
مولد ریاح بود و [illegible] مصلح آن سکنجبین ساده بود [illegible]
گفته شود بنفاخج تشتیوا گویند و خراس الکلب نیز خوانند و
بشمتیره و ناقب الحجر و کثیر الارجل نیز خوانند بهترین آن [illegible]
طعم بود و سطبر چون بشکنند اندرون وی فستقی بود طبیعت
وی گرمست در اول و معتدل در تری و خشکی گویند گرمست در
دوم خشک است در سیوم مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار
سه درم در مسهل بود و مستعمل بود و با [illegible] فروس (?) [illegible]

مسهل بود بلغم و اسهال آن نیز مفص و کرب بود و شربت از وی از
دو درم تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل رطوبات و نفخ بود
و مفرح نه بذات بلکه بسبب آنکه ماده سودا را از جوهر دل و
دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص وی آنست که شیر را
ببندد و از آن بسته حل کند و اسحق گوید مضرت بگرده دارد
مصلح آن هلیله زرد است و بدل آن افتیمون بوزن آن و
یک دانگ و نیم آن ملح هندی است ب‌ل المرجانست و آن سه
نوعست سیاه و سفید و سرخ بهترین آن سرخست باریک و
بجای آن آخر یک گویند طبیعت آن سردست در اول و
خشک در سیوم باید که سوخته استعمال کنند و صفت سوختن
وی آنست که در کوزه کوزه گری کنند و بگل حکمت بگیرند و در تنور
خباز نهند و بامداد بیرون آورند و در وی قبض و تخفیف بود و با
تخفیف زیاده از قبض بود نزف دم قطع کند چشم را قوت
دهد چون در چشم کشند و آب رفتن از وی باز دارد و باید که
بعد از سوختن بشویند و کوفته زیاده بخورد و از رشتها زایل



زایل کند و مقوی دل و ریش روده را نافع بود و عصاره البول
مقدار یکدرم مستعمل بود در سفوف و نیز از احلال و هجو کرده‌اند در
کتاب خواص آورده از قول اسکندر که اگر به گردن
مصروع ببندند یا بر پای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی
روانه بود و کهربا سوده بر آن پاشند باز دارد و بدل وی
در حبس خون دم الاخوین است اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی
کثیراست بستان افروز و بستان ابروز نیز گویند بهترین آن بود که
که در سایه خشک کنند طبیعت وی سرد و خشک معده را آورده را
گردانند حرارت معده و جگر ساکن کند چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند
مقدار دو درم مستعمل بود اسحق گوید مضر بود بمثانه مصلح وی
کندر است سپانه بشیرازی بزباذ خوانند بهترین وی آنست که
زرد بسرخی مایل بود و خوشبوی طبیعت وی گرم و خشکست در اول
و گویند در دوم و در وی قبض بود و گویند معتدلست و گویند سردست
و لطیف و اندک حرارت دارد و محلل بادها و صلابات غلیظ
بود و چون در قروطی کنند بوی ... کنند و شکم ببندد

ومعده را قوت دهد و سپرز را نافع بود و رحم را انکو بود و سپج را
ولقوه دم را سود مند بود و سلس البول که از سردی بود و در شش بود و
را نافع است و جهة سلس البول خوردن و ضماد کردن بغوت ز
و بر ناف ضماد کنند و بر قیفا دیقوریدوس گوید مقوی معده
سینه و شش بود و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و نعوظ آورد
خاصه کسی را که مزاج وی سرد بود و وی مصدع بود و مصلح وی صندل
و گلاب بود و تیاذوق بدل آن چهار دانگ وزن آن جوز بوا
بود و گویند وزن آن بصل بجای پیاز گویند بهترین وی سفید بود
طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و در وی رطوبت فضلی است
گرم و خشک است در سیوم و تریست در دوم ملطف و مقطع بود
و جذب خون کند بیرون بدن و باه را زیاده کند و شهوت
برانگیزاند و آب گوشت وی نافع بود چشم را جلا دهد و طبع
نرم دارد و تنها با زدید کنند آب وی اگر در گوش چکانند
طنین را نافع بود و سود مند بود جهة نزول آب و سفیدی چشم
چون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با عسل بر [illegible]



و بر قوبا طلا کنند زایل کند و اگر بر ناخن سبز طلا کنند نیک کند
و بر داء الثعلب طلا کردن نافع بود و بر گزیدن سگ دیوانه و
افعی سود مند بود و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند
گرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید بریان کرده با پیه بط و روغن
بازرده تخم مرغ کوفته بر مقعد ضماد کنند ورم آنجا تحلیل دهد و
ورم کند و چون در خوردن مسهلات ببویند منع غثیان بکند
و بوی دارو نشنود اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن
وی [illegible] بود و مضر بود به عقل و لعاب بسیار آورد و افواه
بواسیر بگشاید مصلح وی سرکه بود و ماست یا با کاشنی خورند
بصل الزیر بلبوس است و بصل [illegible] گویند و آن پیاز
و تیز از پیاز تلخ خوانند و بهترین زرد طبیعت وی گرم و خشک است
در اول و در وی رطوبت فضلی است جالینوس گوید گرم
در دوم بسیار خوردن وی قی آورد و باه را برانگیزد و
[illegible] بدهد و هضم طعام کند و نعوظ آورد و بر بهق و برص
طلا کنند زایل گرداند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند زایل کند

دو درم که از بردی بود نافع است و کشود منفذ بود جهت سعال و تنگی
عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن حلبه با انجیر بود و اگر با فلفل
نحی کنند و بر شکم ضماد کنند در معده ساکن گرداند و اگر با جرم نافع
بریان کنند و بر ریش زنخ افشانند و جواز و ریش سر را الحو دهد
و بسیار خوردن وی تخمش جنگ و زبان بود و مضر بود بعصب
مغص آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاسنی بود و بعد از آن انیسون تازه
صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی بید و کافور و گلاب
بود بدل آن عنصل است بصل النرجس بیاز نرگس گویند
طبیعت وی گرم بود چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع
بود و چون چهار درم از وی با ماء العسل بیاشامند قی آورد و
کرم در شکم بکشد و منفخ و در چهارم گرم بود شریف آورده که اگر
قضیب بوی طلا کنند تنها و ادمان کنند قضیب سطبر گردد
و اگر بر جلد بیاز نرگس در زیر خولیانند بکشانرو نحی کنند
و بر قضیب طلا کنند بغیر از سر قضیب و بدان ادمان کنند اگر
عنین بود بحال صحت باز آید و دفع عجب از وی بند بطبیخ جاری

خربزه گویند بهترین سمرقندی بود و شیرین قول اکثر آنست که تر است
در اول درجه دوم و تر است در آخر و بعض گویند گرم است و بتحقیق
چون شیرین بود گرم و تر بود ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و کلف و بهق و وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر بود که در جرم وی
و پوست وی چون بر پیشانی بچسبانند منع نزول آب کند و خوردن گوشت
وی سنگ بریزاند خاصه از گرده و بیخ وی دو درم چون بجوشانند و
بیاشامند قی بی زحمت آورد و خربزه مستحیل گردد بدان خلطی که در معده
زیاده بود و در مرض اسهال بود و معده ضعیف آورد و اگر در معده تباه
شود بسم گردد و مصلح آن سکنجبین بود و بعد از خوردن آن باید که میان دو
طعام خورند و اگر در معده تباه شود قی کنند البته و در معده نگذارند
و اگر پوست وی در حمام در خود مالند اندام را پاک کند خاصه بوی
روی و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست شویند زهومت
زایل کند و اگر پوست وی با گوشت گاو بپزند زود از معده بگذرد
و اگر پوست وی را خشک کرده در دیگ که گوشت غلیظ بپزند اندازند
زود بپزد و مهرا گردد بطیخ رقی بطیخ هندیست و بطیخ سندی نیز

گویند بپارسی خربزه هندی خوانند و بشیرازی خیار کدو و به تبریزی هندوانه
بهترین آن آبدار و شیرین بود و طبیعت وی سرد و ترست در دوم
نافع بود جهت مرضهای گرم و تبهای محرقه و مزاج گرم و دفع تشنگی کند
و اگر با سکنجبین جاشا خورند بول براند و مثانه بشوید و آب وی با قند چون
جاشا مند تبرید زیاده کند و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد
و خون بد از وی حاصل شود در جگر و بلغم انگیزد و اخلاط را خام کرداند
مصلح وی قند یا عسل یا وی خورند یا بعد از وی بط گوشت وی بسیار
رطوبت بود و حرارت و تری وی از جمیع مرغان آبی زیاده بود و اماده
از معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها و لذعها بود که در عمق بدن بود
و فاضلتر از همه مجموع مرغان بود و گوشت وی لون را صاف کرداند
و آواز را و باه را زیاده کند فربه آورد و چنانچه هضم شود غذا آن بسیار
دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و خون نیک از وی متولد شود
و خلط نیک مصلح وی آنست که با سرکه و ابازیر گرم بپزند و اگر بریان
کنند بروغن چرب کنند و پیاز در اندرون وی کنند و دیگ در تنور
و با سفیدباج بپزند و نخود و کدو با و دارچینی در وی کنند و اندرون



و در بکتسیز و کرفس و سداب و بلیده و دانه سیر خشک بیاکنند بو الضب
بپارسی سرگین سوسمار گویند و بنک سوسمار هم گویند بهترین وی سفید
بود گرم و تیز بود برص و کلف را نافع بود و سپیدی که در چشم بود
زایل کند و چشم را جلا دهد و قوت باصره بدهد و خشک را نافع بود
بشیرازی آنرا سرگین مازنک خوانند بو الماعز سرگین بز خوانند و بترکی
ینکل بز گویند طبیعت آن گرم و خشک بود و خنازیر را تحلیل دهد
ورم سپرز و ورمهای صلب و جنین خشک کند و زن به پشم
کرده بجوز بر دارد سیلان رحم را باز دارد و اگر بحق کرده با عسل
بر سرشند و طلا کنند درد مفاصل را نافع بود و با شراب
افنی ضماد کنند سود دارد و خاکستر از آن با سرکه بر سرشند و بر زنگ
سنگ بوانه طلا کنند سود دهد و سرگین زکوبی داء الثعلب را نافع
بود و محلل مفاصل و ورم آن بود و مستسقی را در آفتاب ضماد کنند
سود دهد و با سرکه بر زنند که زنبور و جانوران نهند سم آن جذب
کند بو الضان بپارسی سرگین گوسفند و میش خوانند و بشیرازی
گوسفند اگر با سرکه و رتا لیل ضماد کنند سود دهد و بر سوختگی آتش طلا

کنند نافع بود نوا الجلک شیرازی بشکل اشتر خوانند و چون بر نابل بندد
و بخور کنند قطع کنند و حفظ رفتن منی باز دارد و چون خشک کرده باشند
و در منی دمند و کویند چون با ادویه جهت صرع بیاشامند نافع بود و محلّل
بخار برود و انما بود چون زیر و ضماد کنند و در مفاصل و ورم
عنقم چوب درختیست که از طرف هند خیزد و زنکبار و صباغان
استعمال کنند طبیعت آن گرمست و خشک در دوم گوشت
برویاند و قطع خون از هر عضوی که بود بکند و ریشها خشک گرداند
بقس بیونانی بقیس خوانند و اهل شام شمشاد خوانند و ورق
آن مانند ورق مورد بود و تخم آن هم مانند تخم مورد بود و قابض
بود چون بیاشامند شکم ببندد شریف کویند نشاره آن چون با حنا
بر نهند و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود بقلة الحمقا بقلة
المبارکه هست و اسمهای دیگر در زر الخرفه گفته شد شیرازی نورک
کویند بهترین وی تازه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در آخر دوم صفرا
بنشاند و قی باز دارد و چون ده درم آب وی بیاشامند کرم را
بکشد و گزندگی جانور را سود دهد و اگر با روغن گل بر سر نهند



جهت درد سر که از آفتاب بود نافع بود و سوزش مثانه و درد
دندان سود دهد خوردن و جهت درد چشم که از گرمی بود ضماد کردن
نافع بود عصاره وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سود دهد خوردن
و ضماد کردن جهت سحج روده و اسهال مراری حقنه کردن نافع بود
و تبهای حاده را سود مند بود و لیکن باه را مضر بود و بسیار خوردن
وی تاریکی چشم و شبکوری آورد و مصلح وی کرفس و جرجیر و نعناع
بود و کویند مضرت بروده مصلح وی مصطکی بود بقلة الخراسانیه
خامصه خوانند بهاری تره خراسانی کویند طبیعت آن سرد و خشکست
در وسط دوم کویند در اول شکم را ببندد و مره صفرا را سود
دهد و اشتهای طعام آورد و جهت نقصان شهوت از حرارت
بود محرور مزاج را نافع بود و بلغمی مزاج را مضر بود بلوط درویی
قبض بیشتر بود که در شاه بلوط و در قشر وی که از جفت خوانند
قبض زیاده تر بود که در بلوط بهترین وی تر و فربه بود در رنگ رسیده
طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و کویند در اول و کویند
خشک وی در درجه سوم است و کویند گرمست در اول منفعت وی

انست که منع رف دم و نفث کند خاصه حیض و در غذا بکار

دهد و جهة صلابات بابیه بزکوهی نافع بود و سنج را سود دهد

کمیز و جهة زهیر نافع بود و شکم ببندد و اگر طبیخ وی کسی را که اسهال

مزمن و قرحه امعا بود بیاشامد سودمند بود و اگر از طبیخ وی یا از وی

فرزجه سازند و زن بخود برگیرد سیلان مزمن که از رحم آید باز دارد

لیکن بلوط غذای ثقیل بد بود و دشخوار هضم شود و صداع آورد و

اسحق گوید از بیست درم زیاده نباید خورد و مضر بود بمثانه

و مصلح وی انست که بریان کنند و با قند بخورند و بدل بلوط بوزن

ان خرنوب نبطی بود بلیلج جابری بلیله گویند بهترین وی انست

که زرد و رسیده بود طبیعت وی سرد است در اول و گویند در

دوم خشک است در سیوم و در وی قوت ملطف و قابض بود و معده

را قوة دهد و استرخا و رطوبت از او نافع بود و دباغت معده

کند و گویند شکم ببندد و بعضی گویند ملین فقط بود و در روده [illegible]

بود در چشم و مقعد را قوت دهد و اگر در چشم کشند آب رفتن

باز دارد و در طبیعت نزدیک بابله بود و هلیله کابلی مقدار شربتی



سه درم بود مقوی نزدیک بهلیلج بود و اسحق گوید مضرست بطحال

و مصلح وی عسل بود و بدل وی اسحق بن عمران گوید ابیج است و گوید

بدل وی فاغیه خشک بود و دو دانگ وزن ان

ان هلیله سیاه بلاد در الفرد یا خوانند و ثمر ابلا در نیز خوانند

بهترین ان سیاه فربه بود و چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت

ان گرم و خشک است در درجه چهارم سودمند بود جهة کسی که بلغم و سودا

بروی غلبه کرده باشد و استرخا و نسیان و فالج و لقوه را

نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن را تیز کند و هر مرضی که در

دماغ باز دید آید که از سردی و تری بود نافع بود مقدار مستعمل

نیم درم بود و خطر بود و اگر در شیاف بواسیر دود کنند بواسیر را

خشک گرداند و عسل وی برد ار الثعلب بعضی بالند نافع بود

و از جمله سمومات بود و سوزنده خفیف بود و خلطها و خفقان

و سرسام باز دید کند و تقطیع در حلق و اندرون و سوزش

دهن و لذع در معده و روده و تبهار جاده باز دید کند و

اگر دو مثقال ازین عمل کنند خرب [illegible] بود و گاه باشد [illegible]

نافع است ... زهر ... کشنده بود و اگر با مغز بادام و گردکان خورند مضرت برساند و اگر
... از خواص است و شکر نیز اضافه کنند بهتر بود و مداوای کسی که بلادر
خورده باشد به روغن گاو و آب جو و روغن بادام و لعاب به دانه کنند
و در آب برف نشاندن و عسل و مستعمل بود در معاجین و عسل
ازو بر جانی که ابر در کند بلادر کنند و بن از آن بیند از مند و بلادر را
در ابزار کنند عسل ازو بیرون آید بعد از آن روغن گاو جوشانیده
بیامیزند و روغن گردکان در بینی کنند و [illegible] گوید بدل
وی [illegible] وزن وی مغز فندق و یکی نیم روغن بلبان و [illegible]
آن لفظ سفید بود و بل میوه هندیست مانند قثاء کبر و گویند
مانند انار است و گویند انار هندیست و گویند انار [illegible] گویند
قثاء هندی [illegible] و پوست وی را اثل خوانند و تخم او را بل
خوانند و عجب وی را اثل خوانند محمد زکریا گوید بل میوه ایست
در هند از درختی حاصل میشود مثل درخت زردالو بهترین آن
[illegible] بهترین بلخ درخت وی را اخا ما اقطی گویند و گفته شود طبیعت
در گرم خشک است در دوم و گویند در سیوم قابض بود چشار را



قوت دهد و صلابت عصب را و رطوبت آن نافع بود و درد [illegible]
مانند فالج و لقوه و استرخا سود مند بود و قی باز دارد و درد [illegible]
شکم ببندد و با [illegible] کنند بلح خرما خوانند و چون در وی غلاف [illegible]
طلع خوانند و منفعت طلع گفته شود طبیعت وی سرد خشک در دوم
شراب وی شکم ببندد خاصه که با شراب عفص بود و بیاشامند [illegible]
رطوبت رحم باز دارد و خون که از وی [illegible] آید باز دارد و [illegible]
معده کند اما سینه و شش را بد بود و سبب خفقان که در وی [illegible]
دیر از معده بگذرد و غذا اندک دهد و سده جگر آورد و بسیار
خوردن وی خلطها غلیظ در شکم باز دید کند اما ممسک بود و مصلح
وی [illegible] بنفشه بود که بعد از وی بخورند بلبان شجر مصر است برگ
وی برگ سداب ماند اما سفیدتر بود و در موضعی که از عین الشمس [illegible]
بیش بود روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی بود و صفت حب
[illegible] و صفت روغن در دال در صفت دهن البلسان گفته شود
بنفسج بپارسی بنفشه خوانند بهترین وی لاجوردی بود طبیعت وی سرد
در دوم تر است در سیوم و گویند سرد و تر است در اول [illegible]

اورام حار بود و چون بروی ضماد کنند با آرد جو و صداع که از گرمی بود ساکن کند
گرداند و بوییدن و ضماد کردن و شرفه گرم را نافع بود و سینه را
نرم گرداند و مسهل صفرا بود و شربت از وی دو درم تا چهار درم
و چون با شراب بیاشامند خناق و صرع بچگان که از ام الصبیان
گویند نافع بود و جهت درد مقعد و شقاق و ورم آن ضماد کردن بغایت
نافع بود و مسهل بود و بقوت جاذبه بعضی گویند مسهل بود و بقوت جاذبه
و خونی معتدل صالح از وی حاصل شود و اگر بر ورم معده و جگر ضماد
کنند نافع بود و چون با ابابونج بپزند و آب آن بر سر ریزند جهت
صداع که از حرارت بود نافع بود و خوردن وی مضر بود و مصلح وی
آنست که با افیون خورند و بوییدن وی زکام گرم و نزلات که در
سینه ریزد نافع بود خوردن و بوییدن و قرحه مثانه را سود مند بود
ورق وی چون بکوبند و آب وی بگیرند و با قند بکودکان که مقعد ایشان
بیرون آید بدهند بغایت مفید بود و شریف گوید ورق طلا گرد
بحرب صفرا وی بود و دارد بدل وی ورق خبازی است با
نیلوفر با گاوزبان و گویند بدل وی نیلوفر و سیاوشان



ذو خمسة اوراق گویند و ذو خمسه اصابع هم خوانند درختی بود در کنار
رودها روید و ورق آن مانند ورق شهدانه بود و مستعمل از وی گل
وی بود و بس ورق وی و تخم وی و چوب وی نشاید که استعمال کنند
بهتران تازه بود و طبیعت آن گرمست در اول و گویند در سیوم
و خشکست در سیوم و در وی قبضی هست با تفتیح و محلل و ملطف بود و
جهت صداع سرد ضماد کردن نافع بود و سده جگر و صلابت رحم سپرز را
با سکنجبین نافع بود و اگر در شیب بستر گسترانند منع احتلام و نعوظ
کند و چون بخور زنان غلبه کنند در شیب خود دود کنند ساکن گرداند
و از دود وی گزندگان بگریزند و خوردن وی گزندگی مار را نافع بود
و بر گزندگی سگ دیوانه و بهایم ضماد کردن سود مند بود و مقدار
شربت از وی یک مثقال بود و لیکن مصدع و مسبت بود و چون زیادتی کنند
درد سر کمتر آورد و مضر بود بمجامعت و اسحق گوید مصلح وی
صمغ عربیست بنج بنج گویند بعربی بسکران بپارسی سنگ گویند
آن گفته شد بندق بپارسی فندق گویند بهترین وی بزرگتر بود و طبیعت
وی گرمست با اعتدال مایل بخشکی و گویند گرمست در سیوم و در

در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را برانگیزاند و زیاده
گزندگی جانوران خاصه عقرب چون با سداب و انجیر بخورند و ضماد کنند
نافع بود و گویند عقرب از وی میگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم
نافع بود و اگر بعد از سم با انجیر و سداب بخورند نافع بود و اما فندق سوخته
را مد بود و اگر تحنک کنند و با ماء العسل بیاشامند سرفه کهن را نافع بود
و اگر با پوست آن بسوزانند و تحنک کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس
بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند فندق سوخته
چون با زیت بسایند و بر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند
ازرقی ببرد و سیاه آورد و موی نیز سیاه گرداند بقراط گوید
خوردن فندق دماغ را قوت دهد و بول ادرار کند و شکم ببندد و مغز وی
منفخ و مولد ریاح بود در معده و مصدع بود و مصلح وی فانیذ است بدل
وی مغز جلغوزه است بندق هندی رته خوانند و آن ثمره ایست بمقدار
فندق اما کوچکتر بود و لون آن بسبزی زند و بغایت املس بود و جوز
اریه نیز خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در اول اگر با برگ ترب و زر...
طلا کنند تحلیل دهد و لقوه را چون سه روز سعوط سازند در خانه تاریک

بنشانند رطوبت از بینی وی روان شود و صحت یابد و سدر را
و مالیخولیا را نافع بود و جهت نزول آب کحل ... و سبل و ...
سعوط کردن آب برگ وی خوش بود و منفعت بود و اثر کحل کردن احولی ببرد و درد
از وی ربو را و ... را نافع بود و اگر خشک کنند و فرزجه سازند و زن بخود
برگیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی مسهل بود و بلغم ...
بود ... ورم و کلف و یرقان را نافع بود و تب ربع را
و وی تریاق گزندگی عقرب و رتیلا بود و مجموع زهرها و قوت
اعصاب بدهد و فالج و لقوه را بغایت نافع بود و معده را
موافق نیز و قوت هاضمه بدهد و بر اعضای سست طلا کنند سخت گرداند
اگر بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند ذات الجنب را بود و سرفه کهن
و نفث دم که از سینه بود سود دهد ... ثور است که از بیخ ...
در عین خیزد و زرد بود و بهترین زرد خوشبوی و سفید فربه بود طبیعت
وی گرم و خشک است در اول قوت اعضا بدهد و جلد را پاک گرداند
و نشف رطوبات که در شیب جلد بود بکند و بوی خوش کند
و قطع بوی بد کند و معده و جگر سرد را قوت دهد ...

یا بمانند و بوری دماغ برد و قوت دهد بن بنفشه در قوت مانند
عدس است برفق و قیل کودکان ضماد کردن نافع بود و شکم جنبد
بود و بود و مصلح آن روغن بسیار بود و بشیراز ازا منو گویند
بستجل خوانند بعوض بوزیدان کنند و این لهوست بوزیدان
بخفیش مستعجل است و هم صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که
بوزیدان نوعی از مستعجل است و صاحب منهاج گوید خشبی هندیست
که صاحب جامع همین گوید و این هر دو لهوست بوزیدان بغیر از
مصر در هیچ جای دیگر نباشد بهترین وی آنست که سفید و ستبر بود
و خطوط بسیار بر وی بود و پاره پاره باشد طبیعت وی گرم است در
سیوم و خشک است در اول و گویند بقوت بهمن بود و وی ملطف بود
مفاصل و نقرس را نافع بود و باه را زیاده کند و زهرها را سود دهد
و یکدرم از وی بسهل ها و اصفر بود و نافعست جهت خلطهای سرد
و بلغم و عصب را پاک گرداند و در منی بیفزاید و زنان جهت فربهی
استعمال کنند چنین با شیر یا با آرد برنج حلوا سازند فربه کند و لون را
نیکو گرداند نجابت و منافع وی در درد مفاصل و نقرس مانند



سورنجان بود و بحق گویند مضر بود بمثانه و مصلح آن خردلست و گویند
مصلح آن تخم کرفس است و قند شربت از وی مقدار دو درم بود و
در معاجین بدل وی دو وزن بهمن بود اگر یافت نشود بوزن وی
زرنباد و در حب القرع و در جهار دیگر بکنند و شیر بفزاید بعده
پاک گرداند و اشتها بیاورد و استسقا را نافع بود و سده
جگر و سپرز بگشاید بوزق انواع آن بسیارست بهترین آن
ارمنی بود و از انطرون خوانند و افریقی از ایشان بقوت تر بود
و ارمنی تنک و سفید بود و بادرود طبیعت آن گرمست در آخر
درجه دوم و خشکست در اول سیوم عیسی گوید گرم و خشکست
در دوم جلا بقوت دهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مفصل را پاک
گرداند اگر بکوبند با زهره ماهی بیاشامند طبع را نرم دارد و
بگشاید در حکه و برص طلا کردن سودمند و بلها را نفخ دهد چنین
تا آب خلط کنند و در گوش چکانند در گوش ببرد و باد که
در گوش بود و رطوبت که از گوش آید مجموع نافع بود و اگر با
سرکه بیامیزند و در گوش چکانند چرک گوش را بیرون آورد

وناک گردانند و چون سحق کنند با سرکه و بدان غرغره کنند علق که
در حلق چسبیده باشد بیفکند و با ادویه قاتلات دود اضافه کنند
کرم‌ها باشد بیرون آورد و همچنین اگر بر شکم و ناف بمالند
آتش نشیند همین عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند کرم را بیرون آورد
دارد و درازی گوید اگر دو درم از وی با سه درم روغن زیت بیاشامند
و در قضیب کنند انعاظ تمام آورد و مجهول گوید چون بغایت سحق کنند
و با عسل بسرشند و در قضیب و خصیه گرد آن بمالند نعوظ تمام آورد
دولس گوید بواسیر و ناسور که در مقعد بود چون سحق کرده با روغن
گل بسرشند و بران نهند زایل گردانند و بحال صحت باز آورد و جهت
ناسور بعد از ان الاستسقا با الخبز ضماد کردن نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند سفیدی
چشم را ببرد که اهل ... دار سطوطالیس گوید نافعست جهت رفع زمانی
که در وی رطوبت بسیار بود و نشف رطوبه کند و قوت دهد و ...
را نافع بود و برص را نیز ... چون سه روز هر روز دو درم از وی
بعسل معجون ساخته بیاشامند و چون با روغن بنفشه سحق کنند و در گوش
چکانند جهت کرم گوش بغایت مفید بود و در حقنه مسهل بمقدار مسهل از وی

باب اللام

لعق نکر یعنی لیسیدن و عرب گوید فلان اصبعه و این کنایه از ترک است



یکدرم با دو درم بود و بسیار خوردن وی لون را سیاه گرداند
و مفسد معده بود و مصلح آن صمغ عربی است و گویند کلنگبین با ... بود
و بدل آن نمک تلخ یا نمک اندرانی و گویند بدل آن بوزن وی شبت
و بوزن وی نمک اندرانی و بدیقوریدس گوید بدل وی بکوزن وی نیم
نمک بود و بول الناس گیرا آدمی چون با خاکستر رز بر جایی که عضو ...
ضماد کنند خون باز دارد و سودمند بود جهت حکه و سعفه و ... و برص
خاصه با بورق و آب حماض چون طلا کنند و جهت مطحولان عجیب المنفعه بود
و نافع جهت زنند ... خاصه صحرایی آشامیدن و بران ریختن و با نطرون جهت
گزندگی سگ دیوانه و هر گزندگی که بینی نافع بود و جهت مجموع زهرها چون ...
در پوست انار و در گوش چکانند کرم که در گوش بود بیرون آورد و
مؤلف گوید چون کمیز کنند و کف بر روی آن باشد بر تابیل بمالند قطع کند و بول
الصبیان کمیز کودکان چون در ظرف مسین کنند و با عسل بزنند نافع بود
جهت سپیدی چشم و دانه و ریش و درد و تاریکی چشم ببرد و دُرد بول
که در ته ظرف نشیند بیخ چون چند روز بر آن بگذرد و بر جمره بیفگند ...
گردانند و چون با روغن حنا سحق کنند و زن بخود بر گیرد دو درم ...

... واحساف ان نافع بود وجهه ماده کوش کود وانه بود چون با پوست انار
با مر زند و در کوش چکانند نافع بود وجهه کزندکا همه حیوانات نافع بود
بول الدواب کمیز چهارپایان سود مند بود جهت درد مفاصل چون بطول
کنند یا دران نشینند بول الابل کمیز شتر بهترین بول جمل اعرابی بود
که از البخت خوانند طبیعت ان کرم خشک بود و دروی قبضی جهت
خراز چون بدان بشویند نافع بود و شریف کوید سود مند بود جهت ورم
جگر و باه را زیاده کند چون بیاشامند و استسقا را و صلابت سپرز را سود
مند بود و خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند و مفتح سده مصفات بود
بقوت اگر در کوش چکانند ریش کوش را نافع بود بول الکلاب کمیز سگ
چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود و موی را بدان بشویند سیاه کرداند
خلاط و بهتر از خضاب بود و در ثالیل استعمال کردن قلع کند بول الثور کمیز
گاو نافع بود جهة درد اعصاب همچنانکه تشنج و امتداد و سقوط کردن جهت
استسقا آشامیدن مفید بود بول المعز بهترین کمیزها کمیز کاوزن بود
ذابل کردانند و خنازیر را نافع بود و اگر با مر بکدازند و در کوش چکانند درد را
کوش که از سردی بود زائل کند چون در ان نشینند در معده سرد کرم کند

بواسیر بود و سود دهد بول الجاموس کمیز کاومیش چون بخورند و صبر
بدان بیامیزند و در کوش چکانند درد کوش که از سردی بود نافع بود
بول الخنزیر البری کمیز خوک صحرایی سود مند بود جهت سفیدی چشم و سنگ
کرده بریزاند بول الحمار کمیز خر کویند چون بیاشامند درد کرده زائل کند
بوش در حندی ثافسیا که از ارمنی آورند و آن نباتیست
که همچنان میکویند طلا کردن بر ورمهای کرم و نقرس عجایب نافع بود
و ملین و مبرد بود و بر بثورها طلا کردن سود مند بود طبیعت وی سرد
و خشک در آخر درجه اول بطوری کوید چون با آب عنب الثعلب
بر نقرس طلا کنند عظیم نافع بود بدل ان حضض بود یا شیاف
مامیثا بهرامج رقف کویند و ضومران نیز خوانند و عطفل هم کویند
وان گل بید مخجفت بپارسی بید مشک خوانند و بتبریزی کلهموش
و بکرمانی ... طبیعت ان معتدلست بطول کردن محلل نفخ بود
از هر عضو که باشد و بوییدن ان محلل بادهای غلیظ بود از سر و چشم بر آید
و محرور را نافع بود و در سرکه از بخار مره صفرا بود سالم کرداند
و اگر با کنجد بپرورند مانند بادام مقشر در بنفشه و روغن آن بگیرند

روغن جوشنبوی بود در صفت ادهان المنفعت در لغت بود و از بوی
کنجد با دام کنند لطیف بود بهمن دو نوعست سرخ و سفید بهترین آن
سفید بود و طبیعت آن گرمست و خشک در دوم مسیح گوید گرمست
در اول و ترست خفقان را عظیم نافع بود و دل را قوت دهد منی بیفزاید
باه را برانگیزد و فربه آورد و سنگ مثانه بریزاند در تقویت دل نظیر
ندارد و مقدار شربتی از وی یک درم بود و مسیحی گوید مضر بود بگرده و مصلح
مصلح وی انیسون بود و بدل وی بوزن آن تودری و نیم وزن وی لسان
العصافیر بیض بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی خاطف
بود باید که نیم برشت کنند صفت نیم برشت آنست که اگر با پوست
در دیگ آب جوشان اندازند سیصد بار بشمارند و اگر بی پوست
بود صد بار بشمارند بعد از آن بردارند زرده آن گرم و تر بود و سپیده
آن سرد و تر و با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و
نیم برشت زودتر هضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه و سل
نافع بود و باه را زیاده کند زرده وی بریان کرده قابض بود جهت
با عسل کلف طلا کنند زایل کند سوختگی آتش را نافع بود و منع

در رها نکند و در حقنه جهت زحیر امعا سود دارد سوختگی که از آب گرم
بود به پشم بدان بمالند نافع بود و جراحت خصیه و مقعد را نافع بود
و اگر در سرکه بزند شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع بود اما دیر هضم
شود خاصه منعقد اگر ادمان خوردن وی کنند کلف آورد و
بد بود و سنگ گرده تولد کند و تخمه و قولنج آورد و اولی آن بود که
دارچینی با آن خلط کنند بعد از آن زنجبیل مربی خورند و اگر سپیده
در گوش بچکانند که ورم گرم بود درد آن ساکن گرداند و اگر بر سوختگی
آتش بمالند سود دارد و اگر صوف بدان تر کنند و در چشم بندند درد
چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و درد چشم را بغایت نافعست و در
چشم چکانیدن اگر تخم مرغ خام بیاشامند گرفتگی آواز را نافع بود و نیم
گرم آشامیدن قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه و نفث الدم
و زحیر را سودمند بود بیض الاوز و البط خایه مرغ آبی و شتر مرغ
و بط بهترین وی تازه بود و نیم برشت و معتدل آن در گرمی و سردی لیکن
غلیظ و مضر بود بقولنج و ریاح و دوار مصلح آن صعتر و نمک بود و
بیض العصافیر تخم گنجشک باه را زیاده کند خصوصا اگر با پیه بیضها

سوزن ادویه ح

این عمل کند بیض المجل نیکوترین بیضه کبک تازه بود و لطیفتر از بیضه مرغ خانگی
بود و نافع بود جهت ناقهان و بیضه تذرو و مرغ خانگی و کبک مقوی دل و
مستیح اوصاف ثلثه باشند مضر بود باصحاب کد و مصلح آن ثلث بود
بیض الحباری و القلق خضاب بغایت نیکو بود موی را سیاه بدترین بیضها
و در غایت گرمی و خشکی و تیزی بود و نافع بود در برص طلا کردن و در جذام
با ادویه دیگر و ... قاتل مهلک بود و مقدار دو دانگ کشنده بود
و تریاق وی ... موشنت دفع زهر با ... و ...
زنده افعی و در نمود کنند و قوت سنبل نوعی از انست و گفته اند
قوت ... جارت و گفته اند ... مانند موش که
موشنت بجارت البیش و در ... در جثه بیش جایکه دارد نافع بود
جهت برص و جذام و تریاق بیش بود و دافع زهر و زنده ... والله اعلم
باب ــــــــ الف انار تا تنبول تا مول نیز گویند و
تنبول گویند و آن ورقیست مانند ورق نارنج و در دریا بار بسیار
عقرب ... خورند و در طعم نزدیک بقرنفل بود و جهت درد دهن سود مند بود و
دهان خوش کند و اشتها باز آورد و باه را قوت دهد و ...



ونشاط آورد و بدن را قوت دهد خاییدن و رنجفرا دندان ها
دارد و معده و بن دندان را قوت دهد صاحب منهاج گوید طبیعت وی
سردست در اول خشک است در دوم قابض و مجفف بود و دیگر
گوید گرمست در اول خشک است در دوم جگر ضعیف را قوت دهد
چون بخورند و بعد از آن آب بیاشامند نفس را خوش کند و ...
زایل کند باید که کلس صدف و پنج دانگ و پاره فوفل خورند اگر با کلس
هیچ طعم وی نیابند و تفریح بخشد و تنبول خور اهل هندست و از گوید لیکن
وی و نغلت تدرج بیارت تذرو خوانند گوشت وی بهترین گوشت
مرغان بود در منفعت مانند دراج بود گوشت وی گرم بود و دماغ و فهم
زیاده کند در خواص ابن زهر آورده که زهره وی چون بان سعوط کنند
خیل و وسواس زایل کند و چون گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم
بخورند ان زحمت زایل کند ترمس باقلای مصری خوانند ...
بهترین وی سفید فربه بود و بزرگ طبیعت وی گرمست در اول گویند
در دوم خشک منفعت وی انست که کلف و بهق زایل کند و ...
و وانها که در و رسید انو و خنازیر و صلابات ... و ...

تا مع بود و از دو چیز با عسل بیامیزند و بلیسند یا با سرکه بیاشامند
گرم شکم را بگشاید و از دو چیز با سرکه ضماد کنند بر عرق النسا سود کند
بود و از دو ... با آرد جو بر درد جهار گرم سود مند بود و درد شقیقه را که
که در سر بود و درد شقیقه را مفید و جرب و در ابتدای بهق و آثارها که
در بدن پدید آید سود دارد و انها سود مند بود و دو چیز با موم و عسل بیامیزند و
زن بخورد و بر گیرد و بیاشامد حیض براند و بچه بیفکند از دو ... و از دو ...
بگیل صاف کنند و بر از ... گرم بود و از زخم و غیران ببرد و سده سپرز را
بگشاید و جگر خاصه چون با عسل و سرکه بیاشامند غثیان زایل کند مقدار
سه درم مستعمل بود و طبیخ آن کرم را بکشد و در ناف بچگان طلا کردن
همین عمل کند و اگر با بیخ مازریون بجوشانند و گوسفند که جرب داشته
باشند بدان بشویند البته زایل کند و اگر با آب بجوشانند و بیاشامند
بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید منفعت او در نه شکم براندن
ببندد و بد بود و در شورا هضم شود و خلطی خام ازوی حاصل شود و در
عروق چیزی خام هضم نشده بماند و چیزی تلخ ازوی بیرون کند غلیظ بود
و در تر شود کند و اگر نه داشته باشد زود تر از معده بگذرد و مانند

با سرکه یا انگبین با نمک و صعتر و انجدان خورند جالینوس گوید بدل آن
در جلا دو وزن آن باقلا بود و گویند بدل آن فو تحت و ثلث از منیت
و چون با سرکه بپزند و بر مفاصل ضماد کنند نافع بود و دردهای بلغمی را نافع
و تحلیل دهد در خواص ابن زهر آورده که هر دانه که قردان بسیار دارد
باشند و قردان شیرازی که خوانند چون بطبیخ آن بشویند زایل شود
و جرب جهار پایان زایل کند شریف گوید چون بستانند و مغفور کنند
و پوست وی جدا کنند و در دیگ ... کنند و شیر تازه بران ریزند
چنانکه از ... بجوشانند تا شیر نشف کند بعد از آن مانند وی روغن گاو در
سردی کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و از آن ضماد کنند مسهل ... صفرا
و سودا بود و خلط خام نرم بود پس اگر خواهد که مسهل صفرا بود در دل
ضماد کنند و اگر خلط خام خواهد ما بین ورکین ضماد کند و این ضماد از
اسرار طب مکتوب است و این معالجه جهت طفلان و پیران که تحمل داروی
مسهل نداشته باشند کنند و این مجرب است تربد بهترین وی آن بود که
ابیض مدور مصمغ مجوف در سودن سفید تر گردد و زود کوفته شود
و در باب وی منفع بود و کهن و باریک نبود ... میان خفر و نفر

بود و چون بکوبند و بپزند چنانچه هیچ ریزه بالای پرویزن نماند و تنگ
سوراخ بود و باید که بوقت خرج کردن اول بگدازند و بروغن بادام
چرب کنند انگاه بکوبند طبیعت وی گرم خشک در سیوم نافع بود جهت
مرضهای عصبانی و مسهل اخلاط غلیظ بود و استعمال کردن وی
جفاف در بدن پیدا کند و مضر بود با معا و بعد از ان که خراشیده باشند
بروغن بادام چرب کرده کثیرا اضافه کنند اگر تقویه بزنجبیل کنند مسهل
بلغم غلیظ و خام بود اما تنها مسهل وی غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه
بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و مداوای کسی که ان خورده باشند
مانند مداوای کسی که خربق سیاه خورده باشند و تربد سفید مجوف
چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که از بلغم بود و رحم را
پاک گرداند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع بود جهت درد ان
دردی که نزدیک حیض آمدن پیدا شود و نافع بود جهت درد پشت
و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج بود و مصروع را نافع بود و
سرفه که از رطوبت فم معده بود سود دهد علامات این زحمت
ان بود که چندان سرفه باید که قی کند یا خلطی لزج برون آید

حاکم شود و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوای نافع بود مصروع را بدل آن
وزن آن غاریقون و یکدانگ نیم ان صبر و یکدانگ نیم حنظل گویند بدل ان
ترمس است و صاحب جامع در مفرده آورده است که بدل ان پوست
درخت توت بوزن ان شربتی از تربد از نیم درم تا یک درم بود
بهترین وی تازه و سفید بود و طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت
اما میل بحرارت دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبت بود
بود و نافع است جهت بهار گرم و سرفه و سینه را نرم کند و تشنگی بنشاند و
شریف گوید گرم و ترست در اول حفظ را نیکو بود و سستی کند
ببرد مصلح وی تمر هندی بود و بدل آن قند بود و یا شیر خشت
کنج چشم گاو و کوهی و بزکوهی می باشد و از ان گاو کوهی بهتر بود و در صفت
ایل گفته منفعت او از آن است و شیرازی او را از ان خوانند
تشمیح جباری چشمیز خوانند و جاکسو نیز خوانند و اهل حجاز چشمه گویند
حبشک و بلغت ذکر اطرایس گویند و جبه السودا نیز گویند طبیعت ان
گرم خشک است و قابض بقوت در چشم را نافع بود و نجاست ان سهل
آورده است که چون بغایت سحق کنند تنها و بجراحت ریزند و بر ریش پاشند

زود هضم شود و جالب تشنگی بود و گران بود و فربه بود و
و گران بود و تفاح بپارسی سیب گویند و معتدل ترین وی شامی بود
بعد از آن اصفهانی پس قوقانیه و مليطی و آنچه نفه بود بد باشد و همچنین
نارسیده و تفه سرد و تر باشد و آنچه ترش بود قابض سرد و غلیظ بود
و آنچه شیرین بود میل بگرمی دارد و آنچه ترش باشد قابض و سرد و غلیظ
و خشک بود و شیرین رسیده معتدل بود در حرارت و برودت و
بعضی گویند شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در
دوم و آنچه خبو بود معتدل بود بسردی و تری منع فضل بکند خاصه و ترش
و تفاح مقوی دل بود و منفعت بغایت و وی را لطیف گردانند خاصه
و قوت معده ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر بریان کنند سودمند بود
جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت کرم و در و سنطاریا و بوی
وی مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین
جهت بلغم کند و چشم بند در اسهال کند و تفاح ترش تشنگی بنشاند
که از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد رازی گوید تفاح مقوی ... بود
و منع را نافع بود اما لطف الهضم باشد و منفعت او آن بود که

ازوی در معده قولنج پدید آید آب سرد و طعام ترش بر سر آن نخورند بلکه
شراب خورند و ورق با سفیدباج و مطبخات خورند و اطبا گویند که سیب
نسیان آورد و سیب ترش خلطی سرد لطیف ازو حاصل شود و سیب شیرین
خلطی معتدل ازو حاصل شود و آنچه عفص بود خلطی غلیظ ازو حاصل شود
شریف گوید چون ورق آن بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع زهرهای
گرم و گزندگی جانوران کند و شراب او جهت گزندگی عقرب و هر زهر که گرم
باشد نافع بود و تقویت معده تمام بدهد و سیب نارسیده مولد عفونات
و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده شود دیگر باشد و مجموع میوه‌ها خشخاش بود
و ادمان خوردن وی درد اعصاب حداث کند خاصه آنچه رسیده بود
و آنچه ترش بود دفع مضرت آن بگوارشات نعناع و گلقند کنند و
خواص ابن زهر آورده که بوییدن آن سودمند بود جهت موسوسان و خفقان
و قوت دماغ بدهد اما خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع
در عضلها و بلغم که بحل شد از بهر آنکه چون هضم شود خونی که ازوی حاصل
منحل شود به ریاح لطیف در عروق و بعضی عضلها و چون بماند در عروق
پدید آید و اکثر آن بود که بماند و چون شکافته شود درترش ریزد و حل بود

بر آنند که بمحال وبا در افتد تمر بیارند خرما گویند طبیعت وی گرمست در
در اول و گرمی وی زیاده تر از تری بود منی بیفزاید و صداع آورد و دندان را
تباه کند و خون غلیظ از وی حاصل شود و سینه و شش را نیکو بود و بسیار
خوردن وی صداع و درد حلق و قلاع و درد دندان آورد و مصلح آن بادام
و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن و چیزی در شیر تازه خرما تر
بخورند نعوظ آورد و اگر ادمان کنند در زمستان خاصه چون دارچینی و قرنفل
کوفته و در شیر اندازند بدن را فربه کند و باه را زیاده کند و لون را نیکو
گرداند بغایت و در اعجاز سرد و اثر ما جمعه در دیست و در کی نافع بود
تمر هندی را ثمر خوانند و صبار را هم گویند لطیفتر از اجاص بود و در رطوبت
کمتر بهترین وی زرد بود و تازه و بغایت ترش طبیعت وی سرد است
در سیوم و گویند در دوم شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیوم و
ماسرجویه گوید سرد و ترست در دوم و در وی رطوبت بود و مسهل بود
جهت تب و تشنگی و تب و غثی را و کرب را نافع بود و خاصه چیزی خواهند که
طبیعت نرم دارد شربتی از طبیخ وی نیم رطل کفاف بود و گویند مسهل
اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود و آشامیدن وی جهت قلاع مضمضه کردن

و خفقان را سود دهد چون از گرمی بود و دانه وی جهت زحیر استعمال کنند اما
تمر هندی مضر بود و سرفه و سینه مصلح شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل آن
وی آلوی سیاه تمساح بتازی نهنگ خوانند سرگین وی جهت سفیدی
کهن و نو که در چشم بود بغایت نافع بود و پیه وی جهت گزندگان ضماد کردن
در ساعت درد ساکن کند و چیزی بگدازند و در گوش چکانند در گوش
نافع بود و اگر بدان ادمان کنند کری زایل کند و در خواص ابن زهر آورده
که اگر بر صاحب تب ربع مالیدن نافع بود و شریف گوید پیه او را چیزی
بگدازند با روغن گل درد دندان و درد گرده را نافع بود و باه زیاده
کند و چیزی با بلیله و آمله خلط کنند و بر سفیدی طلا کنند لون آن با لون
اندام گرداند و اگر بر پیشانی طلا کنند و صدغین درد شقیقه را نافع بود و
گوشت وی چیزی با سفیدباج بپزند کسی که لاغر بود بخورد فربه شود و اما
بود و زهره وی چیزی در چشم کشند سفیدی زایل کند و جگر وی چیزی بخور کنند
در شب مجنون جنون از وی زایل شود و اگر دندان وی که از جانب
دست راست بگیرند و بر بازو راست بندند مجامعت را قوت دهد و
محرک تمام بود باه را و در خواص ابن زهر آورده که همه حیوانات

فک زیرین ایشان در حرکت بلع الاشباح که فک زیرین او را حرکت نباشد
بوده از اجزای با موم برشیند و فتیله سازند و در بینی با پیشه برآورند
ضفادع قطع آورد نکنند مادام که آن اوفتیده باشد و جمیع طوف کنند
ابوبت و در بیرون قریه پس بیاویزند بر سطح دهلیز آن قریه که
بار دو اگر به ور در بیت نه بشی جاکه بیشتر از غوغ کوبند باشد هر
غوغ که برابر آورند بگریزد و اگر جسم وی بکنند وقتی که زنده باشند
و برنجد و م بندند نافع بود و آن علت زایل کند و رها مکنند که زیاده شود
زنگار دو نوعست معدنی و مصنوع طبیعت آن گرم و خشکست و لطیف
جهه درد دندان نافع بود و کرم آن بکشد و از خوردن باز دارد و حیث
کو جلا آن بدهد و آنچه مصنوع بود صفت آن چند نوعست یکنوع
گفته شود نمک یکجزو قلع یکجزو بوره سه جزو و اگر نطرون باشد بهتر بیت
و شیر گاو یا گاومیش آن مقدار که وی را بپوشاند بر سران کنند
و بجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن با آفتاب بیاویزند تا
خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید دو نوعست یکنوع
سبز باشد و یکنوع برف و آنچه زرد باشد از ارزنک خوانند و دیگر

بریده باشند از انجیر خوانند و باید که روغن خوب کنند و
در جایی که باد در راه نیابد نگاه دارند و انجیر نیکوتر بود توت
گفته شود و توت حلو و فرصاد خوانند به پارسی توت سفید گویند و قایم
مقام انجیر بود در انضاج الاوی غذا بد بود و خونی فاسد از وی متولد
شود بهترین وی بزرگ شیرین بود طبیعت وی گرمست در اول و
ترست در دوم گویند سردست در اول و چیزی بخورند زود از معده
بگذرد اما وی را از روده بیرون آید بول براند و معده را بد بود
بهترین آن بود که پیش از طعام خورند و بعد از آن سکنجبین بیاشامند
ورق انجیر سیاه و ورق انگور با آب باران بجوشانند و موی را
بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند و با زیت بیامیزند و بر
موضع حرق آتش ضماد کنند نافع بود و اگر بطبیخ ورق وی مضمضه کنند
درد دندان را ساکن گرداند و طبیخ پوست وی همین عمل کند توت
حامض معروفست شامی بهترین وی سیاه بود و نارسیده وی
خشک کنند قایم مقام سماق بود طبیعت وی گرمست سرد و خشکست
در دوم و گویند ترست و گویند خشکست در اولست و در وی قبضی بود

ورم حلق و دهان را نافع بود و خشک گرداند وی شلغم ببندد و درد نقطار

ریا را نافع بود و پوست وی تریاق شوکران بود و اب ورق وی مقدار

بازده درم چون بیاشامند جهت گزندگی رتیلا سودمند بود و خوردن وی

مفضی آورد و مصلح وی اطریفل کوچک بود و اسحق گوید مغز بود و شش و

مصلح وی انار بود توذری تودریج گویند و بذر الهوه و قسیسه نیز گویند

بشیرازی تزری خوانند و باصفهانی قداده و بکرمانی ما درخت و به تبریزی

در بیه طبیعت ان گرمست در دوم و خشکست عیسی گوید ترست در اول

و توذری چهار نوعست زرد و سفید سرخ و گلگون بهترین آن زرد

بود و سودمند بود جهت سرطانات که ریش نشده باشد با عسل و آب طلا کنند

و اگر با آب بیامیزند و بر سرطان باطن ضماد کنند و رمهای صلابت و دمهای

گرم بن گوش و صلابه نقرس نافع بود و ریشها که در چشم بود و پاک کند

چون با عسل در چشم کنند و چون در شراب بزنند و بیاشامند باه را

زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ لزج که در

سینه و شش بود توتیا انواعست بهترین ان هندی بود و بعد ازان زرد

و بعد ازان کرمانی تنگ و طبیعت ان سردست در اول و خشکست در دوم



چنین گوید سرد و خشکست در دوم و انچه شسته بود فاضلترین مجففات بود

ریشها را نافع بود و خنق سرطانات و درد چشم را نافع بود و منع فضول و مواد

عروق چشم از نفوذ در طبقات بکند خاصه مغسول وی و صحت چشم

نگاه دارد و در مرهم جهة ریش قضیب و خصیه نافع بود و مقعد و ورمها

ان و گویند بدل ان بوزن ان توبال بود و گویند بدل ان سرطان بحری

بود و صفت غسل ان بگیرند توتیای کوفته و بیخته و با آب بیامیزند و در

خرقه بندند که تنگ بغایت در ظرفی سبز کنند و آب باران بر سر ان

کنند و در آب می جنبانند پس انچه رقیق لطیف بود و با آب بیرون آید

و انچه غلیظ بود و در بل در خرقه بماند بعد ازان آن آب را در ظرفی دیگر کنند

و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنان که اول و دو کرت بار همان عمل کنند بعد ازان

آبها بگیرد و توتیا ازوی بگیرد و اگر در بل در بین آب بیخ جهند از دو توتیا

خشک کنند و استعمال کنند توبال النحاس لطیفی از مس سوخته بود و دوبا

چون مس تافته شود از ان می در خشد و بهترین ان قبرسی بود و سیاه که

سرخی دارد ستبر بود و رقیق بود و مانند پوستی و اوساط ان بود که پیش از

چند سخی چند نوبت بشویند چون خواهند که درد و روی چشم بکار برند

طبیعت آن گرم و خشک در سیوم قابض بود و گوشت زیاده بخورد
و خشونت اجفان را سودمند بود تاریکی چشم زایل کند و جلا بدهد اولی
آن بود که پیش از سحق مدت وی شبانه بگذارد خاصیت وی در اسهال
بلغم و آب زرد است و الجنان استعمال کنند که نیم مثقال سحق کنند و یک
مثقال علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود و بعوض
گویند یکمثقال با ماء العسل بدهند همین عمل کند بعد از آن قدری سرکه بیاشامند
تا اندرون نماند توبال الحدید قویترین توبالها بود چنین آهن سرخ شده
و کوبند از آن در فقدوان مجفف و مقبض بود و جهت ریشها نافع است
توبا بلون نوعی از تیوعالیست و از اعلقا خوانند ورق وی مانند ورق
کبر بود گرد شکل بود و شاخها داشته بیخ چنبه بشکنند شیر بسیار از وی

باب النون

صفت آن رود از گره بجانیت محرق بود و اللین ترتبه انجیر تر بهترین او زیرین بود و پوست
بازکرده بعد از آن آنچه میل بسفیدی دارد بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه
طبیعت وی گرم بود و اندکی و گویند گرمست در اول یا در ابتدای درجه سیم
دوم رتبه خام وی بسیار بود و بر دی مایل بود و در وی جلا بود و
مایل ضماد کردن و برین نافع بود و انجیر رسیده غذا بیشتر از میوهای



دیگر دهد ورد و ورا ز معده بگذرد و قریبی او کرد و صرع را نافع بود و خونی
حلق و سینه را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شور بود ساکن گرداند و گرده
و مثانه را سود دارد و از رمل پاک کند و خاکستر چوب وی دو سنطار
نافع بود و در اسهال خوردن و حقنه کردن مقدار یازده درم و لبن وی
سودمند بود و جهت گزندگی عقرب و رتیلا و مانند آن مالیدن و ناریست
وی با عسل جهت گزندگی سگ دیوانه و ریشها که رطوبت از وی روان بود نافع
بود و همچنین ورق آن با کرسنه و شراب بر گزندگی ابن عرس طلا
کردن سود دهد و خوردن انجیر ایمن گرداند از سموم و قضبان وی
چون با گوشت گاو و صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعت دارد و ورق
آن مسخن قوی بود و لبن وی حادی لطیف بود و لبن وی خون بکوفته
و شیر منید و از آن بسته بگشاید مانند انفحه و اگر بر صوف نهند و در
دندان گیرند از خوردن کرم پاک کند و در چشم کشیدن با عسل جهت ابتدای
نزول آب نافع بود و انجیر در وی نفخ بود و مولد مره و معده را بد بود مصلح
وی سکنجبین ساده بود و که بعد از آن بیاشامند یا شراب بیاسی یا
اترج و غذایی که خورند کم مری در وی بود و تین رطب خشک انجیر

بهترین وی [illegible] بود و طبیعت آن گرمست در آخر درجهٔ اول معتدل
در تری و خشکی لطیف بود و منضج و محلل و برای اورام صلب ضماد کردن
نافع بود و دمامیل را نضج دهد و صرع را سودمند بود و خشونت سینه را
و حلق و قصبهٔ شش را موافق بود و شراب وی سرفهٔ کهن را نافع بود
و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و گرده و مثانه را سودمند بود و خوردن
وی از سم [illegible] و چون با آب وی جوشانیده غرغره کنند خناق را
تحلیل دهد و نفع آن بدهد و بگشاید و خوردن وی خوابی پیدا آرد
متولد شود و ادمان خوردن وی تشنج در بدن پیدا کند و درد
را نافع بود و در [illegible] و تقطیر بول را نیکو بود و مسخن گرده و [illegible]
آورد و شکم براند و سینه را و شش را از خلط پاک کند مضر بود [illegible]
و سپرز که منعقد بود و اولی آن بود که با مغز [illegible] یا بادام خورند
و چون با فوتنج و سعتر و حاشا بخورند گرده و مثانه و سینه را پاک کند
و [illegible] از وی چون با سرکه و شراب خوب بیاشامند چنانچه گفتیم بخورند سپرز را
بگدازد ضماد کردن نیز بغایت نافع بود جالینوس گوید بدل وی در [illegible]

باب [illegible] [illegible] فیها

گویند و [illegible] هم خوانند و آن صنفی از سداب کوهیست و گویند صنفی سداب
بری و سداب بری [illegible] است و گفته شود سداب کوهی [illegible]
بجمله ماند لیکن درازتر و پهن‌تر بود و شاخ وی دراز بود و بوی
متین دارد و تخم آن بشکل تخم سداب بود طبیعت وی بغایت گرم بود
و محرق و مسخن قوی بود و مجفف در دوم رطوبت فضلی بود و گویند گرمی
وی در سیوم بود و مسهل و منضج و منقی بود و جذب بغایت کند از
عمق بدن و [illegible] بود باید و پوست بیخ وی [illegible] داء الثعلب [illegible]
بغایت سودمند بود و استرخا و نقرس و مفاصل را در بغایت [illegible]
بود و حقنه کردن جهت عرق النسا نافع بود و بر نفث دم و فضول [illegible]
کردن معتقد [illegible] در استسقا نیم درم بود با ماء العسل
مقیی بود و اگر زیاده ازین بود بول و طمث بجنبد و ورم زبان [illegible]
و سوزش حلق و معده و سرخی روی و باشد که منی و حیض [illegible]
کنند علاج وی قی کنند بعد از آن شیر و شکر و آب [illegible] بدهند و [illegible]
بشیر تازه و روغن گل و از ادویه تخم سداب بغایت نافع بود
این از خاصیت جالینوس گوید بدل وی در داء الثعلب [illegible]

حرف است وی کنده بود دبهانه والات بول مصلح وی حب الآس
بلوط بود دُبّ بپارسی خرس گویند و ضرع خرس تان چهار پایان بود
و دُبّ از ان آدمی و گوشت وی مانند دشنید بود و طعم وی شیرین
بود و بهترین ان بود که از حیوانی معتدل گیرند طبیعت آن گرم و
تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود و غذی صالح بود و تازه
کند اما مولد بلغم بود و در وی غلظی بود و مصلح وی صعتر و نمک
بود ثعلب بپارسی روباه گویند چون با آب بپزند و بر مفاصل
[illegible] گردن بغایت نافع بود خاصه اگر همچنان زنده بپزند و زمانی بگ[illegible]
در آب آن نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کنند پیه وی درد مفاصل
را سودمند بود و درد گوش را نافع بود چون در گوش چکانند
و اگر بدان ادمان کنند کری زایل کند و درد گوش ببرد [illegible]
اگر خشک کرده و سابیده بیاشامند ربو و سرفه را نافع بود و سم
وی در دهن گیرند درد دندان زایل کند و درد چشم را نافع بود
[illegible] گویند پیه [illegible] با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء
الثعلب را نافع بود و زهره وی با آب [illegible]



و سعوط کنند در بینی کسی که ابتدای جذام بود و زهره ده روز [illegible]
سعوط کنند بغایت نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست
گیرد دایم ایمن از بانگ کردن سگ و پیه وی چون با زیت الانفاق
کهن بگدازند و بر نقرس و مفاصل مالند نافع بود و پوست
وی بغایت گرم بود و از همه پوستها سخن‌تر بود و مرطوب
مزاج را نشاید و کسی که سرما بر وی غالب باشد شاید و هرچند که موی
بر وی غالب بود شاید و هرچند که موی بر وی زیاده بود
سخونت در وی بیشتر بود و ان لباس زنان و بلغمی مزاج را
باشد در خواص ابن زهر آورده که پیه وی چون طلا کنند بر تازیانه
یا چوبی و در اندرون هر خانه که بنهند مجموع کیکان بر آن جمع شوند
ثوم بپارسی سیر گویند بستانی و بری و کراثی بود و ثوم بری را
اسقوردیون نیز گفته شد و ثوم کراثی مرکب بود و بقوت
از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم خشک در چهارم و گویند در
سیوم و در حرارت و یبوست از بصل اقوی بود و محلل نفخ بود
و آب گردش را نافع بود و خاکستر وی بر بهق با عسل طلا کنند

نافع بود و برد داء الثعلب با عسل و روغن حب البان بیامیزند و بدان
مالند موی برویاند و جرب و قوبا را سودمند بود و خوردن وی کرم را
بکشد مجموع و علق را از حلق بیرون آورد و چینه بکوبند و با سرکه بدان
غرغره کنند و چینه در طبیخ ورق او و ساق او نشینند حیض براند
و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهت گزندگی جانوران و سگ
دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب اگر ضماد کنند و آب خوردن و
عرق نشستن و ضماد کردن و طبیخ را زهم دارد و بول براند و درد
روده را نافع بود و قی که از تب بود و فولس گوید مقوی باه
بود و منی بیفزاید و قولنج و عرق النسا را نافع بود اما مصدع
و مخفف مضعف چشم چون پخته بود حرارت و حفافت وی
کمتر بود مصلح وی ترشی و روغن بود و گوشت فربه صاحب تقویم
گوید مصلح وی بنفشه و هلیله بود بدل توم بری بستانی توم الحیة
توم بری گویند و آن اسقوردیون است منفعت وی آنست
که و صنهای سر و فالج را و جذام را نافع بود و جالینوس گوید
فالج بالقوه و جذام و جرب و بهق را زایل کند چون برین

صفت



صفت استعمال کنند بگیرند توم بری و جرد بکوبند و آب را از آن
بگیرند و تخم را از آن بکوبند و بپزند و عسل کف گرفته در حمام
مثل نوره طلا کنند هر سه روز یک نوبت و رها کنند تا با عرق
فرو آید جذام را زایل گرداند چون بیاشامند در هر پنج روز
چهار مثقال با عسل و باقی منفعت وی در باب شین گفته
شود دیون گفته نوعی نخیل و نخیر و نخمه گویند بپارسی بیدگیا خوانند
و آن نوعی از خرنوب است طبیعت وی سرد و خشک است در اول و
گوید معتدل است نافع بود جهت جراحتهای تازه و منع رعاف کند
بیخ وی و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول بکند و اسهال باز دارد
و از تخم وی لعوق سازند سنگ گرده بریزاند و طبیخ وی در رنج
مثانه را نافع بود و باب الجیم جادی کرکم و قرقو زعفران
و خلوق گویند و شعور الصقالبه و آن زعفران است و گفته شود
جاورس سه نوع است یک نوع دخن گویند بپارسی ارزن گویند و
شیرازی الم و یک نوع جاورس هندیست و آن زرت است
بپارسی زرت خوانند و یک نوع جاورس بپارسی گاورس خوانند

ولشیرازی کاو خوانند طبیعت ان سردست دراول وخشکست در
سیوم لطیف بود و درهمه حالها بهتر از ارزن بود و گویند سرد و خشکست
در سیوم وقابض بود و مجفف بغیر لذع شکم ببندد و بول براند
و خونی بد ازوی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک از مجموع حبوب
دهد که ازیشان نان پزند و بچه بیندازند و مصلح او آنست که با شیر
تازه پزند یا باب سبوس و روغن بادام یا روغن کاو یا روغن کنجد
وحلوای چرب از پس ان خوردن و بدل وی در شکم بستن برنجست
جاوشیر بپارسی جوانشیر و کاوشیر خوانند بشیرازی جاوخوش گویند
وان صمغ درختیست که ساق کوتاه دارد و برک آن ببرک انجیر ماند
گرد و کوچکتر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند و قول اصح انست
که برک ان گردست و برک زیتون درازست و ساق وی مانند
خیار زه کشیده بود و کل وی زرد رنگ بود و تخم وی خوشبوی
تر بود و صمغ ازوی چنان گیرند که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون
اید و بهترین ان بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی بود و در
دراب حل شود و اول که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود

و چون خشک

و چون خشک شود زرد گردد و چون در آب بگذارند برنگ شیر بود واگر
سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش ان باشق موم کنند و طبیعت
جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم عرق النسا و درد زانو
و مفاصل سرد طلا کردن سود دهد و بر دندان خورده نهند درد ساکن گرداند
و صداع و صرع را نافع بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد حیض
براند و بچه بکشد و بیندازد و جرب مثانه را سود دارد و ورم ذات
الجنب ضماد کردن نافع بود و در چشم کشیدن جلا دهد و چشم را روشن
گرداند و استسقا و چکیدن کمیز و صلابه رحم را نافع بود و با موم
بر نقرس ضماد کردن سود دهد و بیخ درخت وی چون بکوبند و زن
بخود برگیرد بچه بیندازد و مردی چون با انگبین بیاشامند حیض براند و اگر
باز راوند بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند
درد رحم که بسبب اختناق بود بشود و مقدار شربت ازوی ما بین نیم مثقال
تا یک مثقال بود و بعد از انکه در مطبوخ خو بیانیده باشند و ابن [illegible]
گویند اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم بمیرد و فتیله از جاوشیر سازند و بخود
برگیرد زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و وی مفرد بود

باعصاب صحیح و اشتین و مصلح وی ماخود بود و بدل وی سکبینج
و رازی گوید بدل لبن التین بود و ابن خراز گوید بدل آن بوزن آن
و گوید یکوزن و نیم قنه است و گوید بدل آن دو وزن آن صمغ زیتون
بود و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که انش نزدیکست بوی جار النهر
گوید سلق الماء است و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر
ماند و اندکی از آب بیرا باشد و طبیعت وی سرد و قابض بود و حلق و
جرب و ریشهای کهن را نافع بود و بدل لطباط بود حاجه باقال قبطی گویند
و در مصر بسیار باشد و در ابتدای ایستاده روید و ساق وی قدر بالای
انگشت بود و بعد از وی یک گز باشد و گل وی مانند گل سرخ و
باقلا ان کوچکتر از باقلا بود و چون خشک شود سیاه بود و چون
تر باشد خام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی ستبر بود و قابض بود و
معده را نیکو بود و آرد وی چون بیاشامند بجو اسهال کهن ببندد
و ریش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر بود در این فعل
جبن رطب بپارسی پنیر تر گویند بهترین آن شیرازی بود و گرم میل
بحلاوت داشته باشد و از شیری معتدل از حیوانی صحیح البدن گرفته

باشند



باشند و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم و گویند در دوم غذای
فربه کننده بود و طبع را نرم کند و منع جراحت بکند و دفع مضرت
کسی که مردار سنگ خورده بود بکند لیکن سنگ گرده و مثانه پیدا کند
مصلح وی عسل باشد و صاحب تقویم گوید مصلح آن زیتونست
جبن یابس پنیر خشک بهترین آن روغن دار شیرین بود طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم مصلح ریشهای بد بود چون بازیت پخته
کنند بود و مند بود جهت تحجر مفاصل ضماد کردن و بیرون آید مانند
کچ بی زحمتی چون بریان کنند شکم ببندد و پنیر مولد خلط حراری بود بدن
را لاغر کند و معده را تباه کند و دشخوار هضم شود و تشنگی آرد و سنگ
گرده پیدا کند و باید که میان دو طعام خورند اگر با مغز گردکان
خورند نیکوتر بود جلبنج حبلاهنگ و حبلاهنگ نیز گویند بپارسی حراهنگ
گویند و آن تخم زرخوار است بیخ وی زرد بود زردست گویند تخم وی سیاه بهشت
فعل وی مانند فعل خربق بود بهترین هندی بود خلوقی رنگ بزرگ
سفید رنگ نبات زرد بود و دراز قد مقیئ بود و بلغم اخلاط
غلیظ لزج را دفع کند او خطر بود دکر مفلوج را شربت از وی نیم درم بود

تا یک درم و اگر ازین زیاده بود کشنده بود و از خوردن وی غشیان
عظیم پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد معالجه آن قی و آب
گرم و حقنه فور که در وی شحم حنظل بود و بعد از آن بشیر تازه بیاشامند و اگر
تشنج پیدا کند موم و روغن نرم مالند و در آب زن نیم گرم نشانند بدانکه
خربق بود و جدوار را بپارسی بیخ دوار گویند و بمغولی مافرفین و بهندی نربسی و بن
بنجیست مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیلتر بود و بهترین وی آنست که جرمش سیاه بود
رنگش بنفشی بزند و آن خطایی و هندیست اما آنچه خطاییست بزرگتر و بهتر باشد
و اگر رنگش بنفشی زند و آنچه هندیست اکثر سیاه گراید و در زمین هند کوهیست
که از او اقوال میخوانند کوهی عظیم است درین طرف کوه اهل هند میباشند
و آن طرف اهل خطا این بیخ از آنجا میروید و از زیر آن میخوانند
که زهر ست که از آن هندی بیس میخوانند و آن بیخ با زهر و لیکن هر دو در
یکموضع میرویند و جز این بیخ بیهوش ور میروید قوت زهر آن بیس را باطل
میشود و اهل آن موضع میخورند و زیان نمیدارد و اگر این بیس جای دیگر
میروید که بجای او بیخ جدوار نیست نیم دانگ کشنده است و بیس را ابو
بیش خوانند بدترین جمیع زهرهاست تا بحدی که تریاق فاروق با تمامت

آن

بیخ بهترست



آن مقاومت نمی تواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال
بیش خورد فی الحال لبهای او آماسیدن گرفت و چشمهایش از جای
برخاست و بیخود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کرده در یک
کاسه شیر بوی دادند بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد و
بانواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصروع میشدند باز بیخود
افتاد دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کرده بشراب انگوری بوی
دادند دیگر بار قی کردن آغاز کرد و بعد از آن خواب بر وی غلبه کرد و خوش
در خواب شد عرق بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد و از زهر
قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی و در خواص این دارو سخن بسیارست
اولا با زهران بیش آنست که گفته شد دیگر در اعمال سجستان که از زمین
گرمسیرست مار قاتل در آنجا می باشد شخصی را گزید مقدار نیم مثقال بیاید
بخورد وی دادند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب
گزیده را مقدار دو دانگ با شراب بدهند نافع بود در مفردات
ابن بیطار آورده و در منهاج نیز گویند تریاق سمومات است و از منافع
وی دیگری آنست که مجموع دردها را دفع کند و اگر بر اعضای ظاهر باشد

بر سرکه یا گلاب یا آب طلا کنند درد بنشاند و اگر در باطن باشد مقدار
یکدانگ یا دو دانگ بسایند بقدر شراب یا باب گرم یا بگلاب بحسب
مزاج بدهند درد بنشاند چون درد قولنج و درد گرده و معده و سنگ
گرده و مثانه را و حصر البول را با شیره تخم خیارین بدهند سود دارد
و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدای
و انتها طلا کنند در ابتدا ماده باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج
نضج باشد نضج بدهد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران بسرکه باید
و طلا کنند ورم از تحلیل دهد و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دارو
طلا کند تحلیل یابد بی آنکه خیارک ببرد و بگشاید هیچ زحمتی بوی نرسد
دیگر در ایام حرب و وبا هر کس که طاعون بر آرد این دارو را با سرکه باید
و بران موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی دیگر دل را قوت دهد
و در ابتدای زحمت خنازیر طلا کنند بغایت مفید بود و در ریشهای بلیغ
کهن قدری بکوبند و بران پاشند گوشت مرده را بخورد و گوشت تازه
آورد و دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد هر روز مقدار
نیم درم با گلاب یا شراب بدهند دل را بغایت قوت دهد و در تفریح

نظیر



نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که تناول کنند
منع عفونت بکند زیاده تر و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا کند
این داروی مفرد همان خاصیت دارد بلکه زیاده تر تجربه اکثر رفته
در وی هست و چند انجمن کرم خیت دیگر مولانا اصیل الدین که از
شاگردان مولانا محمود بن الفقیه الیاس شیرازی علیه الرحمه بود
مردی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی بود و کلیات شیخ الرئیس
را در شرح نوشته فرمود که هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست در
این داروی مفرد موجود است و هم او فرمود که مرا درد معده بلغمی بود
هر معالجه که کردم مفید نیامد چند چند دهد و از روزگار صلابه میکردم
و بگلاب گرم میخوردم آن زحمت زایل شد و نخفر اسده جگر بود
میخواست باستسقا انجامد روزی این دارو با سکنجبین بخورد بسته
گشاده شد و رنگ روی او که زرد بود برنگ اصلی آمد و دیگری
را قرحه مثانه پدید آمد و چهار روز بول او گرفته شد از این دارو
بسایند و بر مثانه او طلا کردند و قدری در احلیل او چکانیدند
همان ساعت بول او گشاده شد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا

بافت دیگر زحمت بواسیر را ازین دارو بر آن موضع طلا کنند در حال ساکن
کند ورم از انجلیل دهد دیگر اگر دشخوار زادن را نظیر ندارد
ب باید وقدری بجلاب گرم بخورد دهند وقدری پشم پاره نخود
بر دارد در حال وضع حمل شود و دیگر صرع صبیان را از شیر مادر مقدار نیم
دانگ یا دانگ بخورد دهند نافع بود و بارها آزموده است و دیگر خوردن
تب ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند هفت روز
بیاپی نافع بود ذات الریه را نافع اما تنقیه بدن باید کردن دیگر درد دندان هرچند
بود مقدار عدسی ازین دارو بر بن دندان گیرند یا بر دندان طلا کنند
در حال درد ساکن کند و درد چشم بلغمی را در میان چشم چکانند ساکن
شود و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند در دم ببینند و امان یابد
شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن باشد و
صفراوی را درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه اثر
عظیم دارد مقدار نیم درم تا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظ
تمام آورد و حکمای هند گویند که مردم فربه را لاغر کند و میگویند که اگر
بر بهق سفید و برص طلا کنند سودمند بود و میگویند که درین دارو صد

بهش



بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق طلا کردن بغایت نافع
بود و حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد صاحب منهاج گوید طبیعت
طبیعت وی گرم در دوم و خشک است و لطیف صاحب تقویم گوید قرحهٔ امعاء را
مصلح وی شیر حلیب بود که آهن تافته دران انداخته باشند صاحب
منهاج گوید بدل وی در تریاق سه وزن آن زرنباد بود و ابن مولف
گوید شخصی را سوء القنیه عارض شد چنانچه باستسقا خواست انجامید
چند روز جدوار سوده با جلاب بدو دادند حق تعالی صحت کرامت
فرمود و دیگر از خواص وی آنست که هر کس با خود دارد از
شر شیطان و انقلاب آخر الزمان ایمن باشد و در مقام مجادله بر اعدا
مظفر و منصور گردد و در پیش سلاطین و بر همه خلق سرافراز باشد
و در نظر مردم عزیز و محترم باشد و دیگر آنکه خاصیت تریاق فاروق درین
دارو موجود است و باتفاق مجموع حکمای هند برانست که این نبات
بهترین نباتاتست جوجبری بود و بستانی بری را ابهقان گویند
و بستانی را کف عایشه بپارسی گویند و شیراز کهنه و بهترین آن
بستانی بود که تیزی وی کمتر بود طبیعت وی گرم است در سیوم و

گویند در دوم و خشک است در اول و تره تر بود در اول یوحنا گوید گرم
و خشک است در دوم آب وی اثر ریشها ببرد و جوجیر در لین بود و
منفخ و مسخن و مهیج باه بود اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم آورد
مصلح وی کاهو و کاسنی و بقلة الحمقا و سرکه بود و وی منی را زیاده کند
و نعوظ آورد و چنین با شراب بیاشامند تریاق گزندگی این هر سه بود و
و طبع را براند در خواص آورده اند که چنین جوجیر را بکوبند و آب آن
در بیخ انار ترش نزنند انار شیرین گردد و جوجیر تر خردل تر خوانند
ادرار بول کند و تیزتر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل استعمال کنند
جراد بپارسی ملخ را گویند بهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم و خشک بود
در دوم چنین بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند دوازده
عدد از وی سر ببندازند و اطراف اندام وی بقدر مور خشک و مستسقی
بیاشامد شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود و بخور کردن مدان بواسیر را
سود دهد و بریان کرده جهت گزندگی عقرب چنین بخورند نافع بود و اگر او را
در روغن خانه چنین بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند ملخ دراز پای چنین بر
صاحب ربع آویزند نافع بود و خوردن آن جرب و حکه آورد

فارث



فارث بپارسی موش خوانند چنین بگدازند و بر گزندگی عقرب نهند ساکن درد را
گرداند و گویند بریان کرده بر ثآلیل و خنازیر چنین بگدازند و طلا کنند نافع
بود و اگر شکافته جایی که خار یا چوب یا رفته یا پیکان بیرون آورد و سر وی چنین
خشک کنند و بسوزانند و بکوبند بغایت خرده و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب
مالند نافع بود جزر بپارسی گزر گویند بهترین وی زرد و شیرین بود
و گویند سرخ بهتر بود و زرد غلیظتر بود و گویند غذای وی کمتر از
غذای شلغم بود طبیعت وی گرم است در آخر درجه دوم و تر است
در اول و باه را تحریک کند و مسهل و ملطف بود و بول براند اما
دیر هضم شود و منفخ بود و مولد خون بد بود باید که بغایت پخته بود
و مصلح وی انگبین و سرکه و خردل بود و بصری گوید جزر مقوی معده
بود که در وی لزوجیت و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم
طعام بدهد و چنین با گوشت بود نیکو بود و خاصه قطع بلغم بکند و سده
بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع را برانگیزد و چنین سبل
مربا کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و حرارت وی زیاده
شود و منی بیفزاید و چنین سرکه نهند و تنگ معده و جگر و سپرز را

گذارند

نافع بود جز مازوج ثمره الطرفا است بپارسی گز مازک خوانند و طبیعت
وی گرمست در اول درجهٔ دوم و خشکست در آخر و گویند سردست در
اول قطع رعاف کند چون بپزند با آب گرم و سرکه و ذرور سازند ضماد کنند
نافع بود و در ریش تر و ریش اسود سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون
بپاشامند نفث دم را نافع بود و سیلانی که کهن شده باشد و زنانی
که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و یرقان را نافع بود و بر گزندگی رتیلا
ضماد کنند نافع بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز مصلح وی دوقو بود
و گویند نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن ان انزروت سرخ
حمص حبین است بپارسی گنج خوانند طبیعت ان سرد و خشکست و
چون با سرکه بسرشند و بر کسی که رعاف داشته باشد طلا کنند خون
باز دارد و چون بر شکستگی اعضا طلا کنند نافع بود جعده و قولیون
خوانند و کشنیز نیز خوانند و ان دو نوعست صغیر و کبیر و کبیر را
بپارسی عنبربو خوانند و صغیر را بشیرازی کلاریه خوانند بهترین
آن صغیر بود و شامی بری تازه بود سفید و طبیعت وی گرم و خشک
بود جراحتهای تازه را نافع بود و خشک ان ریشهای بد را نافع

بود

بود و با سرکه بر سپرز ضماد کردن سودمند بود و بول و حیض را
براند و یرقان سیاه را نافع بود و کرم دراز و حب القرع بیرون
آورد و گزندگی عقرب و جانوران را نافع بود و چون در خانه بخور
کنند یا بپزند از ند در خانه گزندگان بگریزند و نسیان را نافع بود و بکوبند
ازان و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد و اگر در ف
حرارات کنند آب را از مانه و آب بیاز تر بپالایند و در چشم کشند
ابتدای نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده و اسحق گوید مصلح
وی حماماست صاحب تقویم گوید بنفشه بدل وی در اخراج درد
و ادرار حیض و بول پوست چوب انار و چهار دانگ وزن آن دو وزن آن
پوست سلیخه و گویند بدل وی بوزن ان فوتنج جبلی است حب البلوط
پوست بیرون بلوط است طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و قابض
رفتن را باز دارد و خامه از زنان و ریش روده و شکم ببندد و دو شیر
مطبوخ استعمال کنند و بر فتق ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن
مورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن ان گل سرخ همچنان و بدل
و گویند بدل ان جلنار است جلنار بپارسی گلنار گویند و بشیرازی گل انار

خورند و آن گل انار دست که بغیر از ان هیچ ثمر ندهد و بهترین ان فارسی
بود و گویند مصری طبیعت وی سرد است و خشک در دوم خفقان شکم ببندد
و ریش روده و ریش کهن و قی را نافع بود و دندان را محکم کند و زنان را نفخ
که خون زیاده از ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه و حنوز در طبیخ
کنند با زکردانند چیزی با برگ سبز ندو بدان مضمضه کنند جوشش دهان را نافع
بود و عصارهٔ وی در طبیعت مانند عصارهٔ لحیة التیس بود و مقدار
مستعمل از وی یکدرم و نیم تا دو درم بود اما مولد سده بود و مضر بود
بر مصلح ان کثیرا است بدل وی اقماع رمان بود و با جفت بلوط و جلنار
گویند بدل وی پوست انار دست بوزن آن و گویند بدل آن طراثیث است
بوزن ان جلید ثلج است بپارسی برف گویند سرد است بطبع و خشکست
بعرض و مزاج اصل وی زیست و نخج وی عارضیست و آب وی در دندان
که از کرم بود نافعست و هضم را قوت دهد اما اعصاب و معده را
زیان دارد دیر از ان بود و سرفه آورد خصوص کسی که خلط سرد و معده
وی بود و تشنج آورد و خوردن برف و آب وی علتی که در حلق چسبیده
باشند نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بدین سبب اکثرهم لطیف

ولیت

بادام



و صاحب جامع گوید بندق هندیست

ولیت در بستن بتحلیل رفته است و صفت جمد گفته شود جلوز صاحب
منهاج گوید گوبند فندق است مطلقا هر دو سهو کرده اند و در لغت جلوز
جلغوزه است هندی و مؤلف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البربریست
و روغن وی را زیت المرجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان و
ارقان خوانند و ان بادام کوهیست بزرگتر از بخرک گویند قایمقام
جلغوزه است در منفعت و طبیعت وی گرمست در درجهٔ اول
و گویند در دوم و خشکست در اول و در وی اندک رطوبت هست
باه را قوت دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود و گزندگان
و رتیلا را نافع بود اما دیر هضم شود و دیر از معده بگذرد و مضر بود
بسر و مصلح بود او و در شکر بدل وی جلغوزه است جلغوزه حب صنوبر
کبار است گفته شود جمار شحم النخله خوانند و قلب النخله نیز گویند و ان
نخلست بجای مغز سر درخت خرماست و به خرما و دل خرما گویند
و بهترین آن نوشیرین بود و طبیعت آن سرد و خشکست در اول و گویند
در دوم و قابض بود و سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال و خون شکم
و گزندگی زنبور را ضماد کنند حاجت نافع بود و قوت اخذ بدهد جهت

مره صفرا نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی
خرما بود یا عسل و گویند بدل وی حماض است حجر یارسنج گویند
وان بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آبی که از آن بشبه
شود اگر آبی نیک بود نیک بود و اگر بد بود بد بود و منفعت وی در رف
زدکیت امانع لطیفتر بود حجر سنگیست بنفشی که بر خی ایل بود
و معدن ان سه روزه مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم دارد
اگر از ظرفی از وی شراب بیاشامند مستی نکند اگر چه ظرف بزرگ بود
و انگشتری با خود دارد از نقرس ایمن بود و اگر در شب جامه خواب نهند
از احتلام ایمن باشند جمیز نوعی از انجیر است بیونانی سنیقومورس گویند
و ایغاسوقامسین نیز گویند و معنی ان تین احمق است و ورق آن
بورق توت ماند و بغایت بد طعم بود و درخت وی سیاه شیره بود
و در وی قوت جاذبه بود و از عفن بدن و شیر وی نافع بود جهت در جهاتی
که دیگر دوا تحلیل باید و خنازیر و طبیخ وی نزف الدم را نافع بود و عصاره
ورق وی بر ورمهای صلب با آرد جو ضماد کردن و دمامیل را
نضج دهد و با اشق بر ضماد کردن نافع بود و گزندگی جانوران طلا

کردن

کردن نافع بود و معده را بد بود و گزندگی عقرب را نافع بود و شکم را بند
و غذا اندک دهد اولی آن بود که بعد از ان سکنجبین و گل انگبین
خورند جمجم سنگیست که بباقلی مصری ماند برنگ و گویند از ترکستان
خیزد و معروف بود بجمجم خطایی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و
خناق را سود دارد و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود حنظل نبات
دو نوعست یکنوع رومی و یکنوع جرمقانی و آن نیک سرخ رنگست باندازه
انگشت سطبرتر و بزرگتر و گویند وی را ابنام پادشاهی خوانند که وی را
شاه حنظل نام بود و گویند حنظل الملک بهترین وی رومیست که بغایت
سرخ و خوشبوی بود طبیعت وی گرمست در سیوم و خشکست در
دوم سده جگر و سپرز بگشاید و حیض و بول براند و چون نیم مثقال
با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب و همه گزندگان بود و چون
نیم مثقال با شراب بیاشامند و چون با عسل بسرشند و آب نیم گرم
بر موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود و اگر فرزجه از وی زن بخود برگیرد
بچه بیندازد و تریاق گزندگی مار و سگ دیوانه و زهرهای کشنده
بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و درد دندانهای

چنین بعوض افیون استعمال کنند و بنج را زایل کند و اسحق گوید مضرت
بسینه مصلح وی اسقوردیون بود و بدل وی درازی گوید که کوزن
و نیم اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن زراوند
مدحرج است و ابن زهر در خواص آورده است که هر زنی که خون حیض
زیاده رود و باز نبندد دستانه حنظل نارسیده بکوبند و با حنا
بسرشند و بر دست بندند خون باز ایستد و این مجرب و اتفاقی
کرده شده جندبیدستر قسطوریون گویند و خرمیان هم خوانند بپارسی
قندز قیری گویند بهترین آن بود که هر دو خصیه بهم چسبیده بیخ و پوست
آن بغایت رقیق بود و آنچه سطبر بود و هر دو بهم چسبیده نبود و
مغشوش بود و غش آن و شیر و صمغ کنند و اندکی جندبیدستر
و بخون بسرشند و در مثانه گوسفند کنند و خشک کنند و طبیعت جند
بیدستر گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و لطیفتر از همه
مسخنات بود نافع بود جهت عصب سرد و فالج و رعشه و خدر
و نسیان و صداع که از سردی بود و بخور کردن و محلل نفخ بود و حیض
براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج

گوید



گوید شربت از وی زیاده از یک درم نشاید و صاحب مفرده گوید مثقال
جندبیدستر و قدری فوتنج بری بیاشامند حیض براند و بچه از مشیمه
بیرون آورد و چون بکوبند و بیزند بغایت نافع بود و اگر سعوط کنند
و در چشم کشند جلای چشم بدهد و چون با سرکه بیاشامند مقدار
نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون به پشم پارهٔ زن بخود برگیرد
بادهای سرد که در رحم باشد سود دهد و بر گزندگی عقرب طلا کردن نافع
بود و با سرکه آشامیدن دفع سموم و ادویهٔ کشنده کند و سده که در احشا
باطن باشد بگشاید و کزازی که سبب آن از سردی بود سود دهد و چون
مقدار عدسی بر دغن ناردین بگدازند و بر سر طلا کنند مصروع را
نافع بود و چون در روغن گل حل کنند جهت خدر و استرخای اعضا و فالج
و نقرس سرد بغایت سودمند بود و اگر بیاشامند تریاق سمهای
سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج سرد
خواه بلغمی خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و
~~اگر بیاشامند تریاق سمهای سرد بود~~ خفقانی که از سردی بود سود
دهد و اگر در قضیب چکانند عسر البول که از خلط بلغم بود سود دهد

وگندنا در کتاب سمیات آورده که چند بیدستر که لون او سیاه زند
یکدرم کشنده بود و بعد از یکروز ابن جزار چنین گوید و صاحب منهاج
گوید اغبر و کشنده بود در روز و مداوای وی قی کنند بشبت و فودنج
سبستان و عسل بعد از آن حماض اترج بدهند که فادزهر وی است یا ربع اگر
کوزن بنج یا سرکه با شیر خر بدل او بوزن وی وج بود و نیم وزن آن
فلفل و گویند بدل آن مشک جبل در دمشق بسیار بود طبیعت آن گرم
و تر است در اول طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خوشی
اندک نیک از وی حاصل شود و بدل آن طیون است جندبادستر آن کلماتا
بستانی است بشیراز گلگک نام خوانند منفعت وی زیر ذکر کنند بجبار
جوز جف خوانند بپارسی گردکان گویند طبیعت وی گرم است در سیوم
و خشک است در اول درجه دوم و گویند گرم و تر است در دوم و شیخ الرئیس
گوید گرم است در دوم و خشک است در اول بهترین وی آن بود که پوست وی تنک بود و
ورق وی پوست وی بافت و پوست اندرونی که بر مغز جسبیده رقیق در
در قبض بود و شکم ببندد و پوست سوخته وی مجفف بود و بغیر لذع و مغز جوز
چون بخایند و بر ورم سود جایی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و منع

وی



وی بر ریشهای گرم نافع بود و چون بریان باشند و مغز جوز معفص را
سائیده کرده اند و شکم ببندد و چون با مری خورند کرم دراز و حب القرع را
بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از ادویه قتاله نافع
آن بود و اگر بعد از آن بخورند همین صورت دارد و چون با عسل و نمک و
پیاز بیامیزد و بر گزیدگی سگ دیوانه و گزیدگی آدمی نهند نافع بود و چون با نبات
بشراب و زیت بسوزانند و بر کودکان بمالند موی سیاه کنند و برویاند و داء
الثعلب بغایت سود مند بود و پوست اندرونی وی چون بسوزانند و سحق کنند
و با شراب بر سرشند و زنان بخود برگیرند منع خون حیض کنند و پوست درخت
وی و ورق آن چون دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع
بود و شریف گوید پوست گردکان سبز بکوبند و چند پاره خبث الحدید
دران اندازند و یکهفته رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند بعد از آن
خضاب کنند موی سفید سیاه گرداند و صبغی عجب بود و چون خرد
و نرم با پیه آن بمالند منفعت تمام بدهد و چون با آب بجوشانند و بآن مضمضه کنند
لثه را محکم گرداند و استرخای آن زایل کند و خوردن گردکان گرم مزاج
را مضر بود و مغثی و مصدع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را ابا ان

دارد و مصلح وی سکنجبین بود و با خشخاش و بادام و گردکان کهن را
نباید خوردن که بد بود و غثیان و غشی و کرب آورد و وزن دو دانگ بود و کسی که
عفص خورده باشد مداوات وی همچنین کنند که کسی عفص خورده باشد
ترب فواکه ترش مانند رب غوره و ریباس و سیب و بدل آن بوزن
حب الخضرا بود و گویند جوز هندی جوز هندی نارجیل است و گفته شود جوز
جندم گوز گندم خوانند و فوز و الحام گویند رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید
و فربهی آورد و باه را قوت دهد و قطع نزف الدم کند و قوبا زایل گرداند و منع
آرزوی گل خوردن بکند و فولس گوید در قوت مبرد مطفی بود و اندک
مجفف بود جوز بوا جوز الطیب خوانند و بهترین وی سرخ فربه بود
طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و منفعت او آنکه نافع بود و بوی دهان
خوش کند و قوت جگر و معده بدهد و خالص کند معده و سپل را نافع بود
و قوت باصره بدهد و شکم ببندد و عسر البول را نافع بود و منع قی
کند و درد سپرز و کلیه را نافع بود و استسقای لحمی را نافع بود و مقدار
مستعمل از وی تا دو درم بود و بدل وی بوزن نیم سنبل الطیب بود
و گویند بدل وی بسباسه بود و شیخ گوید مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود

وصاحب



و صاحب تقویم گوید وی طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح آن جلاب
گرم بود جوز القی مانند جوز سفید بود در قوت و طبیعت وی گرم
خشک بود مقی بلغم و رطوبت بود مقدار دو درم در لقوه و فالج
و مانند آن نافع بود و بدل آن بوره و خردل بود جوز ماثل جوز ماثم
نیز گویند و جوز ماثا و جوز مقاتل و جوز ربه هم خوانند بهندی تتوره
گویند و داتوره هم خوانند و بشیرازی گورگیا خوانند و آن دو نوع
یکنوع بشکل جوز القی بود و یکنوع خارناک بود مانند جوب بیانی
خشن و لون پوست وی سیاه بود و زرد رنگ و سفید رنگ نیز بود
دانه وی از تخم بادنجان بزرگتر و از تخم لفاح کوچکتر بود و زرد رنگ و
اندرون جوز وی پر تخم بود و پوست وی رقیق بود و سر وی مانند
سر بادنجان بود طبیعت وی سرد است در چهارم و تر بود و نافع
بود جهت حرارت مفرط ملتهب چنین قیراطی از وی بخورند دماغ را
بد بود و سکر آورد و دیوانگی پیدا کند صاحب منهاج گوید مضر بود
بدل وی یکدرم از وی کشنده بود و در روز منفتح و مقیی و منوم
و مسبت و مخدر بود و مداوات وی آنست که نطرون در روغن جوز باید

باشد یا روغن بود از دان شیر تازه بدهند و با سرکه صعتر و انجدان و
فودنج کوهی در روغن سرشیده بپزند و گویند یکمثقال از تازهٔ او در آب پخته کشنده
بود و نیم دانگ در شراب یکی دهند مستی زیاده آورد و جوز الکثر و
بهترین وی تازه بود و بشیراز کوره کلاغ خوانند طبیعت وی سرد و خشک
و قابض بود و اسحق گوید گرم است در اول و خشک است در دوم و رقیق
ضماد کردن نافع بود با ابریشم و ابریشم قطع خون کند و قوت اعضا
بدهد و چنین گویند با انجیر و فتیله سازند و در بینی نهند گوشت زیادتی که روید
و با شراب سودمند بود جهت عسر النفس و سرفه کهن و بلغم و نسیان
و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال بود و اگر بجوشانند و در آب آن
نشینند زنی که رحم وی بیرون آید یا مقعد بیرون آید نافع بود و صاحب
تقویم گوید مضرت بدل و اعصاب و مصلح وی عسل و بدل وی بلادر بود و
جالینوس گوید بوی دهان خوش کند و سده بگشاید و قوت ...
و صداع سرد را نافع بود و چنین با عسل و گلاب بر سر طلا کنند و ...
گوید معقوف جگر و معده و سپرز را سود بود و درد شقیقه را نافع بود و
ذهن را تیز کند و ... گوید طبیعت را ببندد و خون و صفرا را ... قوت

بدن بدهد

٨٥

بدن بدهد و نشف رطوبات از عروق بکند و اسحق گوید ضعف جگر و درد
و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب منهاج گوید نیم وزن آن گوشت
انار تازه بود و باب الکاف کاشا گویند و تومس گویند
و صعتر الحمار هم خوانند و در فرس گویند بوذینه کوهی است و گویند وی
خردل بستانی است و گویند برگ سپندان دشتی است انچه محقق است
نوعی از بودنه کوهی است کلمه‌ای کوچک بسیار دارد و مانند قصبا از خرد
برگها دارد و شکل برگ جعده کبیر و خشتر در کوه بود و در دامن کوه
نیز بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم محلل و
مقطع بود و مسخن و حیض و بول براند و بچه بیندازد و سده بگشاید
و در عرق النسا با شراب و سویق ضماد کنند نافع بود و سینه و شش را
پاک کند و منع نفث دم بکند و اگر با نمک و سرکه بیاشامند مسهل کیموسها
بلغم بود و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و محلل خون بسته
بود و ثالیل و نمش و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را نافع بود و
قوت باصره بدهد و معده و جگر را پاک کند و چنین سحق کنند و
با آب عسل بسرشند و مقدار دو مثقال بیاشامند قولنج را

نافع بود چون بکوبند وسحق کنند وبعسل بسرشند وبر سرطان
طلا کنند نافع بود وهمچنین مجذوم در حمام طلا کند سودمند بود
اسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی نعناع بود وبدل آن یک
وزن ونیم سعتر کوهیست وگویند یکوزن ونیم افتیمون وبرای
واشتها آورد وهضم طعام کند ومسهل کرم وبلغم بود حاج خار
که ترنجبین از وی حاصل میشود ونبات کشوث بروی پیچیده شود و
نیز ازین خار دارد وگویند عصارهٔ وی چون در چشم کنند سفیدی
برد وتاریکی زایل کند وگل وی جهت بواسیر بغایت نافع بود حافر
حمار الوحش سم خر کوهیست چون بسوزانند وبیاشامند صرع را
نافع بود وچون با زیت بیامیزند وبر خنازیر طلا کنند تحلیل کند
و دوا الثعلب را نافع بود حافر البرزون سم استر است چون بسوزانند
صرع را سودمند بود وچون با زیت بیامیزند وبر دوا الثعلب و
خنازیر طلا کنند نافع بود حافر الحمار سم خر است چون از سم
وی انگشتری سازند ومصروع با خود دارد صرع از وی زایل شود
دیسقوریدوس گوید سمهای خر چون بسوزانند وبیاشامند چند

روز متواتر

٥١

روز متواتر هر روز بوزن فلتی زن مصروع را نافع بود وچون
با زیت بیامیزند وبر خنازیر طلا کنند نافع بود وبر شقاقی که از
سرما بود ضماد کنند زایل کند حب النیل قرطم هندیست طبیعت
آن گرم وخشکست در دوم وگویند در اول وگویند در سیوم و
مبردست نافع بود جهت رنج بهق سفید ومسهل اخلاط غلیظ
بود وسودا وبلغم وکرمها وحب القرع شربتی از نیم دانگ تا نیم درم (در حاشیه: را نافع بود)
با ادویهای دیگر عرق النسا ونقرس را نافع بود ودانچه از
درد اخلاط در مفاصل طلا کنند جمع شده بهم مجموع را براند
وامعا را بشوید وخون معده بد بود وسده جگر را بگشاید و
ورم سپرز ومسهل مره سودا بود ودور کرب وغثیان آورد داوی
آن بود که روغن بادام چرب کنند وهلیله با وی خلط کنند بدل و
در اسهال ودفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل و دانگ وزن آن تجار
حب السمنه حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر وخراسانیان آن را بطی
خواجه خوانند بوتت ودر نجابت سیاه بود مغز ور نجابت سفید
وطبیعت در گرم وتر بود در اول وگویند در دوم منفعت وی

کرم در بود در اول و گویند در دوم منفعت وی آنست که فربه آورد
و منی زیاده کند مقدار دو درم اگر بکوبند و در آب بپالایند و صاف
کنند و با قدری آرد و قند و روغن بادام شیرین یا کنجد بپزند و بیاشامند
بدن لاغر فربه شود و سبب لاغری از سردی و خشکی بود و دیر از معده
بگذرد و مضر بود شش را و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن
و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن حب محلب است حب الغلم گویند بزر الحمر
و در شیراز حب الخرنف مشهور است بحب الظلم بپارسی تخم کنگر گویند و
محققست آنکه تخم نیست بلون میل مثلث شکل و همچنان با پوست توان
خایید و منبت وی در شهر زور بود و فلفل السودان خوانند و این
ماهوبه گویند گرم است در سیوم و تر است در اول و علی گوید گرم است در
دوم و تر است در اول و صاحب منهاج گوید گرم و خشک است و در وی رطوبتی
عرضی فضلی بود و منی زیاده کند بغایت و تحریک شهوت جماع کند و بدن
را فربه کند و قوت ذکر بدهد و شریف گوید چون بخایند و بر کلف روی
طلا کنند زایل کند و وی مولد صداع بود و مصلح وی بنفشه بود و بدل وی
شقاقل حب البلسان تخم بلبان مصری بود و آن بغیر از مصر هیچ جای

دیگر

٥٢

دیگر نمیروید و صاحب منهاج گوید سهو کرده است که آن حب فاریقون
و گفته شود در دوا و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت
بلغم و سودا و در دوم گرم کرد در شش بود و عرق النسا و صرع و سدد و
عسر البول و گزندگی جانوران نافع بود چون بیاشامند و اگر بجوشانند و زنان
در آب آن نشینند رحم را بگشاید و جالینوس گوید درد سر کهن و نو
را سود دارد و درد معده و روفس گوید روده و معده را نافع بود
و موی ریزد داء الثعلب و داء الحیه برویاند و بیخ موی را قوت دهد و
دیسقوریدوس گوید قوت معده بدهد و اشتهای طعام باز دید کند
و در بلغمی که در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را
نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند بدل آن نیم
وزن آن سلیخه و ده یک آن سنبل بود حب الکاکنج حور المرج
خوانند و آن بزر الکاکنج است و آن دو نوع است یکنوع را
عروس در پرده خوانند و نوع دیگر را الکرمی خوانند بهترین بزرگ
سرخ کوهی بود و گویند بستانی و طبیعت آن سرد است باعتدال
و خشک است و علی گوید سرد و خشک است در آخر درجه اول یا دوم گویند

در سیوم مفصل را نافع بود و بول براند و ریش گرده و مثانه را
نافع بود و ادرار ساسیوش گویند صرع را نافع بود و ابتدا که عارض شود
در مرحون دانگ ازو با دانگ شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه
بیامیزند و دو بار بدان سعوط سازند بانه بار زایل کند و گویند
چون بکوبد و ازو خشک کرده سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند با
شحم ارنب و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود
بگرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر قطونا حب القطن و
از اخینبوع خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی بزرگ بود
مغز دار طبیعت وی گرم و تر است در دوم و گویند سرد است در
سیوم نافع بود جهت ربو و سینه را نیکو بود و سرفه را سود دهد
طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل ازوی هفت درم بود و مضر بود
بگرده و مصلح وی خمیر بنفشه و بدل ان تخم کنگر بود حب القلقل حبیست
بمقدار فلفل و لون وی میان زردی و سرخی بود و بغایت املس
خوشبوی بود و زود شکند و مغز وی بغایت سفید و منظر آن اهل
یمن و حجاز در عطریات بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک است در





در دوم استرخا و معده سرد را بغایت مفید بود و قوت
تمام بدهد و بهضم یاری دهد و نشف رطوبات بکند و مقوی جگر
سرد بود با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند حب الفلفل
بزرمان البری است بپارسی نار دانه دشتی خوانند و بغات
بنج و پیت و بمقدار نزدیک بلوبیا بود و در طعم وی اندک تلخی
با او بود و خوشبوی باشد و بلون سفید بود و طبیعت وی گرم و تر
بود در دوم و گویند خشک بود و قوت بدبهار حرج بدهد و قی
آورد و حیض بگشاید و عسل و طرز اضافه کند باه را زیاده کند و
بریانی کرده نیکوتر بود اما مصدوع بود و مصلح وی روغن گل و [illegible]
بود و اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده را بگزد و [illegible] بود که با
با عسل خورند بدل آن بوزن ان اهل بود و گویند بدل آن بوزن
ان مغز تخم خیارزه و گویند بدل آن بوزن ان [illegible] و بوزن
حب الصنوبر بود حب الغار مانند فندقه کوچک بود و پوست
وی بغایت تنک و سیاه بود و مغز آن بدو نیمه بود و بغایت سخت
و لون آن بزردی مایل بود و اندک عطریت در وی بود و طبیعت

وی گرم و خشک است در سیوم و دو مثقال حب او با میسیح بیاشامند تواط
گویند یک مثقال نافع بود جهت دشخواری زادن و چکیدن بول و حیض را
و گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و دیوسقوریدوس گوید تریاق همه زهرها
بود و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در خانه بیفشانند مگس
بگریزد و وی سودمند بود جهت سپرز که از رطوبت بود و چون با
راسن بیاشامند در ساعت مفاصل را ساکن کند و وی مضر بود بجگر
و حوالی آن مصلح آن زردرنگ تازه بود و بدل وی حب المحلب بود
یا مغز بادام شیرین حب الصنوبر الکبار جلغوزه است و درخت
آن کوهکیر از درخت صنوبر صغار بود و از سیستان خیزد و درخت
وی را اسوسن خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود و تر در اول
و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندک حرارت هست و
جالینوس گوید گرم و تر بود و سودمند بود جهت درد پشت و درد
اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا و نشر را امالت کند از
خلطی که بلغمی و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و سنگ را از گرده و
مثانه بریزاند و سودمند بود جهت گزندگی عقرب با انجیر خشک





با خرما یا جلنجبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز
ناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحق ابن عمران گوید
چون با عسل بخورند مجامعت را زیاده کند و گرده و مثانه را از سنگ
و ریگ پاک کند و گویند طبیعت وی گرم است در دوم و تر است
در اول ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشک در اول و وی
مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل وی حب المحلب مقشر
بود و گویند چون هندی و گویند قایم مقام جلغوزه بادام کوهی بود
حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج گویند آن تخمیست مثلث شکل
در میان غلاف چون کاج بود و در طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم منضج و محلل بود و نافع بود جهت استرخا و ضعیف
بدن و فربهی آورد و رطوبات فاسده که در شش بود خشک کند
و قوت معده بدهد و چون با افسنتین خورند و بسیار ورم ازوی
منی بیفزاید خاصه که با کنجد و قند بود و مثانه و گرده را قوت دهد
اما مضر بود به معده و معده را بگزد و بسیار خوردن مغص آورد و
تریاق وی حب الرمان و مصلح گزیدن معده و در آب گرم خیسانند

و با عسل بخورند محرور مزاج را نافع بود و بدل وی حب المحلب المقشر بود با نیم وزن
آن مغز بادام سفید کرده و گویند بدل آن صنوبر صغار حب الصنوبر کبار
بود حب الآس صاحب معتبره گوید مورد حبت و سهو کرده است و
صاحب منهاج ماهیت آن را از او است گفته که آن زرد و زرشک است و
طعم آن تلخ بود و گرد و شکل بود مانند تخم مخلصه و از کوهستان فارس
خیزد و از کوهستان همدان و از آذربایجان برخیزد و در این دو کوه
جبال و بستانی این تخم جبلیست و از آن بستانی در صفت درمن
گفته شود و این نوع که گفته شد قوت مو را بدهد و از آفات نگه
دارد و چون خرد بکوبند و از آن سر شویند و اگر طلا کنند شاید حب الآس
بیابانی تخم مورد خوانند بهترین وی بستانی بود و فربه رسیده و تازه
در سرد و خشک بود و قابض بقراط گوید سرد و خشک است در دوم و گویند
گرمست شکم ببندد و منع نفث دم بکند و معده و حشا را قوت
دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار ماخوذ از وی سه درم
بود و صاحب تقویم گوید بیخ انار ریشها براند و ... را نافع بود و
و برگ وی که رتیلا و عقرب چون با شراب بیامیزند و بیاشامند

نافع بود



نافع بود و ریش مثانه را سود دهد خواه تر و خواه خشک و چون بپزند
با شراب و ضماد کنند بر ریشهای کهن و قدمین زایل کند و چون
تر بود بکوبند و با شیر بر ورم چشم ضماد کنند تحلیل دهد و غریب بود
و ورم مقعد را نافع بود و چون بدان طلا کنند با عسل و چون سحق کنند
و بر کلف روی طلا کنند با آب سرد و قلاع را نافع بود و دسقوریدس گوید بسیار
در مغز بود و مثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی آب ورق
با نیم وزن آن صعتر و گویند بوزن آن حب الرمان جبار سرا ماردوا
گویند بهترین آن ریش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود
و ریش وی چون خشک بود شکم ببندد و منع مواد صفرا و بکند
و غثیان ساکن کند و قی باز دارد و فم معده گرم را قوت دهد و
عصاره و ورق خاصه ریش چنین بپزند و با عسل بیامیزند نافع بود جهة
ریشها که در دهن بود و در معده و ریشهای پلید و گوشت زیاد
و دو رد گوشت را و اندر وی بیخ که ریش شده بپزند و بدل وی سماق
بود حب البان دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنک بود و
سهل شکن بشکند و از فستق البان خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبضی

و بهترین وی بزرگ و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک در دوم
و گویند گرمست در سیوم و گویند ترست در اول سوداوی و بلغم را
نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود و جلا بدهد و ثالیل و کلف
و داء الثعلب که بر روی پدید آید و وی و بیکر را نافع بود و سده جگر و
سپرز بگشاید و صلابت ان نرم کند و چون بیاشامند گرسنه اعتماد کند و گویند
مضرست بجگر مصلح وی رازیانج است و ابیقورس گوید بدل وی بوزن وی قشور
السلیخه بود و گویند بدل آن بوزن آن قوه و نیم وزن آن قشور سلیخه و دانگی
ان السعابیه بیشتر از تخم غالیه خوانند حب المحلب بپارسی [illegible] خوانند
بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند معتدل بود
و گویند سرد است و قول اصح انست که در وی حرارت بود و جلا و قوی
و بصری گوید گرمست در دوم و خشکست در اول محلل بود و بول
براند و چون بکوبند و بر کلف طلا کنند نافع بود و کرم بکشد و حب
القرع بیرون آورد و سده جگر و سپرز بگشاید و نقرس را سود دهد
و سنگ خرد کرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را سود
دهد و قولنج بگشاید و درد دهان را اندرون ساکن کند و وطی که در سینه

وشش

وشش بود پاک کند و گویند مضر بود بدماغ گرم و حب مصلح وی
رب ارنج بود و بیاریباس بدل وی و گویند مغز بادام تلخ سفید کرده
بود حب الریباس بپارسی تخم ریباس خوانند بهترین وی تازه بود
و طبیعت وی سرد و خشکست و قابض و نافع بود جهت حرقت صفرا و وی و قی
و بدل آن تخم حماض بستانی بود حب القرع بپارسی تخم کدو گویند بهترین
ان بود که آب شیرین خورده باشد و طبیعت وی سرد بود و تر در دوم
سودمند بود جهت تبهای صفراوی و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و سرفه
گرم خشک را نافع بود و چون با نبات بخورند تشنج نشانند و عسر البول که
از حرارت بود زایل کند مسیحی گوید مضرست بمثانه مصلح وی تخم کرفس
بود جالینوس گوید بدل آن در کثر حدت ادویه کثیرا بود حب الرشاد
حرف بهترین وی بابلی بود و طبیعت ان گرم و خشکست و سپید وی
حرارت کمتر کند از سرخ زهر و مفاصل بلغمی را نافع بود و چون با آب
گرم و روغن گل بیاشامند و بدل او در ضماد عرق الشیطرج
بود و باقی منفعت وی در حرف خا گفته شود حب الخضرا ثمر
درخت بطم است بیشتر از ین گویند و آن دو نوعست یک نوع

شاه بن گویند و بکیلوی بن و شاه بن خوردتر بود و همچنان با توت
توان خورد و درخت شاه بن را امرو خوانند و از ان بطم زا ابن بن با
ان سبز و بزرگ بود و طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم و گویند
در چهارم و گرمی وی اقوی بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود
و دیر هضم شود و غذا بد دهد و گرم مزاج را زیان دارد و مسخن گرده
و سینه بود و بول براند و شهوت جماع برانگیزد و چون با شراب
یا با سرکه بیاشامند گزندگار رتیلا را نافع بود و جگر را پاک گرداند
و درد سپرز که از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و
فالج و لقوه را سودمند بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن
و مالیدن و بر ذات الجنب طلا کردن سودمند بود و چوب وی
چون بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی بر رویاند خاصه موی سر
و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بیزند و غلاف سازند موی را
برویاند و دراز کند و نیکو گرداند و صمغ وی در منفعت مانند صمغ
بود و در باب صاد گفته شود و بن مصدع بود و ذهن را بکوباند
و شهوت طعام ببرد مصلح وی سکنجبین و رب فواکه ترش است

منهاج



منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی خیری
بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده که بدل وی مغز جوز است و
گویند بوزن آن مغز پسته و نیم وزن آن مغز بادام و گویند بوزن
آن مغز چلغوزه حب الکمثری بپارسی دانه امرود گویند بهترین آن
بزرگ بود و بزر در باب ایل اسحق گوید گرم و خشک است نافع بود جهت
درد شش مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود بگرده
و مصلح وی عناب بود و با بزر قطونا حب الزبیب بپارسی دانه
مویز گویند طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم را
ببندد و مقدار ماخوذ از وی تا پنج درم بود و مضر بود بامعاء و
مصلح وی کثیرا بود حباری علوفس خوانند بپارسی چرز گویند
بزرگ و این نوعی از کلنگ بود و گوشت وی سبکتر از گوشت
بط بود از بهر آنکه وی بریست و در وی غلظتی بود و صاحب
منهاج گوید گوشت وی گرم و خشک است و سبکتر از گوشت بط بود
و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ و ریاح ساکن گرداند و مضر بود
بمفاصل و قولنج و دشخوار هضم شود مصلح وی آن بود که بازیت

وسرکه ودار چینی بپزند وبعد ازان حلوای عسل وزنجبیل مربی خورند
وپیه وی چون با اندک نمک وسنبل بکوبند وحب سازند مانند
نخود ودر سایه خشک کنند وبردارند چون پنج حب ازان باآب
نیم گرم بیاشامند نباشتا ذرب را نافع بود واگر پوست
اندرون سنگدان وی خشک کنند وسحق کنند وبا اندک نمک اندرانی
یکسان سحق کنند ودر چشم کشند در ابتدای نزول آب هیچ دوا نیکو
تر ازین نبود واگر دل وی در خرقه بندند وبر کسی آویزند که خواب
بسیار میکند خواب از وی زایل شود ودر سنگدان او سنگی یابند
چون بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در ساعت ببندد وتا
آنرا با خود داشته باشد عود نکند واین بتجاربی که در وی است این
عمل میکند وخون وی ربو وعسر البول وضیق النفس را نافع بود
وگوشت وی بغایت گرم وخشک است اوسط آن بود که باآب
ونمک بپزند بعد ازان روغن بادام بروی ریزند واگر جهت
سرد مزاج بود در روغن گردکان وزیت ودو سه پاره دارچینی
وخولنجان ودروی ان مریض را نافع بود حجر التیس باد زهریست

ووبرا



ووبرا التریاق فاروق خوانند طبیعی وآن مانند بلوط بود ودراز گرد
نیز می بنرمی وبر زبر یکدیگر طبقات دارد ودراز وگرد نیز می بنرمی ودر
میان آن چیزیست گوییا منزولیست وآن چوب مخلصه باد اند
وی بود ولون حجر التیس اغبر بود وسیاهی که بسرخی زند وانچه
نیک می باشد چون باشیر بر سنگ بسایند سبز رنگ بود وآن از
شکم بز کوهی گیرند در شیروان وی صاحب مفردات آورده است
که از خراسان حاصل شود واین خلافست بغیر از شبانکاره
در هیچ موضع دیگر حاصل نمیشود وگویند غذای ان گوسفند مار باشد
ومخلصه بسبب ان این سنگ در شکم وی ببندد وبدین سبب ویرا
تریاق فاروق طبیعی خوانند وگویند در زهرهٔ وی یابند واین خلافست
انچه محقق است در شیروان وی بود وبغایت عزیز بود وباطراف برند
وگویند چون بسایند سرخ رنگ وسبز رنگ وزرد رنگ می باشد
واین رنگها بودن معلوم شود ولون آن چون بسیاهی زند
که بسرخی آمیزی نیکوتر بود ودر شام مانند آن سنگ می سازند
از نمک ودانایان مشکل فرق توان کرد وامتحان وی آنست که

سوزن بآتش سرخ کنند و بروی نهند اگر مصنوع بهت جون نون
در وی فرو رود و دودی سیاه از وی بر آید و اگر حجر التیس است
دودی زرد که نوک سوزن زرد کند و چون ویرا آب رازیانه
بسایند و بر گزندگی مار طلا کنند در حال درد بنشاند و از مردن ایمن
شود و سودمند بود جهت گزندگی جانوران و سمهای نباتی و حیوانی
و معدنی خوردن و طلا کردن بغایت نافع و جهة ضعف دل
و بدن و قوت باه بغایت نافع بود و شربتی جهة گزندگی جانوران
و دفع سمومات دوازده جو و جهت ضعف دل و بدن و قوت
اعضا شربتی دانگی و هر کس که هر روز نیم دانگ بخورد ایمن باشد از همه
آفتها و زهرها و مزاج را نیز سودمند بود و بسبیل انکه نجاحیت
همین میکنند نه بطبع و طبیعت وی غایت گرم بود حجر الحیة او دو نوعست
یکنوع حجر بود معدنی و یکنوع حیوانی بود و آن از مار افعی گیرند و آنرا
باد زهر و باد مهره و مار مهره خوانند آنچه از مار گیرند مانند شبهی
بود که در قفای افعی بود و در همه افعی نبود و چون از گوشت جدا
کنند نرم بود و از هوا ابوی رسد ببندد و حجر النمر و خطوط بروی بود و

ان باشد



آن باشد که بلون مار ماند خاکستری و آن باشد که سیاه باشد و
مولف گوید امتحان وی چنان کنند که بر جامهٔ صوف سفید مالند
یا کبود و یا سیاه گرداند و چون بمبالغه مالند سیاه شود و سفید
نماند و آن نوع که حجر بود لون آن زبرجدی و سیاه و خاکستری رنگ
بود و بشکل گنجینهٔ مربع بود و از یکمثقال تا دو مثقال بود و مولف
گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب لیمو اندازند و در صحن
چینی بحرکت آید و روانه گردد هر دو نوع بگزندگی مار افعی نافع
بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مار مهره گزندگی
افعی را نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن
و مار مهره گزندگی افعی را نافع بود و تعلیق کردن و جالینوس گوید
چون بسایند و بپاشند نافع بود و گویند هر دو نوع بر زخم نجیبه
حجر هندی نوعی از شادنج است بپارسی شادنه هندی گویند
خونی که از مقعد آید قطع کند و بواسیر را سود دارد و چون
بپاشند گزندگی عقرب را نافع بود حجر التکو سنگ ملوز چون
برکس بندند که در خواب زند دگر نزند حجر جدیدی خاصیت

وصندل حدیدی خوانند وان دو نوعست نر و ماده وصفت آن
در خماهان گفته شود حجر الرحا یعنی سنگ آسیاب گویند خشک بود
جون گرم کنند و سرکه بروی ریزند بخار ان منع خون رفتن کند و جربها
گرم حجر الدیک سنگیست که در شکم خروس بود و بمقدار باقلا باشد
و گویند جگر و بلون الکینه شفاف بود و نزدیک بلور اگر باب شویند و بان
آب بکسی دهند که سخت تشنه بود دلو را درد و غم و اندوه برد حجر المثانه
سنگیست که در مثانه آدمی باز دید میشود و گویند سنگ مثانه بریزاند
و جالینوس منکر انست و گویند سنگ گرده بریزاند و گویند جون
سحق کنند و در چشم کشند سفیدی زایل کند حجر النار حجر الاصم خوانند
و حجر الزناد گویند وان انواعست سفید و سیاه و سرخ و ملمع بود و
طبیعت در سیم درجه بود و بغایت خشک وارسطوطالیس گوید اگر زنی
دشخوار زاید در خرقه بسته بر ران زن بندند آسان بزاید بعون الله
خدا تعالی و جون سحق کنند مانند غبار در خنازیر پاشند خشک کند و جب
گرداند و همچنین بر هر ریشی دشخوار و هر جا که بیخ و بر هر عضو که بیخ کال
صحت آورد و دوا بار سنگ آتش خوانند حجر الحمام سنگیست که در

دیگ



دیگ حمام حاصل میشود جون در ابتدا بر سرطان ضماد کنند نافع بود
و زایل گرداند و بهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا شود اینست حجر البقر
و در مصر خرزة البقر خوانند و از اجاوز هرج و گاوزهره خوانند
و در میان زهره گاو بود و گویند در شیردان گاو مانند وستانی
می باشد و ان مانند پادزهر است در عمل و بلون هم پادزهر ماند اما
انجه در زهره گاو و گوسفند باشد آن مانند زرده تخم مرغ بود و بخته و
شیرازی از زانه ذرا خوانند جون سحق کنند و بآب یعنی از بقول الله
کنند بر چهره و نمله نافع بود و در ششها و جبن مقدار عدس سعوط مانند
باب بیخ سلق جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود و چنین سحق کنند
و بزراب بر شیند در موضع که سفید بود و طلا کنند موی سیاه برون
کنند اگر سبب ان از علت داء الثعلب و برص بوده باشد اما
موی سفید سیاه کند مولف گوید بغایت گرم بود و بادها
سود مند بود و طلا کردن و خوردن حجر النبی علا قطیطس خوانند
یعنی لبنی و این اسم بدان سبب بوی نهاده اند که جون با آب بسایند
شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود

چون با آب سحق کنند و عصاره وی در حقنه قلع کنند و هر زمان که خواهند
استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند شادنه
بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش
چشم را نافع بود و در ابتدای ورم گرم طلا کردن سود مند بود
و نفث دم و خشونت قرحها را نافع بود حجر عسلی سنگیست که چون
بسایند رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوت شادنه و منفعت
وی مانند حجر لبنی در همه حالت بود حجر مشقق که بلون زرد بود و منفعت
وی مانند حجر عسلی بود و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفرانی
رنگ بود و زود و حجر لبنی و حجر مشقق و عسلی در قوت مانند یکدیگرند
اما عسلی در وی حرارتست که در ایشان نیست و حجر مشقق چون بر شیر
زنان بسایند و در چشم کشند ریش چشم را زایل کند و خشونت جرب و پلک
چشم و بهترین مداوات این زحمتهاست که گفته اند حجر قبطی سنگیست
مصری بغایت سست شود زود و در آب حل شود و کاغذ از آن مهرگیاه
بدان شویند و جامها و در موم روغن کنند و ملهمها که در بدن پیدا شود
و در شافهای چشم استعمال کنند و جهت نفث دم استعمال کنند

[illegible]

واسهال



جمه

واسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بیاشامند نافع بود و چون زنان
بخود برگیرند نافع بود و جهت خون رفتن دایم و لون آن سنگ سبز بود و تیره
رنگ بود حجر الیهود سنگ جهود خوانند و آن سنگیست مانند زیتون
و آنچه زرد رنگ بود و نزدیک بخایه کبوتر بود و خطوط بسیار بروی بود موازی
یکدیگر و حجر زیتون نیز خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود
و گرد نیز بود و بهترین وی زیتونی شکل بود و نافع بود و جهت سنگ که در میان
مثانه با آب گرم و جهت ریگ مثانه همین سبیل و اگر با آب ریگ تیز ریزه
لعوق کنند همین عمل کند و عسر البول را نافع بود و لیکن مضعف معده بود
و موافق وی نبود و اشتها ببرد و اسحق گوید مضرت ببرد و مصلح وی
عسل است و هرمس حکیم گوید حجر الیهود را چون با خون خفاش سحق کنند و
در چشم کشند موی مژه که ریخته باشد برویاند و موی [illegible] و همین سبیل چون
بروی بمالند جالینوس گوید طبیعت وی معتدل بود و معده را سرد دارد
بود و مصلح وی تخم کرفس بود فولس گوید خون مقعد قطع کند طریق خوردن
حجر الیهود را در دفع سوزاک بول و حرقة مثانه و امثال آن تخم
خیار دین از هر یکی دو توله تخم ترب یکتوله و نیم حجر [illegible] سه توله

جو دانه شونیز از هر یک نیم توله تخم فلفل دراز یکتوله نبات برابر جمیع ها
آب برنج شربت یکتوله تا دو توله و حجر الیهود در روز جهار حبه تا هشت
حبه داخل کرده بدهند حجر الیشب حجر الیشف خوانند و اهل عراق
بوقلمون گویند و بیونانی اسطرونس و معنی آن کوکس بود و بعضی از
وی طرمیتون خوانند و آن جیزی رنگ بود بهترین وی سبز بود و جمله
نیکو بود بخاصیت جالینوس گوید اگر قلاده از وی بسازند که موازی
معده بیاویزند در گردن اندازند معده و مری را نافع بود و بعضی دیگر بس
گویند که بودن وی بستن جهت دشخواری زادن زنان و بر بازو بستن جهت
تقویت نافع بود حجر الرخام طین قیمولیاست و گفته شود حجر ارمنی دو
نوعست یکنوع لاجوردی بود و یکنوع سرخ بغایت و جیزی درست
بروی مالند بیدار شوند حرارت و طبیعت آن گرم و خشکست در اول قوی تر
مسهل سودا بود و مهیج از حجر لازورد و معده را آب بود و جیزی منول
بود قی و غثیان نیاورد و اگر مغسول شود مقیی و مقطع بود و مغسول وی
بجا میغه که در رویت بدن را از خلط سودا پاک کند و دفع از
دود سودا از وی و دفع بلغم کند و جشم را پاک کند اما معده را

بد بود

بد بود و مصلح وی افیمون بود یا سلیخه مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم
مثقال بود و بدل وی در جهت دفع اخلاط سودا ایکبوزن وی نیم لاجورد
بود حجر الطاطیف دیسقوریدوس گوید بجه نخستین پرستوک جیزی بکیرند
در افزونی ماه و شکم وی را بشکافند پاره سنگ یابند یکی بزرگ
و یکی بر کمهای الوان و در پوست ایل یا پوست گوساله بندند بیش
از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بندند بفرمان خدا تعالی
صرع از وی زایل شود حجر المقناطیس بپارسی سنگ آهن ربا گویند
جون بسوزانند سنادیز بود در عمل و رنگ وی سیاه بسرخی مایل بود و
هیچ خطر در وی نبود و جذب آهن بقوت کند و هر جند زیاده تر باشد
نیکوتر بود جالینوس گوید گرم و خشکست بغایت اگر کسی خبث الحدید
در شکم مانده بود جیزی با شراب بیاشامند جذب آن بکند و بصحت حدود
بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بود مقدار مستعمل از وی نیم مثقال
تا یک درم بود و گویند جیزی در دست گیرند درد دستها و تشنج یا
که آن را از درد خوانند ساکن کند و اگر بر جراحتی که از تیغ زهرآلود بود
باشد بپراکنند سود دارد و بحال صحت آورد و مقناطیس جیزی بود که

بور رسد سست شود و در جذب آهن و باز چون در خشم کوسفند نابز
نراند از ند تیز کردد حجر الاحمر سنکیست بلون سرخ و کویند بوزن دانکی
کشنده بود و از جمله سموم قتاله است مانند بیش و کویند نوعی از لعل است
حجر القمر براق القمر و زبدة البحر خوانند و ابروسفالین خوانند
یعنی زبد القمر و بیونانی سالنیطس خوانند و افروسالین از بهر آن خوانند
که در شب افزونی ماه یابند در بلاد عرب و آن سنکی سفید شفاف
سبک بود و چیزی باید و بمصروع دهند نافع بود و اکر از درختی بیاویزند
که بر غنچه بار آورده شود و اکر بر مصروع بندند شفا یابد و زنان بجهت زینت
با خود نکاه دارند حجر حبشی دیسقوریدس کوید این سنکی سبز باشد
و صاحب منهاج کوید زرد و سبز زند و جالینوس کوید مانند شبه بود
و چیزی باید مانند شیر از وی بیرون آید و زبان زا ابجانیت کرد
منفعت وی آنست که شبکوری و ورم چشم و درد دندان و قرحه
آن زایل کند و ناخنه و تاریکی ببرد و جلای تمام بدهد مولف
کوید بپارسی از ان سنک بنام خوانند حجر الاسفنج سنکیست که
در میان اسفنج می یابند و حصاة الاسفنج کویند و دیسقوریدس کوید

درازی

و درازی کویند چون ما ترا سنبل شامند سنک مثانه پرزانند
حجر اناماطس سنکیست که چون بسایند مانند خون بود و با شیر
زنان چون در چشم کشند جهة ورم آنرا و بسیاری آب آمدن
نافع بود حجر اعرابی سنکیست مانند عاج چون سحق کنند و بر
موضع که خون روانه بود بپاشند خون باز دارد و دواء چشم
کنند شاید و چون بسوزانند و سنون سازند و از اجلا به
بپارسی از انکه سنک خوانند و شرازی نجم حجر الفلاح حجر
اعرابیست و کفته شود حجر الکرک سنکیست بغایت سفید و در
ساحل بحر سند نیز باشند و مهره که از وی حکاکان و خراطان
سازند از عاج سفید تر بود و خوبتر طبیعت وی سرد و خشک است
در آخر درجه دوم و اهل هند و سند از وی نگین سازند و بر
کردن بند کنند که خاصیت این سنک آنست که دفع سحر و چشم
زخم میکنند و بر دشمنان ظفر یابند و اکر نکینی از ان با خود دارند
دروغ از قبل انکس نکویند و هر کس وی را ببیند دوست دارد
و پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و از ان الکل [illegible]

شرب کنند و بدعای ایشان آنست که در هر صحبتی که آن سنگ باشد
جنگ و فتنه بنشیند فرح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند
مهرها ازان در موی کنند و گویند موی دراز میکند و مهرهٔ
مانند مروارید ازرق براق بود و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی
که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند
دندان را بغایت نافع بود و جلای تمام دهد حجر الحوت مانند سنگی
بود و در سر ماهی باشد بمقام دماغ وی سفید و سخت بود و چون
سنگ کرده بریزاند حجر لجاغطوس حجر غاغاطیس خوانند و از وادی
شام آرند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندندی و این زمان
وادی جهنم خوانند و چون بر آتش نهند بوی سر و سوخته کنند و
لون آن سیاه بود و بوی قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی
یکدیگر بود و قوت وی در غایت یبوست بود و بخور وی صاحب
مغزده گوید مصروع را صرع آرد و صاحب منهاج گوید بخور وی
مصروع را نافع بود و اختناق رحم را سود دهد و جراحتهای عظیم
را گوشت بر رویاند حجر الکلب شریف گوید در خواص این حجر است که

نوعی



نوعی از سنگ است که چون سنگ بر اندازند بدهن بگیرد
و نگاه دارد و در دشمنی عمل عجیب میکند و چون خواهد که کسی را
گرد دشمن کسی باشد با سم انگشت سنگ برگیرد و یکی بان سنگ
بکمر زنند
بینداز و بعد ازان دو سنگ ازان سنگها که یک از دهان
افکنده بود از دو درب اندازد و ازان بخورد دشمن باید
چیزی عجیب مشاهده کنند و گویند اگر در برج کبوتر اندازد مجموع بگریزند
و اگر در شراب اندازند و جمعی که آن را بخورند جنگ و عربده
و بدمستی در میان ایشان پیدا شود حجر الزام بپارسی سنگ
برای خوانند و هر تیشه که بان سنگ آب دهند و چیز بر سنگ
زنند قطعا آواز نکند و در سنگ مانند گل فرو رود و اگر این
سنگ سحق کنند و سنون سازند و دندان را بغایت سفید کند
حجر جرم سنگیست که در مصر بسیار باشد و مانند خزف بود و تو بتو
از هم بشکافد و صفحها بر یکدیگر بود و بجای قلقند را استعمال کنند و در
ستردن موی و حیض دو درم ازو حل کنند و با شراب بیاشامند
قطع خون حیض بکنند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند

و برشتها رطوبت ساکن گرداند و بصلاح آورد و بغایت خشک بود
حجر الافروح و حجر الافروح گویند آن از بلاد روم خیزد و سنگ
بود در روی آب بایستد و مجفف بود و قبض در وی بغایت حل کنند
و بیاشامند گزند عقرب را نافع بود حجر الاسا گفته سنگیست
که کفش و وزن افزار بدان تیز کنند نافع بود جهة ورم لثات
و ریش ان بغایت و لثات بپارسی ملازه را گویند و حجر الحدید هم
گفته شود حدید بپارسی آهن گویند و آن سه نوع است شلو و رقان است
و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع بود و پولاد
طبیعی معدنی نشا بود رقانت و سایر رقان نیز گویند و آن پولاد
نرست و پولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و زنگار آن را زعفران الحدید
خوانند قابض بود و اکال و منفعت ان در باب ذال گفته شود
و خبث الحدید ضعیف تر از زنگار ان بود و صفت خبث الحدید
در خا گفته شود و صفت توبال ان در تا گفته شد و آهن سرخ کرده
اگر در آب اندازند یا شراب و بیاشامند شکم ببندد و ریش
روده و ورم سپرز و معده و استرخاء معده و سلس البول را

و درد معده

و درد معده را نافع بود و باد ر
و روی می اندازند و اثر او د
سنگ دیوانه بغایت مفید بود و
زهر بچه اندازند مجموع زهرها که
شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و
مسهل قوی کنند بعد از آنکه مسک و روغن
بر سر مالند و مقدار یک درم مقناطیس
کا و در خواص آورده اند که برا
دندان خاید و دیگر نباید جدا
گوشت و ... نباید خورد که عف
با اندکی مشک و گلاب خلط کر
بود و زهره ... در سایه خشک کنند
حل کنند و کسی را که حیوانی موذی گ
گزند کان اگر زخم از طرف راست بو
کشند و اگر از طرف چپ بود در چشم ر

بون گوید دو نوعست سرخ و سفید
بد نافع موی و بپارسی صندل ابیض
تر و گل وی مانند گل یاسمن سفید بود
ی بسیار خوانند و نوع سرخ را گل
د بز خوانند و مولف گوید که این نوع از
نت حرمل گرم و خشکست در سیوم و گویند
بمفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با گل
بزعفران و آب رازیانه تر در چشم
بخور رند حرمل با ادویه قاطعات
قولنج را نافع بود و عرق النسا و وجع
سودمند بود و سینه و شش را
در روده بود و تحلیل دهد و نافع بود جهة
سدر و صداع آورد و مفتح بود و
ب منهاج گوید بعد از آن ربوب فواکه
تویم گوید مصلح وی قرفه و دار چینی بود [illegible]

گوید

گوید بعد از آن ربوب فواکه ترش بود ح
تشنج سرد و علت گرده و مثانه و مسهل مرار
حیض و بول براند و تنقیه وی سودا انبیک و بحار
صالح کند و محرک جماع بود و فربهی آورد
و این فواید سودمند بود جهت عاشق بکه
شب بجای هر شب یکمثقال و نیم سفوف
نافع بود و دیسقوریدوس گوید درد با بیاد و
نافع بود و فالج را عظیم سودمند بود و بدل
تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید بود ا
بیخ وی مانند هلیوس بود چون سحق کنند و با
سازند و زنان بخور برگیرد افواه رحم بکشاید
خوانند بپارسی کنگر خوانند و آن انواعست
بود در حرارت و تر بود در اول و گویند
گرم و خشکست در دوم منفعت وی آنست که
طلا کنند موی برویاند و اگر موم روغن سازند

رو بر ریش که بر روی پیدا شود و مالند زایل کند
ملب چون بدان طلا کنند زود تحلیل دهد و
ه روده را اسود دهد و بلغم بیرون آورد و اگر
پیش را بکند و خارش را زایل کند و چون بخورند
تحلیل دهد و چون بر سوختگی آتش ضماد کنند نیکو
م دارد و چون با شراب بیاشامند شکم به
د باه را زیاده کند و گرده و مثانه را سنگین کند و کند
درار بول از تن بیرون آورد و بجا جیبی که در دست
ه در تخین محرا کند و تو ابلیح و ابازیر لطیف بروی
اج گویند منفعتی بود مصلح وی مصطکی بود و با سلیخه
ه بسریانی مقلیا [illegible] و بعربی شفا و بپارسی تخم
د تره تیزک و شبت خیزک نیز خوانند و بیونانی
ب ابیض را اسفند اسفید خوانند و خردل سفید
باییه را بزر سقیس خوانند و حرف دو گونه است
ن با سفناج ماند و یکنوع برگ خورد دارد و تخم

یکنوع



یکنوع سفید رنگ بود و یکنوع سرخ رنگ بود و از آن سفید اسفند
و خردل سفید و حرف سفید خوانند حرارت وی کمتر از سرخ بود
و بهترین وی فربه بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود در سیوم
و گویند در اول درجه چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه
دارد و خوردن و طلا کردن یا با آب آن نشستن ورم بلغمی و دبلها
را نافع بود و جهت عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهت [illegible] بود
غلیظی سبز خوردن و با عسل طلا کردن ریشی که از اشهد بخواند
و استرخای جمیع اعضا را نافع بود خوردن وی چون بر گزند جانوران
ضماد کنند نافع بود بچه بکشد و بیند از د بقوت البته آشامیدن و بخورد
بر گرفتن و چون دود کنند جانوران گزنده بگریزند و جرب و ریش
شده و قوبا با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون بپزند و سحق کنند
و با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع
بیرون آورد و بادی که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم براند
و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کنند و سفوف سازند برص را
نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید مالند سود دهد و چون با عسل بخورند

ولعق کنند سرفه که از خلط غلیظی بود سود دهد و چون نخی کنند و
سفوف سازند ربو را نافع بود و در دبیله که سده ان از خلطی
غلیظ بود سود دهد و چون نخی کنند و بعسل زنخش طلا کنند یا با صابون
نمش را زایل کند و بثره را باندمال آورد و چون بر گزندگی
عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق ان چون خشک شود بقوت
تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبتی که
که در وی است معده را بد بود و سینه مضر بود و بجهه بیند از دو
مصلح وی نبات و نیکو بود بجلاب و بدل وی خردل و تخم تره تیزک بود
یا تخم جرجیر و خردل **حردون** مانند سوسمار است و طبع ان گرمست
بطبع ورل بیونانی اسالامندرا خوانند و از جمله سموم قتاله بود
خوردن ان و هرارسیس در خواص آورده است که دل حردون
چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته
شفا یابد و جالینوس گوید خون وی چون در چشم کشند روشنی بیفزاید
دیسقوریدوس گوید سرگین حردون و عصاره چون زنان بر رو مالند
بشره را بغایت نیکو بود و صاف گرداند و مانند صیقل بود بهترین

بلغ

۶۷

لشکرف وی سفید بود و مانند استه بسفیدی وی و بشیرازی ازگرگینا
یا زرنگ خوانند **حربا** خامالاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب
پرست گویند خون وی چون طلا کنند بر موی که بر چشم می باشد
بعد از انکه بر کنده باشند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود و بیضه
وی نیز سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و دوا اندر نبود
معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کنند که ذراریح
خورده باشد و معالجه کسی که بیضه وی خورده باشد باید که سرگین باز
در شراب بدهند و قی پاک کنند و بدن را بروغن گاو بمالند و مروی
بنمک تکمید کنند و انجیر خشک و مسکه و خطمی یا انار رومی بدهند تا بخورد
**حرف الماء** سیسنبرست و فودنج مائی نیز خوانند از بهر انکه بطعم فودنج
مشابه بود و آن حرفیست [illegible] که در آب روید مانند
قرة العین چون تر بود گرم و خشک بود در دوم و چون خشک شود
گرم و خشک بود در سیوم ورق وی پخته و خام بول براند و اگر بخورد
بنیه ضماد کنند [illegible] زایل کند **حرجوان** حرجل خوانند
و ان ملخیست که بال ندارد و ستبر بود و چون بگیرند و ناپخته بخورند

کنند و خشک کرده بشراب بیاشامند گزندگی عقرب را بغایت نافع
بود و باید که کهنه بود حزاء و حزات نیز خوانند و آن زوفرست و
دیناروبه و حلیقه نیز گویند و آن دو نوع است بری و بستانی
مولف گوید تری آن نوعی از سداب بری شیرازی گوید طبیعت
آن گرم و خشک است مسخن معده بود گزندگی جانوران را سود دهد
خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور بزروفرا بود و شیرازی
آن را امیرکشا زوری گویند و در زاکفه نبود اما حزا در دوم خشک آرد
و قاطع منی بود و تشنج آورد و مضر بود و بسر مصلح وی بادرنجبویه
بود بدل وی سداب حزاء بستانی ورق آن مانند ورق کرفس
و جزر و کمون ازین جنس چیزی ماند و طعم آن نزدیک بطعم رازیانه
بود و تخم وی سبز رنگ و خوشبوی و خوش طعم نزدیک بتخم
جزر بود بشکل وی بجای پچید شیرازی آن را مو و سنک خوانند
و بادها بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی از حرارت بری
کمتر بود غذا هضم کند و سده جگر و سپرز بگشاید و منضج
کرده بود و مثانه و مجاری بول پاک کند و زکام را نافع بود

ودماغ



و دماغ را سودمند بود و رطوبت آن پاک کند و جهت سوء مزاج
هیچ ادویه از آن بهتر نبود خوردن و ضماد کردن و اگر ادمان
اکل وی کنند از بواسیر ایمن باشند حزاء جبلی نجیبست که از طرف
شام و بیت المقدس می آورند و سفیدی تیره رنگ بود و چیا بخه
بساتینی مایل بود و اگر [illegible] ازوی نافع بود و جهت گزندگی عقرب و مار
از یکدرم تا یکمثقال با تنها بیاشامند یا با ماء العسل یا شراب بغایت سود
دارد و ورم زبان و یرقان را نافع است حراء الصفر شکوهنج و شکراهنج
گویند و شیرازی خارسو هرک گویند و بپارسی خار رنگ و با
صفهانی [illegible] و در مغرب حمص الامیر خوانند بری بود و بستانی
بود و بهترین وی بستانی بود سبز تازه و طبیعت وی سرد است با
عتدال و خشک است در اول و گویند گرم است در اول و گویند معتدلست
در گرمی و سردی و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم منضج و ملین بود و بر
ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و ریش بر وی نهند از وی عفونت
آن زایل گرداند و چون با عسل خلط کنند و عصاره وی در چشم کشند
سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را نافع بود و [illegible]

کرده و مثانه بریزاند و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و دو درم خشک وی
جهت گزندگی افعی چون بیاشامند و ضماد کنند بغایت نافع بود
و چون با شراب بیاشامند جهت دفع ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی
جایی که بر غیث بود بپاشانند بکشد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
روغن بادام یا روغن کنجد تازه بود حشیش الزجاج بپارسی کیاه ابگینه
خوانند رازی گوید قابض بود و منع رطوبت کند و مسکن اورام بلغمی
بود و عصاره آن با اسپیدار زایل کند و سرفه کهن را نافع بود و عصاره
او با اسفیداج بر حمره و غله طلا کردن نافع بود و بر سوختگی آتش
همچنین و غسیل و غرغره بعصاره آن کردن ورم لوزتین را نافع بود
و در موم روغن کردن جهت نقرس نافع بود و بسیاری وی
محرور مزاج را صداع آورد و مصلح وی نبات و خشخاش بود
حشیش بزرقطونا بپارسی ورق بنگو گویند و در قوت نزدیک بکشنیز
تر بود و بهترین وی تازه و تر بود و طبیعت او سرد و تر بود و حرارت
بنشاند و بر ورمهای گرم طلا کردن سود دهد و عصاره تر وی جهت
نفث دم نافع بود و حصرم بیارعبوره گویند بلفظی دیگر کچ و کم خوانند

طبیعت



طبیعت وی سرد است در دوم و خشک است در سیوم جهت صفرا
بغایت نافع بود و حرارت بنشاند و معده و جگر را نافع بود و اما
مولد ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح آن گلنگبین بود و صاحب
تقویم گوید مضر بود به آلات منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و
بدل آن ریباس و حماض اترج بود حصص بشیرازی حلل گویند و آن
انواع است یکی هندی و مشهدی بهترین آن جهت درد ها مکی
و جهت مویی هندی و نوعی هست که در شیراز از دو رق او با
رنگ میسازند و روستاییان شیراز از آن املی سکک خوانند
و آن مستعمل ایشان است ولیکن طبیعت حلل یکی معتدل است در گرمی
و سردی و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و میکنند
را تحلیل و قبض از یکی کمتر بود و صاحب مفرده گوید که بایست
گویند مصنوع است نافع بود جهت مجموع ترفها در دم جم ارزده
و صد خون کم از دنان اید جهت قاعده و مجموع و درمهای گرم
قاعده و مجموع و ورمهای خبیث و کلف و در بنهای دهن مفید در
و گوش ریش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی بیفزاید

چشم زایل کند و شقاق مقعد و سحج را بغایت نافع بود و چون
بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و چون زن بخود برگیرد
قطع سیلان رطوبت از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون
بیاشامند سود دارد و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن
و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن آن هرج هست یا فرفرو
صندل مساوی و صاحب تقویم گوید سپرز را غلیظ کند
مصلح آن حماما و مصطکی بود مقدار شربتی نیم درم بود و حلبه
فریقه خوانند بپارسی شملیز گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در
دوم و منضج و ملین بود دارد وی ورمهای بلغمی را و طبخ اندرونی
و بیرونی تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد و سرفه و ربو
و عسر النفس البلغمی را سود دهد و باه را زیادت کند و بادها بشکند و بلغم
لزج از سینه بیرون آورد و بو سپرز را سودمند بود و آورد وی با
نطرون بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام ماهی
بخورند شکم براند و خلطهای بد که در روده بود بیرون آورد و چون
پخته بود غذای خوش بدهد و آواز صافی کند چون سر بشویند شوره از

بهندی میتهی خوانند

زایل



زایل کند و لعاب وی با روغن گل شقاق سرد را نافع بود و
سوختگی آتش و آبله وی و ملها را نرم گرداند و در طلا کردن با
ادویه جهت کلف بغایت سود دهد و چون طبیخ آن بیاشامند حیض
بگشاید و حشیش وی چون بخورند درد پشت و جگر و سردی مثانه و
چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود دارد و صاحب تقویم گوید
محلل ورم انثیین بود و مصلح روغن قسط تلخ بود و حلتیت صمغ
محروث است و محروث الانجدان خوانند در افغه خوانند و حلتیت
را بپارسی انگژد خوانند و بهندی هینگ گویند و شیرازی انگشت
گیند و آن دو نوع است منتن و طیب و منتن مسخن تر بود و بهتر طبیعت
آن گرم است در اول درجه چهارم و خشک است در دوم بهترین
آن سرخ رنگ صاف بود و چون بگذارند لون آن سپید شود
زند و آنچه مغشوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن
خوانند و آنچه بوی او تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل
بیامیزند و در چشم کشند روشنایی بیفزاید و در ابتدای آب
کشیدن ایمن باشند از نزول آب و تب ربع را بغایت

مفید بود و با وی اشکنند و خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد
و برد اد الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود و ثالیل مسماری و غدد
چون با موم روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه برقوبا
طلا کردن نافع بود و مقوی باه بود و چون با سرکه غرغره کنند علق
از حلق بیرون آورد و در گزندگی سگ دیوانه نهادن با شیر
یا با جنطیانا آشامیدن بغایت سود دهد و چون با زیت
بکدازند و بر گزندگی عقرب و رتیلا مالند سود دهد و اگر با نانخواه
و فلفل و سداب بیاشامند کذا در انافع بود و با سکنجبین بیاشامند
شیر که در اندرون بسته بود بکدازد و صرع را بغایت مفید بود
و دفع زهرهای حیوانات بکند و زخم تیر و تیغ زهردار و مقدار نیم
مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی
در سوراخ قضیب نهند نعوظ آورد و اگر با روغن زنبق آرشته
کنند و چند روز بگذارند و بعد از ان در قضیب مالند زن و مرد لذت
عجیب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند
و اگر نیم درم از وی با آب لسان الحمل حل کنند و با ادویه که ممسک

طبیعت بود



طبیعت بود بیاشامند فعل وی قویتر بود و قطع اسهال که از
رطوبت بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم درم از وی و نیم درم
سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان کنند فالج و خدر را بغایت سود
مند بود و درد مفاصل سرد و بواسیر و مقعد را نافع بود و دود
القرع را بکشد و مضر بود بجگر و معده و اسحق گوید مصلح وی
انیسون است و صاحب تقویم گوید مصلح آن جوز بوا بود
با فرفیون و بدل ان محروث بعد از انکه با آب بجوشانند و خشک
کنند بوزن ان حلتیت بود رنجانست و طبیعت ان گرمست
و خشک در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهت نقرس و درد
مفاصل و درد زانوها و درانها و مقوی بدن بود و مسهل بلغم
و خلطهای غلیظ و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز را غلیظ
کند و مصلح وی کاسنی و کثیرا بود حماما اما مون و اموم گویند
بشیرازی ما ملون گویند و طبیعت ان گرم و خشکست در دوم
و گویند در سیوم و ان دو نوعست یکنوع مشهورست که بشیرازی
ما ملو گویند و نوع دیگر مانند پرسیاوشان است چوب وی

زرد بود و کوچک بمقدار یک حب بود و بهترین آن ذهبی رنگ
بود ارمنی خوشبوی منضج ورمهای گرم بود چون بریانی
ضماد کنند درد سر زایل کند چون با بادروج بر کیرند که بخوبی
ضماد کنند سود دهد ورم چشم که از گرمی بود و ورم وحشت
چون با زیت ضماد کنند بغایت سودمند بود و در ورم چون
فرزجه ازوی بجود بر گیرند و در طبیخ ان نشینند سود دهد و
نقرس را نافع بود و کسی که گرده وی یا جگر معلول بود چون
طبیخ آن بیاشامند نافع بود و سده جگر بگشاید و بول براند
مقدار مستعمل ازوی دو درم بود ولیکن مصدع و مسکر بود
و از جمله مسکرات بود صاحب تقویم گوید مصلح وی تخم کرفس
بود و نیادوق گوید بدل ان بوزن آن اسارون و نیم بوزن
ان مرمکی یا بوزن آن چوب قرنفل و گویند بدل آن بوزن آن
زیره بود خاصیت زرنب بود و بستانی زرنب را اسلیق برنج خوانند
و ان بیشتر جیلی بود اما در خاک ریز دست بود و از ا
بو نافع طوطاق المویون گویند و شیرازی بیخ از جلیو

خوانند



خوانند در نقرس و مفاصل طلا کردن نافع بود و در سرفه
را سود دهد و بستانی را شیرازی ترشینک خوانند و گویند
کاسنی بود و ورق ان و در ورم حموضتی بود و رطوبت مقطع
لزج و بهترین بستانی بود ترش طبیعت ان سرد و خشک بود
در دوم و تخم ور سرد بود در اول و در وی قبض تمام بود
و در باب با در صفت زور گفته شد و اگر تخم ورس از
گزیدن عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ زحمت بوی
نرسد و ورق ان چون بپزند شکم براند و چون بپزند و با
زیت بریان کنند و گشنیز خشک و انگشت زیره و آب انار
دانه رو در وی ریزند شکم ببندد و غیر بریان کرده بیخ کرده از
روده و مره صفرا بود و سود دارد و تشنگی بنشاند و قطع
قی بکند و غثیان صفراوی را ساکن گرداند و دفع خمار بکند
~~وازدوکل~~ چون دن آن بپرد و بگزند با عقرب نافع بود و
چون با شراب بپزند و بیاشامند و برخنازیر ضماد کنند
و بر جرب مالند صحت یابد و اگر بیخ آن در گردن بندند

آن از دو رکلف

خنازیر دفع کند وچون سحق کنند وزن نخود بر کیرد قطع سیلان
رطوبت کهن از رحم بکند واکر با شراب بخورند وبیاشامند
یرقان زایل وسنک مثانه بریزاند واکر یک مثقال از بیخ وی در
بکوبند وبا رب سیب بسرشند وبلیسند سحج را وسهال
ومور را نافع بود حماض الماء در آب روید وورق ان
بدرازی انکشت بود نزدیک ورق کاسنی وساق وی
کوچک بود وبر سر وی تخمی سیاه رنک بود که بر خوب زند
وطعم وی مانند طعم حماض بود وشکم براند چون بخته بخورند
وتخم وی چون سحق کنند وبا شراب بیاشامند غم برد
ونفس را خوش دارد وتوحش زایل کند وخفقان کرم
را بغایت سود دارد وغثیان دفع کند ومقعده مسترخی
بصلاح آورد وچون بپزند وبر اعضا مالند خارش
زایل کند وتخم آن وورق ان بخایند درد دندان تسکین
کند و~~خفقان کرم را بغایت نافع بود~~ وبن دندان را
محکم دارد واکر ادمان اکل ان کنند یرقان زایل کند

حمص



حمص بپارسی نخود کویند سپید وسرخ وسیاه وکرسنی بود
وبستانی بود کرم وتر بود واندکی تلخی زند وبستانی غذا
نیکو دهد وسیاه بقوت تر بود ودر اول کویند خشک در
اول طبیعت نرم دارد وبول براند ومنی بیفزاید وباه
برانکیزد وحیض براند ومفتح بود ولون را نیکو وصاف کند
ودرد پشت را سودمند بود ونقش سر ودورهای
کرم را سود دارد وروغن ان ثوبا را زایل کند وآثار
ریشهای پلید وسرطان وخارش بدن را نافع بود ونقیع
وی درد دندان را سودمند بود وورم بن دندان وآواز
صافی کند وغذای نخس به دهد زیاده از همه چیز چون از آرد
وی وشیر حلوای سازند وطبیخ نخود سیاه سنک کرده بریزاند
وادرار بول از همه نخودها زیاده کند وفالج ومرضهای سرد در
مفاصل که از رطوبت بود نافع بود وباه زیاده کند تا
تا حدی چهارپایان مثل کاو وشتر واسب را چون نخود سیاه
بجای علف دهند قوت باه ایشان زیاده شود ونده

گرده بگشاید و چون برگ خوب بزنند یک شب و بامداد ناشتا بخورند
و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد و اگر در آب خوب بزنند و
همچنان خام بخورند و آب آن بیاشامند ناشتا انعاظ تمام
آورد و قضیب را قوت دهد و در نخود سه خاصیت موجود است
که مجامعت باین سه خصلت بود اول آنکه طبعش ملایم طبع منی
بود دوم آنکه کثیر الغذا بود سیوم آنکه مولد ریاح و نفخ بود
و هر غذائی و دارویی که جهت تقویت باه خورند باید که این سه
خصلت داشته باشد و آن نخود در زرده و تخم نیم رشت است اما نخود
کسی که قرحه مثانه و گرده داشته باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه
بچه را بیندازد و داروی که بود که میان طعام خورند تا مضرت وی
کم شود خارش و جذام را نافع بود و گزندگی جانوران و آلودگی
کننده و جرم نخود ثقیل بود و معده مصلح معجون گل بود حماحم
صاحب منهاج گوید و صاحب تقویم گوید بستان افروز است
و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران که حبق بستانی است
و در شام حبق نبطی گویند و نبات وی بغایت سبز بود و گل وی

سفید



سفید و تخم وی مانند تخم [illegible] طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم
اصحاب بلغمی را نافع بود و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام
تر را نافع بود و مسیح گوید گرم و تر و خشکتر از شاهسفرم بود
و غیر او گوید مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل
و آب سرد جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب
تقویم گویند سرد و خشک است در اول حرارت معده و جگر
ساکن کند چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب یا سکنجبین جگر و معده
را از اخلاط بد پاک گرداند و گویند گوشت بسیار وی [illegible]
بد بود و مصلح وی قند و حماما بود حمام بپارسی کبوتر گویند گوشت
او گرده را نیکو بود و منی را بیفزاید و خون او طبیعت وی و جالینوس گوید
گرم بود و رطوبت بسیار دارد و فالج و لقوه و خدر و استر
خای بدن را نافع بود و شریف گوید چون زنده با پر بازوی بشکنند
و پاک کنند و بر موضع گزندگی عقرب بنهند نافع بود بغایت
و سر وی با پر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند تاریکی شب
کوری را ببرد و در خواص ابن زهر آورده که در هر خانه که کبوتر باشد

از جذام و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن بود و این خاصیت
در وی است و دیسقوریدوس گوید خون و ورشان و شفانین
و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند
و خون حمام خاصه قطع رعاف که از حجب دماغ بود بکند و بعضی
وی بغایت گرم بود و کبوتر بچه سبکتر بود و اوسط آن بود که
با بعضی آب غوره و گشنیز با سرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن
مغز خیار از پس آن بخورند یا تخم خیار حمار اهلی صاحب
منهاج گوید گرم و خشک است در سیوم و صاحب تقویم گوید از
از قول اسحق که گرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی با زیت
بر تشقق که از سرما بود بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی چون
با زیت بر خنازیر نهند نافع بود جذام را سود دهد و گوشت
وی و جگر وی چون بپزند و در طبیخ آن نشینند گزاز که از خشکی بود
بغایت سود دهد جگر وی بریان کرده بناشتا بخورند صرع را
نافع بود و بول وی درد گرده را سودمند بود و در خواص
آورده اند که اگر پوست پیشانی وی چون بر کودک بندند که گرید نگرید

و در خواص



و در خواص آورده اند که کسی را که عقرب گزیده باشد باواز
بلند در گوش خر بگوید که عقرب مرا گزیده و وارگونه بر خر
نشیند درد از وی زایل گردد و خر را اندر دم تمیمت مبتلا سازد
اگر پوست پیشانی وی پاره مصروع با خود دارد از یکسال تمام صرع از او
زایل شود و در خواص ابن زهره آورده که چون خر میرد رنگ ا
عظیم ناخوش می آید حمار وحشی بپارسی خر گور گویند و
عبدالملک بن زهر گوید نظر در چشم وی کردن صحت چشم را نگاه
دارد و منع نزول آب کند و این از خواص است و جالینوس
گوید گوشت و پیه وی بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن
قسط بجوشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم و باد غلیظ بود
نافع است و زهره وی جهت داء الثعلب و دوالی مالیدن
سودمند بود و گوشت وی چون بپزند با آب و نمک و دار فلفل
و زنجبیل و عرق آن بیاشامند و گوشت چرب آن بخورند
درد مفاصل و بادهای غلیظ را سودمند بود و گوشت
وی بسیار خوردن تمدد در معده و بطن پیدا کند اولی

[illegible]
[illegible]
[illegible]

ان بود که از پی آن جوارشات مسهلی چون عتری بخورند و مثال
آن حنظل علقم خوانند و تخم وی مبید خوانند و زو ماده بود و ماده سفید
و سست و زود شکن باشد چندانکه سفیدتر بود بهتر بود و پوست
وی باید که زرد مایل بود که بسفیدی زند و آنچه بکبودی زند بد
بود و اگر درخت حنظل که یک حنظل بیش نبود آن کشنده
بود و آن بزرگی در حنظل باشد بهترین وی سفید بود و رسیده
و هندی طبیعت آن گرمست و در سیوم و خشکست در دوم
و کندی گوید سرد و تر بود و محلل و مقطع بود و درد مفاصل و
اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد را بغایت مفید بود و
دماغ را از اخلاط پاک کند و تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود و از مفاصل
و اعصاب مسهل دارا بود و داء صفر بود و قولنج ریحی بگشاید
و رق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه
و جذام را سود مند بود خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند
انیسون و افتیمون و نمک هندی و صبر سقوطری و ایارج فیقرا
و حنظل اگر در طبیخ حقنه کنند میان درست از دو درم تا سه درم

شاید

[illegible]



شاید و مره سودایی خام بیرون آورد و تخم آن شربتی نیم درم و
با عسل و با ادویه دانگی و نیم بود باید که بغایت سحق کنند و
اصلاح وی بکثیرا کنند و بیخ وی سود مند بود گزندگی افعی و
عقرب خورد و طلا کردن و حکایت کنند که اعرابی را عقرب
چهل موضع بگزید دو درم از وی بیاشامید در حال صحت
یافت و در حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و بخور
کردن بواسیر را نافع بود و چون بخور در گیرند بچه بکشد و اسحق
ابن عمران گوید چون بگیرند حنظلی و سر آن بردارند و تخم آن بیرون کنند
و از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند بگل و در آتش نهند
تا چند جوش بزند بعد از آن برگیرند و بر موی مالند سیاه گرداند
و رها نکند که زود سفید گردد و مسیح دمشقی گوید که اصل وی چون
بجوشانند جهت استسقا نافع بود و گزندگی افعی و حنظل باید
در گرمی گرم و سردی سرد استعمال کنند که اسهال دموی آورد و مضر
بود بمعده مصلح وی کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند بوزن آن
حرمل و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن حرمل و

چهار دانگ وزن ان قند حنا بهترین ان بود که بغایت سبز بود
و در حال جوز کرده باشند طبیعت ان گرمست باعتدال
و گویند معتدلست در گرمی و سردی عیسی گوید سردست در اول
و خشکست در دوم طبیخ وی سود مند بود جهة ورمهای گرم و
سوختگی آتش نافع بود جهة شکستگی استخوان و ریش دهن و
در مرهمها کنند جهة خناق نیم مثقال چون بیاشامند سود دهد و قولنج
بگشاید از خواص وی انست که چون کسی را ابتدای آبله کند حنا
با آب بسرشند و بر کف دست و پای وی نهند ایمن باشند از انکه
در چشم بر آید و این مجربست و صحیح و اگر تخم وی یکمثقال با عسل بسرشند
و لعق کنند دماغ را بغایت نافع بود و چون حنا غسکه بر سرشیند و
ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو گردانند و اگر پای را و خضاب
کند تب بول انگس سرخ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند
مصلح آن کثیرا بود خندوقی بشیرازی انده فو گویند و چاری
دیو اسبست گویند بری و بستانی بود و خندوقی بری را ارقی
و حباقا خوانند و بیونانی لوطوس الغریس خوانند منفعت آن

خندوقا

خندوقی بری بود و از ان بستانی طریفلین خوانند بهترین بستانی
بود و طبیعت ان گرم و خشکست در آخر درجه اول و گویند در
سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سود کند
و درد انثیین و عصاره بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود
زایل کند و بری و بستانی صرع را سود دارد و استسقا و بول
حیض براند و روغن وی جهة بادها که در اعضا بود و اگر طفل را
در حرکت آید چون روی مالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ
او نشینند همین عمل کند تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی را بر گزندگی
عقرب بریزند درد ساکن کند در حال و چون بر عضو سالم بریزند
لذع و وجع پیدا کند و چون بعصاره وی سعوط کنند صداع آورد
و خندوقی خناق آورد و در حلق و مداوای آن بکشنیز و
کاهو و کاسنی کنند حنطه گندم بود بهترین آن بود که میان صلب و
لین بود و فربه بغایت و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه نبود
طبیعت ان گرم بود و معتدل در تری و خشکی چون بکوبند و بر گزندگی
سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بخایند و بر دمامیل نهند بگشاید

و روغن وی قوبا را زایل کند و بهترین غذا ها بود و انرا زاهو زرد و
اکر دومس خوانند و توز خوانند و ان درختیست که پوست وی
زرد بود و کل وی کرم بود در درجه سیوم و خشک بود و ورق وی
ضعیفتر از کل وی بود و صمغ و برکها بود و تخم وی لطیفتر از صمغ وی
بود و از اسرو خوانند و ورق و رحون با برکها باشند صرع را نافع
تقطیر البول را سود دهد و ثمر و صمغ استسقی کند و شیخ الرئیس کوید
لطیف بود و سخت کرم نیست و یکمثقال از ورق وی بعد از طهر بکیرد
سود مند بود جهت استسقی حی العالم ارون خوانند و معنی ارون
الحی ابدا یعنی زنده همیشه و هرکز نیفتد و همیشه سبز باشد و بعضی اورا
بز خوانند و بعضی کویند بستان افروز است و بعضی کویند تخم انست
واین هر دو خلافست انچه محققست نوعی از ریاحین است
که در نیز بسیار بود و دایم سبز باشد و حی العالم دو نوعست کوچک
و بزرک و بیفور بیدس کویند سه نوعست یکنوع کوچک خرد
رد بود و در جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی
خورد بود و یکشاخ بیش نبود و ورق بسیار بر ان بود و بقدر

یک



یک جب بود و کل وی زرد بود و در قوت مانند نوع بزرک بود
و کمتانی بود و طبیعت ان سرد است در سیوم و خشک در اولی
هر دو نوع کوچک و بزرکش نافع بود جهت ورمهای کرم و در جگر
و سینه کرم طلا کنند سود دهد و چون تنها یا با سویق [illegible] و بهم
ضماد کنند جهت [illegible] بلیه نافع بود و ورم کرم که در چشم پیدا شود
و جهت حرق آتش و نقرس بغایت نافع بود و آب وی در مقعد احتیت درم
بیاشامند جهت شده که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا بود و جهت درد
جهت کزندکی رتیلا بغایت نافع بود و چون آب وی با روغن کل
سرکه بر سر نطول کنند سود دهد درد سر را و جهت اسهال ارتش
روده نافع بود و ورم کرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و
نقرس بغایت نافع بود و آب وی در مقعد ارمیت درم بیاشامند
جهت شده که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا بود و هر و چون با
شراب بیاشامند کرم در را از بیرون آورد و چون زن بخورد
بر کیرد قطع سیلان رطوبت رحم که مزمن شده باشد بکند و اکر در چشم
کشند درد چشم را سود دهد و حدت دم را ساکن کند و صفرا

وقوت بدن بدهد دیسقوریدوس گوید نوع سیوم بقل الحقا
بویه خوانند و بعضی طیلاقون خوانند واهل روم ابلیز خوانند
واین نوع میان سنگستانها روید وطبیعت وی گرم بود
ومفرح جلد بود وچون با پیه کهن برخنازیر ضماد کند تحلیل دهد
وحب العالم مضر بود بسپرز ومصلح وی طین ارمنی بود
باب الخا خانق النمر صاحب منهاج گوید
خانق النمر وخانق الذیب وسمی قاتل النمر وهی خبیثه ودر
صفت قاتل الذیب گوید قوته کقوة خانق النمر وهو نمره
پس برین دو تقدیر ازین دو اسم ماهیت آن یکی بود و
آنچه محققست گفته شود خانق النمر نباتیست که چون پلنگ ویوز
گرگ وسگ خوک وغیر آن بخورند خناق شان بگیرد وبدین
سبب خانق النمر وقاتل النمر خوانند که مخصوصست به پلنگ
که دیر ازو دیرتر کند وآن نوعی از مازریون هست بتحقیق اگر
چه بعضی گویند اسقیل است وبعضی گویند خربق سیاهست
واین هر دو قول خلافست واز اقونیطن گویند وطبیعت وی

کرم



گرم وخشکست در چهارم خانق الذیب قاتل الذیب هم خوانند
در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوصست بگرگ که وی را
زودتر میکشد همچنانکه خانق النمر مخصوصست به پلنگ خانق الذیب
مخصوص بگرگست وآن بتحقیق خربق سیاهست طبیعت آن گرم
وخشکست در آخر سیوم چون بکوبند ودر گوشت خام افشانند
وگرگ بخورد بمیرد خانق الکلب قاتل الکلب هم خوانند در
عمل همان فعل میکند بلکه زیاده تر اما سگ را زودتر میکشد و
سمت هر حیوانی که دنبال داشته باشند وآن از هندوستان آرند
از انام اوراقی گویند وگفته شد خامالاون صاحب جامع گوید
خامالاون اسم مازریونست وآنکه گفته اند که اسد الارض مازریونست
سهو گفته اند از اسد الارض حرباست وگفته شد وخامالاون اسم
مازریونست بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند وهم از قول
بعضی از شاعران منقولست که اسد الارض خامالاون مازریونست
که آن مازریونست پس برین تقدیر قول صاحب جامع معتبرست
وخالامایون وکمالیون نیز گویند خالیدونیون وخالدونیون

نیز گویند ذو الخطاب بود ولن دو نوعست بزرگ آن عروق
الصفر است و کوچک آن مامیران و بدان سبب این اسم نهادند
که چون پرستوک بچه وی در آشیانه نابینا گردد مادر وی دو دانه
از مامیران بیاورد و در آشیانه نهد بچه نابینا بینا گردد بفرمان
خدای تعالی و این از خواص است فتبارک الله احسن الخالقین
حبه بزر الجمجم است بپارسی شفترک خوانند و باصفاهان خاکشیر و
بتبریزی سوادرون و بترکی حرا شهوه و نیکوترین آن سرخ خلوقی
رنگ بود و شیرین طبیعت آن گرم است و تر مضر را سود دهد
و اصحاب سودا را چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را فربه
کند و لون نیکو گرداند حب الزلم بپارسی [?] گویند و بشیرازی ناخن
کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ملوخیا بستانیست
و ملوکیه بری نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیه و ملوکیه گویند و آن
نوعی از خطمی است و بری لطیفتر و خشک تر از بستانیست
طبیعت وی سرد و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی
و سردی و گویند ملین درون است و معتدل بود فولس گویند

کرم و



گرم و خشک است و این قول درست و برگ وی چون بر گزیدگی
زنبور و نحل ضماد کنند نیکو بود و وقتی که خام بود و برگ وی
نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش و حمره چون بر وی طلا کنند
طبیخ وی چون زنان در آن نشینند صلابه رحم نرم گرداند
و مقعد و برگ وی چون با بیخ وی بجوشانند نافع بود جهت
زهرهای کشنده بر گزیدگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول را بگشاید
و تخم وی چون خلط کنند با تخم خندقوقا ربع و با زرب بیاشامند
درد مثانه ساکن گرداند و چون برگ وی بپزند و بر دمامیل
نهند و در جایی که احتیاج بتکافین بود بگشاید و ماده بیرون
آورد و بدان حقنه کردن گزندگی روده و مقعد و رحم را
نافع بود و آنچه بستانی بود معده را بد بود و چون زیر بود
مثانه را نافع بود و تخم وی جهت خشونتی که در سینه و شش
و مثانه حادث شود سودمند بود و اگر ضماد کنند ورمهای
گرم ساکن گرداند و وی نافع بود جهت سرفه که از خشکی بود
و خشونت سینه و بول براند و شکم و برگ وی چنین باید

همچنان خام وبا اندکی نمک ضماد کنند بر ناسور که در چشم بود خشک
گرداند و گوشت بر رویاند و چون ضماد کنند با انگبین بر ریشی که
سبب آن از تری بود سود دهد و چون بر گزندگی عقرب
ضماد کنند خاصه چون با زیت بود کل وی نافع بود جهت
قرحه گرده و مثانه آشامیدن و ضماد کردن و قضبان
وی نافع بود جهت گرده و مثانه و شکم نرم کند و نوعی از جبانی
بری بود که مسهل و خام بود تا حدی که گاه باشد خون بیارد
خبز بهترین آن بود که از گندم آفت نرسیده پاک و فربه
صلب بود و نان سمید و حواری دشخوار از شکم بیرون آید و
نفخ در وی زیاده بود و مولد ریاح بود و سده در جگر
و سنگ گرده تولد کند و شکم ببندد و نان خشکار سپر
غلیظ کند میل سیاهی داشته باشد و نان حواری بدن
را فربه کند و نانی که نخاله بسیار داشته باشد ضد آن بود
و نان فطیر نفخ در وی زیاده بود و از آنچه خمیر ریاح نشود نان
خشک کهن شکم ببندد و نان نرم خشکار چون با آب ترکنند

حواری باریز و نان سفید و سمید نان سفید

و نمک



و نمک بر قوبا ضماد کنند زایل کند و اصحاب قولنج را سود
دهد و چون غذا اندک دهد بهترین انواع نانها آن بود که از گندم
پزند چرب و حکم وی بود اسیر تولد کند مصلح آن دهان و حلاوا
و الباب بود بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد و دیر
هضم شود بسبب اندک نخاله و در گرمی معتدل بود و
بدن را فربه کند و شکم ببندد و سده پیدا کند اولی
آن بود که نمک و خمیر تمام داشته باشد و با سفید باج و
طباهجات شور خورند و بعد از وی حواری و گندم و کا
میان سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت غذا و قلت
آن و سرعت هضم و بطوء آن و نزدیک سمید بود در
بهترین احوال و شکم ببندد و اصحاب کلار را سود ندهد
بود و معده گرم را او دیر هضم شود و مولد ریاح و نفخ
بود و سده و سنگ گرده احداث کند مصلح زنجبیل
اطریفل بود و بعد از آن ماء العسل خوردن و حجامت
و حوابهای وی بد انگور دن مناسب بود نان فرنی تر بود

و دیر هضم شود و مزاجهای خشک را سود دهد و مصلح وی چیزهای
شیرین بود و نان قطایف شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود
و مصلح وی شیرینی بود و نان برنج بهترین آن بود که از برنج سفید
بپزند طبیعت آن سرد و خشک است غذای [illegible] دهد و شکم
ببندد و دیر هضم شود و مصلح وی روغن بادام بود و نان جو بهترین
آن بود که از جو فربه تازه بپزند طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم
و غذا اندک دهد مصلح وی چیزهای چرب بود و خبث الحدید پاره‌ای
ریم آهن گویند و بشیراز ریم آهن و قوی‌تر از همه خبثها بود و از آن
افخوش خورند بهترین وی بولاد اهلس بود و پاره‌های تنگ و
کوچک که بر وی خشونت بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
مجفف رطوبات [illegible] بود و محلل ورمهای گرم و سودمند بود
جهت خشونت جفن و مقوی معده بود و چون با شراب کهن بیاشامند
خون بواسیر قطع کند و منع استسقا کند و چون بجوشانند و بگیرند بشیشه پاره
خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول کند و نفل را محکم دارد
و چون بیاشامند جهت شیر که در پستان بسته بود سود دهد و خفقان

دانکا

۸۲

و زنگ مستعمل بود و خبث الحدید بقوت مانند زنگ الحدید بود و چون
با سکنجبین بیاشامند منع مضرت ادویه کشنده بلادر مانند مازریون
بکند و از خوردن خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن
براده الحدید علاج وی همان کنند که کسی که براده خورده باشد
و دوای آن بود که بدر بکند صفت آن بگیرند خبث الحدید و نرم
کنند و در سرکه انگوری خوب بیاغارند چهل روز بعد از آن خشک
کنند و نرم کنند و بهار روغن بادام بریان کنند و استعمال کنند منفعت
وی آنست که باه را زیاده کند و ورم سپرز را تحلیل دهد و معده
و جگر و سپرز را قوت دهد و اعضایی که محتاج بتجفیف بود و قبض و تقطیر
البول و قرحه امعا و مثانه را بغایت نافع بود و بدل خبث
الحدید بتر اطریفل کوچک بود و بدل غیر حدید تر خبث
خبث الفضة نقل نقره بود و بهترین آن بود که سبز رنگ بود
و قابض بود و بغایت درد وی جذب و تجفیف بود و جرب و
سعفه و ریش را نافع بود و چون در مرهم کنند منع خون از مقعده
و بواسیر بکند خبث النحاس در قوت نزدیک بخبث نحاله

و مس سوخته اما ضعیفتر از مس سوخته بود خبث الرصاص قوت
وی مانند رصاص محرق بود طبیعت ان سرد و خشک بود نافع
بود جهت ریش چشم بدل ان اسفیداج رصاص بود خثاء البقر
زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند
تحلیل کند چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند و رها کنند که تا خشک
شود و بعد از ان برگیرند و دیگر تازه نهند چند نوبت و چون بر پای
منقرس نهند با خاکستر زیت سود مند بود و بر کزندگی زنبور
و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سود مند
بود و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد چون خشک کنند
و بسوزانند و مستسقی بیاشامد بغایت نافع بود و اگر زن بدان
بخور کند زادن بروی آسان گردد و بچه مرده بیندازد
و بچه زنده بکشد و در خواص ابن زهر آورده است که چون
بر ثالیل نهند قلع کند خروع بپارسی بید انجیر است و بیرازی
کنتو بهترین وی بحری بود طبیعت وی گرم خشک بود در دوم
و گویند تر است و انکه گوید گرم و خشک است در سیوم مسهل بلغم بود

دوقولنج

۸۳

و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید
شربتی از وی ده دانه مغز بود و صاحب تقویم گوید پانزده حبه
بود و اعصاب را نافع بود و هر صلابتی که ضماد کنند با [illegible]
نرم گرداند و سی حب از وی سفید کرده چون بیاشامند مسهل
بلغم و مره و رطوبات مائی بود و قی آورد و غثیان پدید کند
و ورق وی چون بکوبند و با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای
گرم که در چشم بود سود دهد خواه خام و خواه پخته و بر نقرس و درد
مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر
بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود خراطین زغار گرم گویند و ان
امعاء الارض است و عرق الارض نیز گویند و ان کرمی سرخ
بود در زمین نمناک باشد در شیب گل طبیعت وی گرم و خشک
خشکی وی در درجه سیوم بود چون بکوبند و بر جراحت اعصاب
ضماد کنند و سه روز رها کنند بغایت سودمند بود و گویند درد
ساعت سود دهد و با پیه مرغ آبی جهت درد گوش نافع
بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود باعصاب و دماغ و

مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ کردن قضیب اثری تمام
دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و با روغن کنجد طلا کنند
خرنوب شامی بپارسی کورزه گویند و بشیرازی کبر کازرونی گویند
وانچه خشک بود بهتر بود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک
در دوم و گویند گرمست در اول شکم ببندد و با وجود شیرینی
معده را بگزد و ادرار بول کند خاصه چون با عقید العنب بود
باشد و جالینوس گوید چون تر بود شکم براند و معده را بد
بود و هضم نشود و چون خشک بود شکم ببندد و بول براند لیکن دیر
هضم شود و چون نارسیده بود و ثالیل را بدان بمالند محکم آنرا
زایل کند و مقدار استعمال از وی پنج درم بود و روفس گوید غذای
بدن بد دهد و طبیعت ببندد و درشت معده را نافع بود و اریبا
سیوس گوید سودمند بود جهت اسهال بافراط و قوت بدن
بدهد و امعا را پاک گرداند از اخلاط بلغمی فاسد اما مجفف
اعصاب بود و مصلح آن لعاب بهدانه و نبات بود و صاحب
منهاج گوید فانید ضرر وی کم کند و گویند مصلح وی رب العنب بود

جلاب



جلاب و بدل خرنوب مازوی بی سوراخ بود بوزن آن
و گویند طراثیث و گویند قرظ بوزن آن خرنوب
مصری شجره منبط است و آن خرنوب نبطی بود و گفته شود
خردل بهترین آن بستانی بود و تازه فربه سرخ رنگ چون
بکوبند زرد رنگ بود طبیعت آن گرم و خشک است در
چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصیر انگور
اندازند بحال خود بماند و بجوش نشود چون بکوبند و بر دماغ دارند
عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود و بر داء الثعلب
همچنین سبیل بود خاصه ربو و بر عرق النسا و درد سپرز
و بهر دردی که مزمن باشد چون خواهند که جذب آن از عمق
بدن کنند بطلا و بدن ضماد کنند سود دهد و از بخور وی گزندها
بگریزد خوردن وی قطع بلغم کند و چون با عسل یا با موم آمیخته
یا زیت بیامیزند و بر روی مالند روی را پاک گرداند
و ورمهای مزمن و خنازیر را تحلیل دهد غایت چون با سرکه
و سکنجبین بر روی طلا کنند در جرب و قوبا ضماد کنند سود

دیه مولف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد که بهیچ چیز زایل نشود
بگیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون آمده باشد و بکرباس پاره
برانگشت بپیچد و بر قوبا مالد چنانکه خون آلود گردد و بعد از آن
خردل کوفته بران مالند زرداب بسیار از وی روانه شود
صحت یابد مجربست و رازی گوید که اگر کسی درد دندان دایمی
داشته باشد که بی ورم بود و چون مضغ کنند و بر دندان نهند
نفع عجایب بیند و چون برص طلا کنند سود دهد و ضماد کنند بر
جبهت زحمت لیثرغس بغایت نافع بود و سده مصفات
بگشاید و در داروهای چشم جهت شبکوری نافع بود و خاصه چون
بکوبند و در آب بیزند و با عسل در چشم کشند و چون در دهن
با شراب بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی در گوش یا دندان
چکانند درد ساکن گرداند و بواسیر بگدازاند و با ختناق رحم
سودمند بود و باه را زیاده کند و تبهای کهن زایل کند مقدار مستعمل
از وی دو مثقال بود و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود
و بری ازاقجی خوانند و همه معطش باشند و درد سر آورند و مضر

بود



بود بدماغ و مصلح وی آن بود که با بادام و سرکه بپرورند و باید که در
خوردن نمک هندی با وی اضافه کنند و بیاشامند و صاحب
تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور و گلاب بود و بدل آن
حب الرشاد گویند و وزن آن تخم شلغم خربق بنجیب که
پوست وی مستعملست و بیخ کبر باشد گیاهش بلسان الحمل ماند
و درازی ساق وی چهار انگشت بود و مجوف بود و بطعم از
خربق سیاه تلخ تر بود و از بیخ وی ریشهای بسیار رسته
باشد مانند اسارون و نوعی هست که آن ریشه ندارد و اصلش بود
و بغایت صلب بود و بهترین آن بود که سفید بود و زود منقلب
شود و لعاب داشته باشد و در حال زبان را بگزد و سخت و بطبیعت
آن گرم و خشکست و درد و ورم فالج و مصروع و درد مفاصل را
سودمند بود و منقی بلغم و اخلاط سیاه و بد بود و معده را
پاک کند از اخلاط مختلف و چون زن بخورد برگیرد حیض براند
وی در شیافات جهت دفع تاریکی چشم استعمال کنند و نور و روشنائی
چشم بیفزاید اولی آن بود که یکرطل از وی پاره کنند و در

آب باران خوب شود سه روز بعد از آن بپزند تا دو دانگ
بماند و صاف کنند و خربق بیندازند و دو رطل عسل مصفی بر
آن کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و چون بقوام شربت
رسد فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه‌ای بود با آب گرم و این سالم
بود و امین کسی که بیاشامد و اگر سحق کرده بود بیاشامند خطر بود
و بوی آن بدماغ رسد معطس بود و سرفه زایل کند و تخم وی
بود و مجفف رطوباتی که از آن روانه بود و چون زن فرزج
بخود برگیرد آبستن گردد و چون سحق کنند و با آرد بسرشند و
بر جراحت ضماد کنند تحلیل دهد خس بپارسی کاهو گویند و بری
بود و بستانی تازه و بهین طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم
و گویند در دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد
بول براند خونی که از وی متولد شود نیکوتر از خونها بود که
از بقولات دیگر حاصل شود و میل بسردی داشته باشند و جهت تب
گردش نافع بود و آنچه ناشسته بود در وی نفع بیشتر بود و اگر
در میان شراب بدان تنقل کنند مستی کمتر کنند و زود

هضم



هضم شود و تشنگی بنشاند و باشند که اشتهای طعام باز پدید کند
یرقان را نافع بود و جهت ورمهای گرم و بر حمره طلا کردن و بر
ولی ضماد کردن سود دهد تخم وی چون بیاشامند سودمند بود
جهت کسی که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع کند و کاهو
بری لبن وی در قوت مانند لبن خشخاش سیاه بود و قطع
سیلان منی کند مانند بستانی نیم درم از لبن بری مسهل کیموس
مائی بود و جهت گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود و کاهو بسیار خوردن
چشم را ضعیف گرداند و تاریکی آورد و حواس را تیره کند مصلح
آن هلیلهٔ مربی بود و از خواص آن بود که تخم قوقا با تنقیه کنند و آب را از نم
در چشم چکانند و کاهو مضر بود بباه و مصلح آن کرفس و نعنع
بود خشخاش سفید بستانی بود و بهترین وی تازه بود و فربه
طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسی گوید
سرد و خشک است در دوم سودمند بود جهت سرفهٔ گرم و نزلهٔ تیز
و رطوبات معده و نفث دم و بادهای تیز که فرود آید
از سر با عسل منی را زیاده کند و مقدار دو درم تا پنج درم

وسنبل بود جهت ورم شکم ببندند و آب ورم شکم براند و وی
منوم بود و غذا اندکی دهد مصلح وی عسل بود و یا قند و صاحب
تقویم گوید بسیار از وی مرخی شش بود و مصلح آن مصطکی
وسلیخه بود و اسحق گوید پوست وی مضرست بشش و مصلح
مصطکی بود و پوست وی از دانه منوم تر بود و چون بر زند آب
آن بر سر زنند چون ضماد کنند بر پیشانی بخواباند و را نافع بود و بیخ
وی چون با آب بیاشامند تا بنیمه باز آید نافع بود جهت مسلول
و کسی که در شکم او خلطی غلیظ بود خشخاش سیاه صاحب تقویم
گوید بری بود و بستانی صاحب منهاج گوید بری مصری بود و بری
در فربه تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک است در سوم
و گویند در چهارم و گویند تر است در چهارم خاصیت کل وی
آنست که ریشهای چشم زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند
خرد و با شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبت
مزمن که از رحم بیرون آید نافع بود و چون با آب خلط کنند
و بر پیشانی و صدغین ضماد کنند بخواب زایل کند و چون

ضروری



[illegible]

ضروری بود در داروهای چشم استعمال کنند بود و دارد و جهت حرارت
غایت نافع بود مقدار مستعمل بود و دیسقوریدس گوید چون بسوزانند
و خاکستر آن با روغن گل و سرکه بر سرشند و بر صدغین طلا کنند درد
سرکه از گرمی حرارت آفتاب باشد نافع بود و وی منوم و مخدر بود
و مضر بود به پیر و شش مصلح وی درازیانه بود صاحب تقویم گوید
مصلح وی روغن زیت و نرگس بود خشخاش زبدی میقن افرودسن
و معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند
که چون زبد سفید بود و بعضی ارقلیا خوانند و نبات وی
و ثمر وی و ورق وی مجموع سفید بود و تخم وی مسهل بلغم بود
در قوت و طبیعت نزدیک بکلنک بود خشخاش مقرن خشخاش
بحری است و غلاف آن مانند شاخ گاو بود و بدین سبب وی را
مقرن خوانند نبات وی در کنار دریاها روید برگ وی طلا
نمودن با شیر نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند با آب تا بنیمه باز
آید و طبیخ آن بیاشامند نافع بود جهت علت جگر که از خلط
غلیظ بود خشکنجبین عسل خشک است که از کوهستان فارس خیزد

از حدود کاذرون درمیان جبال طبیعت وی گرم خشک بود
گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود و فعل وی اقوی بود از
عسل در همه حالات و بدل وی بوزن ان عسل و نیم وزن
ان کزانگبین و کویند یکوزن و نیم عسل خصیه بهترین آن خایه
خروس بود فربه و نیکی بدل خصیه بحسب حیوان بود طبیعت ان
گرم و تر بود و بعضی کویند سرد و خشک بود و غذای نیکو دهد
و دشوار هضم شود خاصه که از حیوانی باشد پیر مصلح ان
انجدان و فودنج کوهی و نمک صعتر بود خصی الثعلب بهترین
وی شیرین و فربه بود که از وی بوی منی آید طبیعت وی
گرم و تر بود در اول تمدد و تشنج را نافع بود و شهوت جماع
برانگیزد و نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود عظیم و قایم مقام
سقنقور بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک مثقال
تا دو مثقال بود و صاحب مفرده شربتی دو مثقال آورده
و صاحب تقویم و صاحب منهاج کویند تربیت و صاحب
مفرده که ابن بیطار است در جامع آورده که آن سخیت

ازان

ودر انجا



ان

ودر انجا قول صاحب مفرده معتبرتر است و بدل آن بوزن
بوزیدان و بوزن ان تخم تریزه و کویند بوزن ان تخم جرجیر و
بوزن آن بوزیدان و نیم وزن ان تخم الجزر و کویند بوزن
آن تخم اسپست و دو وزن ان تخم جرجیر صاحب تقویم
کوید فم معده را موافق نبود مصلح آن ~~الخشخاش~~ العصافیر
خصی الکلب بحقیقت مانند خصیه الثعلب و آن دو نوعست
کوچک و بزرگ مانند مسوس بود در شکل اما بدر از زیان و
و آن زوج بر فوق زوج بود یکی فربه بود و یکی لاغر و کویند
نوع بزرگ چون مرد بخورد فرزند نرینه آورد و اگر نوع
کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد طبیعت وی گرم و
تر در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود و محلل ورمهای بلغمی بود و
ریشهای پلید خورنده را نافع بود و قلاع را سود مند بود
و نمله و ناسور و کویند چون تر بخورند باه را زیاده کند
اگر نوع کوچک بخورند منع باه کند و اگر نوع بزرگ بخورند
باه را زیاده کند و اگر خشک بخورند قطع شهوت کند بخلاف

بلغم بگیرد و وی مسخن سینه و شش بود مصلح آن صمغ عربی بود و خشخاش
سیاه بود خصی العجاجیل چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند
نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود خصی الایل خایه گوزن گویند
چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و نافع
بود جهت گزندگی عقرب خطمی بهترین وی سبز کوهی بود و گل
وی سفید بود و آنچه بستانی بود ورد الدوا خوانند و وی را
شحم المرج و بونانی آلتیا و گل وی را الکثیر المنفعه خوانند طبیعت وی
سرد و تر بود و گویند گرم بود باعتدال و در وی تلیین بود و انضاج
و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کنند با سرکه سودمند بود و قومی که در آفتاب
نشینند و در جهان ظاهر زم کرد اند آنچه در بن گوش باشد و خنازیر
و دنبلات و ورم پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که هم
از گرمی بود و درد مفاصل با پیه مرغ آبی طلا کردن نافع بود و عرق
النسا را سودمند بود و در غشه الا طبیخ بیخ وی چون بیاشامند سود
مند بود و جهت عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای
که خام غلیظ بود و عرق النسا و رعشه خاصه با شراب پخته باشند

وچون



وچون با پیه بط یا مرغ خانگی بکوبند و صمغ البطم و دن بخود
برگیرد جهت ورم رحم و انضمام ان بغایت نافع بود و طبیخ وی
تنها همین عمل کند و بیخ وی چون با سرکه بجوشانند و بدان
مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و تخم ان خواه خشک و
خواه تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل گرداند و چون خطمی
را بجوشانند و طبیخ وی بر گزندگی نحل مالند نافع بود و چون با زیت و
سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت گزندگی گزندگان کند و
دیسقوریدوس گوید مجبر اعضای منکسر بود و مقوی ان و ورم
ازوی قولنج را نافع بود و چون بیاشامند خون حیض فرود آرد و
بول براند جهت اخلاط سودا وی مفید بود صداع و شقیقه را
ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد
کردن سودمند بود و اگر ورق وی با اندک زیت ضماد کنند
بر گزندگی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین و خطمی
جهت سرفه گرم سودمند بود و خاصه چون با آب گرم لعاب
وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق وی در ضماد ذات الجنب

دریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون باب بپزند مفاصل و
اعصاب صلب نرم گرداند و ورق وی با اندک زیت ضماد
کنند بر گزندگی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش همچنین و خطمی
جهت سرفه [illegible] سودمند بود خاصه چون باب گرم لعاب وی
بگیرند صاحب منهاج گوید یکمثقال از وی قولنج را نافع بود و چون
بیاشامند مولف گوید بیخ خطمی کوهی جهت نقرس و گرم ضماد
کردن با گلاب بغایت نافع بود و جهت سرفه صفراوی لعاب
مفید بود و با نبات سفوف ساختن با گلاب گرم خوردن
و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح آن عسل است و صاحب
تقویم گوید مضرست بمعده و احشا و مصلح آن عصاره زرشک است
و بدل آن خبازی و گویند بدل آن خطمی سفید نیلوفرست
خطر گفته شود خطاف بپارسی پرستوک خوانند طبیعت دماغ
وی و خاکستر وی روفس گوید سرد و خشکست اختیار زبان
دارد و مصلح آن عود هندی و قرنفل بود و بقول رید و سی گوید
چون بگیرند بچه نخستین پرستوک وقتی که ماه در افزونی

بود



بود و شکم وی بشکافند دو سنگ پاره در شکم وی بود و رنگ
مختلف از هر رنگی چون در پوست گوساله بندند یا گوسفند گویی
پیش از آنکه خاک بروی نشیند بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن
وی صرع از وی زایل شود و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید
اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کشند باصره را قوت دهد
و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل و
سرکه بسرشند و کسی که جرب داشته باشند یا دانها بر اعضا در حمام
طلا کنند و بنشینند تا بعرق فرود آید بعد از آن آب بزند بغایت
نافع بود و اگر عکو کنند و خشک کنند و روز دوم از وی بیاشامند
خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند در
ابتدای نزول آب بغایت نافع بود و چون بروغن زنبق سحق
کنند و بر ناف زن مالند نزدیک نفاس سودمند بود و این
زهر آورده که چون بگیرند سر دو پرستک نزدیک ماده و با آتش
بسوزانند و در شراب اندازند هر کس بخورد مست شود و
خون و رحم چون بخورد زن دهند چنانکه ندانند شهوت و رز ...

کرد و شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی
ببرد و مجربست و ارسطاطالیس در منافع اعضای حیوانات
گوید زهرهٔ وی چون بدان سعوط کنند موی سر و ریش که
سفید گردیده باشند سیاه گرداند و دندان نیز هم سیاه
پس چون بسعوط کردن دهن را از شیر تازه کنند تا دندان سیاه
نکند سرگین وی چون بزهرهٔ گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند
لی هنگام سفید نشود خفاش و طواط خوانند بپارسی شب پره
گویند و شیر ازوی موش کور شریف گوید چون بگیرند و بر زهار
کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی کند و چون
در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود
خاصه چون چند نوبت مکرر کنند و گویند چون بپزند و مرق آن بیاشامند
شکم را نافع بود براند و در دو رگ اسود دهد و خاکستر وی
روشنی چشم زیاده کند و ابن زهر در خواص آورده که چون سر وی
در ظرفی مسین یا آهنین با روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و صاف
کنند و روغن بر دارند بر نقرس مالیدن و فالج قدیم و رعشه و

ورم



سود دماغ

ورم گردا حشا و بر وی بغایت نافع بود و اگر زنی دشوار
زاید زهرهٔ وی در فرج زن مالند در حال بزاید مجربست
اگر دماغ وی در کف پای مالند با وی انگیز و گر باب بجوشانند
تا مهرا شود و بر سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ وی
در آب زن کنند و در آن نشینند صاحب فالج را بغایت
سودمند بود وی چون بسوزند و سحق کنند و در چشم کشند سفیدی
زیاده که در چشم کشند زایل کند و سرگین وی جهت طلا آن
برقوبا نافع است و دماغ وی با آب پیاز در چشم کشیدن
سودمند بود جهت نزول آب و اگر سر وی در زیر جامهٔ خواب
پنهان کنند همین عمل کند و اگر کسی بخواب نرود و خواب بر وی
شوریده گردد و اگر دل وی چنین کنند همین عمل کند اگر سر وی
الفت
در برج کبوتران پنهان کنند هر چند کبوتر بود از آنجا نرود و
و اگر در سوراخ موشان کذارند از آنجا بگریزند خطاف
بپارسی پید گویند و خطاف بلخی بهر المحبت و گفته شد و خطاف
نوعی از عصافیر است و ضع وی از ورق بیرون آید و

بهترین بید آن بود که در کنار چشمها رسته باشد طبیعت وی
سرد و خشک ثمر وی و ورق وی هر دو قابض باشند بی
آنکه بگیرند و ورق وی تجفیف بود و خاکستر وی در غایت تجفیف
بود در بستن خون چون بر وی ضماد کنند تر کرده و
صمغ وی جلا دهنده بود خاکستر وی با سرکه بر ثالیل و علم
ضماد کردن نافع بود و ورم پستان و ریشها و علت جرات
که در ورم گرم بود و شری و آبله چون با آب ان در حمام
بشویند بغایت نافع بود جهت باد که از گوش گشاده شود
در روانه باشد و ثمر وی بر ضربی که بر حدقه زده باشند
نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن کند و صمغ وی جهت ضعف
بصر سود دهند بود و آب وی جهت شده جگر نافع بود و در قان
و مقدار مستعمل از آب وی بیست درم بود و اسحق گوید
مضرت بر سهیف و مصلح وی گلاب بود خل بپارسی
سرکه گویند و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد
و سردی وی غالب بود از گرمی بهترین وی خمری بود

وطبیعت

سگ دیوانه اما سرکه مضر بود بعصب و اوی فراج و بسیار خوردن
وی بصر را ضعیف گرداند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان
خوردن وی کنند باستسقا انجامد و چون آب و قند ممزوج
کنند مضرت وی کمتر بود صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن
بادام و قند بود خل العنصل بپارسی سرکه عنصل خوانند سودمند
بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو و چون بدان مضمضه کنند بن
دندان محکم گرداند و گند دهن زایل کند خاصه چون هر بامداد
بناشتا دو درم از وی بیاشامند و چون در گوش چکانند
گرانی گوش را نافع بود خاصه ریش کم در وی بود و چون بناشتا
بیاشامند چشم را روشن کند و دندان را محکم گرداند و آواز صافی
کند و درد معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معدهٔ وی هضم
نشود و مصروع را و کسی که مره سودا وی بر وی غلبه کرده باشد
سودمند بود و درد معده و سنگ گرده و مثانه بریزاند و
اختناق رحم و صلابت سپرز و درد ورکین را بغایت نافع بود
و لون را صافی کند خاصه در زمان نقاهت و درد سر و

عنصل
حر

عصب را زایل کند و از دو و ورم ابتدا تا میت و ورم هر روز قدری
می افزاید صفت اکثر آن است که عنصل سفید پاک و بکارد چوبین
پاره کند و در ریسمان کتان کشند و چهل روز در سایه بیاویزد
و بعد از آن یک من از آن در شش من سرکه انگوری اندازند
و شصت روز در آفتاب بنهند از اول سرطان تا آخر اسد
و اگر ضرورت بود در سرکه بجوشانند در دیگی سنگین تا عنصل
وی محرا شود و فرو کرند و صاف کنند و بعضی یک من عنصل در
بازده من سرکه یا شانزده من کنند و در آفتاب نهند و بعضی
یکهفته در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب بود قوت
وی غالب بود و خاصیت وی زیاده خلال سیابت
بلغت وادی القرن و بلغت اهل شام سدی خوانند و وی
سبز بود در اندرون طلعه و وی صالح تر از بلح بود و آنچه رسیده
بود مسهل و آنچه نارسیده بود ممسک بود خلد جانورست
پوست موش کور خوانند انگشت گرگ کو بزرگ و آن جانوریست
کور در شیب زمین باشد و گویند گزیدست و بیخ نباتات

وانجار

وانجار خورد و در شیب پیاز و گندنا بیشتر بود و بطلب
بوی پیاز و گندنا بیشتر باشند و بدین سبب از سوراخ بیرون
آید وی را بگیرند وی از جمله سموم قتاله بود و این زهر در خواص
آورده که خونی در گوش وی بود چون بر خنازیر طلا کنند
بغایت نافع بود و اگر سر وی بسوزانند و با قلقطار سحق کنند
و کسی را که بینی گنده بود در بینی وی دمند گندی برطرف شود
کسی که تب ربع دارد چون بر وی بندند شفا یابد و مهره استخوان
دماغ وی چون بروغن گل بکمد ازند و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند
شفا یابد و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون بمالند زایل کند
خلر جلبان خوانند و حرفی گویند و آن حبیست زرد یک تیز
و دریزد و نواحی کرمان و کوهبان و ولایت لرستان بسیار
خورند و نان پزند و همچنان تنها مانند عدس و باقلا پزند
و خورند در بهار چون تر بود همچنان نا پخته خورند اما دوا از او
و نزد این قوم گرد خوانند و بشیرازی منو و طبیعت آن سرد و
خشک است غذا اندک دهد و خونی بد از وی حاصل شود و مولد

سودا بود و اعصاب را مضر بود و نافع بود چون طبیخ وی بعسل
بیاشامند خلطهای بد از امعا براند و حیض بسته را بگشاید و
محلل و ملین و فضول سینه بود و اگر کاو بخورد مانند گرسنه
در منفعت فربهی و نوعی از وی هست که او وی بزرگتر بود و
آن بخته نشاید خورد و ویرا البسیله خوانند و این نوع تری بود
و چون زنان بخورند شیرشان زیاده شود خمر بتازی الخمر بود و
راح و مدام و مل و صهبا و طلا و عقار و قهوه و قرقف و رحیق
و نبید خوانند بپارسی شراب گویند و بتازی سیکی خوانند بهترین
آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن زرد بود و خوشبوی بود
بی آنکه ادویه بوی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنگی و از آ
ریحانی نیز گویند طبیعت وی گرم و خشک است در درجه دوم و آنکه
سیاه بود غلیظ بود و دشوار هضم شود ولیکن گوشت زیاده کند
و آنکه سفید بود و رقیق غذا کمتر دهد و بخار وی از دماغ زودتر
بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط
بود میان سیاه و سفید قوت وی میانه بود در هر دو حالت

اما انکه

اما آنکه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم را نرم آرد
مثانه و گرده را موافق بود اما آنکه در وی قبضی بود ادرار بول
زیاده کند و مصدع و مسکر و آنکه عفص بود شکم ببندد و درد
موافقت اسهال غذا زیاده بود و قطع سیلان مواد کند
و آنکه لین بود مضرت وی با اعصاب کمتر بود و ادرار بول
کمتر کند و آنکه کهن بود مضرت با اعصاب بیشتر دهد و خوش
لذیذ طعم بود ولیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بول
براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورند و بهترین آن بود که کهنه
شد در اول بود و مستی بجه و تشنگی ساکن گرداند و بول براند و
طبع نرم دارد و اگر افراط کنند در وی مضر عقل بود و سبب
ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته و حرکت ... آورد
و تب تیز آورد و اگر ناشتا خورند بعد از رنجوری و کارهای
سخت خناق آورد و التهاب و اوجاع و مداوای وی
بفصد باقی بود و اگر خواهند که مستی کمتر کند و تب شور با تخم
کرفس تنقل کنند و غذا آنکه ...

راجح کند

ونیلوفر بویند و اگر محرور مزاج بود تنقل با انار کنند و سیب مزه
به و کاهو و جمار و طلع و غذا بعد از شراب خوردن آش
غوره و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی
بشراب اترج یا ریباس کنند **خمیر** زای و خشکی وی بقدر تلخی
بود در قلت و کثرت تازهٔ وی گرم بود در دوم و کهنهٔ وی
گرم خشک بود در سیوم و در وی قوت متضاده بود که مرکب
از سرد و گرم سردی وی جهت حموضت بود و گرمی وی جهت
عفونت و گرمی و طبیعی از جهت نمک دارد و در وی قوت جلا
بود و جذب مادهٔ بلغمی از عمق بدن بظاهر ان و محلل بود و منضج
ورمها بود و خاصه دمامیل چون با نمک بیامیزند و اگر ضماد کنند
بر وجعی یا ورمی که در شیب پای بود نافع است و چون معقد کرده بود
در آب خوابانند و بعد از دو ساعت صاف کنند و دانگی طباشیر
و طوجی زعفران و دو دانگی قند در مقدار سی درم از ان آب حل
کرده بیاشامند تسکین خمار کند و تشنگی بنشاند و چون در آب حل
[illegible]



بسبب تلخی وی که زیاده است تخفیف در وی زیاده بود و صمغ
وی چون سحق کنند و با وی بیامیزند و در خرقه پیچند بعد از [illegible]
زن بخود برگیرد حیض براند و اگر نبات وی [illegible] با بیخ [illegible]
عسل بسرشند و قرص سازند چون بآب بگدازند و [illegible]
بیامیزند و بر بهق مالند سودمند بود و صمغ وی موی [illegible]
که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند چون تر بود و
در وی زند رطوبتی که بدان چسبیده شود در بر موی زیاده
چشم بود زایل کند و بیخ و صمغ وی چون با شراب بیاشامند زهر
افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب حلو بیاشامند [illegible]
بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند
و در چشم کشند باد سبل که در چشم بود زایل کند اگر دو درم
از وی با خمر بیاشامند شکم ببندد و یا بر گزندگی افعی طلا کنند
نافع بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند
و لیف وی در موی چشم همان عمل کند **خندروس** حالا آن را
گویند و آن را خیطهٔ رومی خوانند بپارسی کاکل گویند و طبیعت آن

آن گرم و تر بود و لزج و غذای گندم بود و کمتر اما غذایی نیکو بود
و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت ببندد و معده را نیکو بود و
چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی
حقنه کنند نافع بود جهت قرحهٔ امعا خشخاش بری را ق خوانند و بزبان
بربری تیقلیس و ورق وی مانند برگ سروی گل سفید بود و بیخ
وی دراز بود و گرد شکل بطریقه بیخ نیلوفر و حریف بود و گفته
شد در اصل الخشخاش و طبیعت ان گرم و خشک است و گویند سرد و تر و بیخ وی
گویند چون بیاشامند بول و حیض براند چون دو درم از وی با شراب
بیاشامند نافع بود جهت درد پهلوها و سرفه و بیخ وی خون [illegible]
و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند بعد از آنکه
بصوف پاره مواضع ان مالیده شود و اگر مجوف کنند و روغن
زیت در وی کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاقی که از سرما
بود بمالند نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل و اگر آن روغن
در گوش چکانند درد گوش و گرانی وی ببرد و اگر ورق وی
و گل و بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند سودمند بود

ورق نیلوفر بید

خاصه چون



خاصه چون بشراب بیامیزند و اگر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند
و بر دملها و ریشهای پلید و ورم پستان و ورم خصیه ضماد
کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند سودمند بود جهت
ورمهای گرم در ابتدای ضماد کردن و اگر آب وی بگیرند
در گوش مخالف بچکانند درد دندان زایل کند بر بهق
سفید در آفتاب بخرقه پاره بمالند نیک و آن بیخ طلا کنند
بغایت سودمند بود و اگر ثمر وی و گل وی با شراب
بیاشامند بغایت نافع بود جهت گزندگان و شکم براند
و بیخ وی چون بر قوبا طلا کنند زایل کند با عسل و بر شکم
مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی چون تر بود و بپزند
و با سرکه و زیت بخورند یرقان را نافع بود و استسقا را
نیز نافع بود و بسیار وی حرارت آورد و مصلح وی آب تمر
هندی بود یا غوره خفا بشیرازی خروک تش کن خوانند
و اگر در گوش چکانند در حال درد ساکن کند و همچنین
اگر حل کنند و در خواص ابن زهر آورده که خفنی را چون

خنفا چه در

در شیب گل کند مرده شود و چون بار در شیب سرگین کنند
زنده شود و اگر سر خشف در برج کبوتر نهند میان کبوتران
اجتماع بسیار کنند شریف گوید موی خود وی باره کنند و میل بدان
فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و
تاریکی زایل و اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان
ادمان کنند کری که نو بود زایل کند و چون با زیت بزنند بقوام
بیاید با روغن در بواسیر مالند قطع کند و اگر خشف را نیم کوفته
بر موضع گزندگی عقرب بندند درد زایل کند خولنجان بهترین
وی آن بود که سرخ رنگ بود و سطبر و کم گره و آن بیخ نبات
که باز از وی آشیانه سازد در لب دریا در وقت بچه کردن
و آن را در خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد و در چین
یونان آب بر آمده است کس آنجا نیابد الا در خانه باز
آن را بگیرند و بشویند و پاره پاره برند و از خمر دوا آن
خوانند و بزرگ را غات خوانند طبیعت وی گرم است و خشک
در درجه دوم یا در سیوم معده را نیکو بود و درد قولنج

کرده‌اند

زایل



زایل کند و درد گرده را نافع بود باه را زیاده کند و
بوی دهان را خوش کند و در هاضمه بیفزاید و عرق النسا را سود دهد
و بول ببیند و چون از سردی گرده و مثانه بود و صرع و صداع را
که از سردی بود و سرطان و خنازیر و درد زهار و دردهای بلغمی
مزاج و سوداوی بدن را نافع بود و بادها بشکند و رطوبت معده را سود
نشف کند و تحریک منی کند و اگر قدری در دهان گیرند نعوظ
آورد و صاحب جامع گوید بگیرد م از وی چون سحق کنند و بر سر [illegible]
نره گاو افشانند و با شتاب بنشانند در قوت باه نهایت
سودمند بود و از خواص وی آنست که در هر دیگی یا کاسه که بود
در آن مگس ننشیند و جهت معده سرد و جگر سرد نافع بود و قوت
اعضای باطنه دهد و گویند مضرت بدل و مصلح وی کتیرا بود
چیزهای چرب و صاحب تقویم گوید مضرت بجای آن [illegible] سینه و
مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه و قرنفل و یحیی بن
عمران گوید بدل وی دارچینی و گویند قرنفل بود خرنوب [illegible] شفتالو
خوانند بهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود

کنند

هضم شود وان را آلو خوانند و از معده زود بگذرد و آنچه صلب بود و
استخوان بر گوشت چسبیده بود غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت
وی سرد و ترست در آخر درجهٔ دوم و گویند آخر درجهٔ اول ملین
بود و در وی قبضی بود و آنچه پخته بود ملین بود و معده را نیکو بود
و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی زیاده بود
آنچه خشک بود بجوشانند و طبیخ آن بیاشامند قطع سیلان فضول
از معده و شکم بکند اما خشک وی دیر هضم شود و آنچه تر بود و رسیده
اشتهای طعام باز دید کند و گرم خشک مزاج را باه زیاده کند
و تبهای محرقه را سود دهد و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و
فساد وی چون فساد زردالو شود و لذیذتر از وی باشند اما غذای
وی غلیظتر از وی بود و رطوبت وی زود متعفن شود و مولد
بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل مربی خورند یا
عسل یا شراب ریحانی و اگر ورق وی یا بهار وی بکوبند و آب
وی بیاشامند حب القرع و کرمها بکشد خیار رقند خوانند بشیرازی
خیار بالنگ و صاحب منهاج گوید لطیفتر از خیار زه بود

طبیعت



طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود جهت تبهای
محرقه و بول براند تشنگی بنشاند مبرد جگرهای محرور بود و آب
وی چون بگیرند سی مثقال یا چهل مثقال یا ده مثقال شکر سلیمانی
بیاشامند مسهل حرار صفرا بود و از خوردن وی خلطی بد متولد شود
و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی آب
وی بود و موافق معده و جگر گرم بود و غافقی گوید آب وی
لطیفتر از آب خیار زه بود اما جرم خیار زه دیر هضم شود و بغایت
سرد بود خوردن وی تشنگی آورد و درد معده و خاصره آورد
مصلح وی عسل یا مویز یا جوارش که نانخواه و کندر در وی بود
اما آنچه بسیر که بپزند بغایت سرد و حرارت بنشاند اگر در معده دیر
بماند اولی آنکه بعد از طعامهای غلیظ بخورند مانند آش ماست
و آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفیداج خورند و پوست
وی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن بیاشامد دشخوار
زادن بروی آسان گردد خیار شنبر بپارسی و بهندی خیار چنبر
خوانند و وی هندی و کابلی و مصری بود و بهترین وی هندی بود

که سبز بود و سیاه رنگ رسیده و فلوس وی براق بود و
پوست وی رقیق بود و بهتر آن بود که در زمان که خواهند استعمال کردن
از قلم بیرون آورند و استعمال کنند طبیعت وی معتدل بود
در حرارت و برودت و گویند گرمست و گویند سردست محلل و
ملین بود جهت ورمهای گرم نافع بود که در خشک بود خاصه در
حلق چون بدان غرغره کنند و طلا کردن بر نقریس و ورمهای
صلب مفاصل را با زیت بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود
و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب بیاشامند مسهل بلغم و
رطوبت بود و یرقان و درد جگر گرم را بغایت نافع بود خاصه
چون با آب گوشت اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیه بود
تا بحدی که زن آبستن بخورد هیچ زیان نرسد بلکه مصلح وی بود و
زادن بروی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند
و سینه و قولنج بگشاید شربتی از فلوس وی از پنج درم تا پانزده
درم بود و اسهال وی بقوت جاذبه بود و گویند بعضی وجه دیگر بسبب
امعای وی ضعیف بود و اولی آن بود که پیش از استعمال

بروغن



بروغن بادام چرب سازند یا بر سر شربت ریزند و اسحق گوید مضرتست به
سفل و مصلح وی آب عناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود به
معده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است و بدل وی
صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین و سه وزن آن مویز منقی
دانه و قد اکثر بد خیری از انواع است یکنوع خیری سیاهست و از او
خیری خطای گویند و یکنوع بنفش است و آن را خیری بردینی خوانند
هفت رنگ خوانند و یکنوع سرخ و آن خیر امی است و آن رنگی بود
و کفته شده و یکنوع زرد است و بهترین آن زرد بود که بپارسی
خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل آن را عصفره خوانند
طبیعت وی گرم بود و گویند گرم خشک بود در اول و گویند در
دوم و بوییدن گل وی محلل بادهای غلیظ بود و سردی دماغ و
رطوبت از او نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت وی زیاده
بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد چون در آن
نشینند بچه مرده از مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند مفید بچه بود
بسبب حرارت که در ویست و قوت تخم وی و گل وی یکسان بود و

[illegible]

اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند و باد معده و امعا را
نافع بود و مراق را سود مند بود و اگر با عسل بخورد در کیرد بچه زنده
بکشد و بچه مرده بیرون آورد اما بیخ وی در قوت مانند ایشان بود
لیک غلیظتر بود و زمین نزدیک بود و بیر انحناک کرده بر سپرز
سخت شده ضماد کنند نافع بود و بکدازند و طبیخ وی اسپرکه دندان
را سود دهد جهت بادی که در سر بود و بغیر از نوع زرد و سرخ که
منفعت آن گفته شد که در طب مستعملست و منفعت آن بسیار است
اما در انواع دیگر خیری چندان منفعتی که مشهور بود نیست که آن یاد
کنیم مگر کسی بتجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید بوییدن
وی مصدع بود و مصلح آن روغن گل و سرکه بود خیروج خیار است
بپارسی خرو گویند و قدیم الملک نیز خوانند و گفته شد خیربوا اصل بوا
خوانند و هل بوا گویند بهترین آن تازه و فربه بود و تیز بوی رازی
گوید در قوت مانند مینقل بود و لطیفتر از قاقله بزرگست و
طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم معده و جگر سرد را سود مند
بود و بجهت معده نیکوتر از قاقله بود و فم بشوید و غذا را هضم کند

واین



وابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند و اشتهای
طعام باز دید کند و نافع بود جهت وجعهای سرد خاصه در
دماغ و قوت سر بدهد و ارپیاسیوش گوید جهت بهق که
در همه بدن بود بغایت سود مند بود چون بخورند و از وی
بخور کنند و بیخ و تخم وی بهم ریزه کوفته و بخته با عسل سرشته
و طلا کنند و گویند مضر بود با حشای محروری و مصلح آن
تخم خرفه و سکنجبین بود و ویرا بهندی الاچی گویند باب
الدال دارچ و کوحب الرسنت و گفته شد دارچ اروج
داغ فرو رنگ نیز گویند بشیرازی الجلک خوانند و از کوه گیلویه
که ولایت فارسست خیزد و در هیچ موضع دیگر نبود طبیعت وی
گرمست و معتدل در تری و خشکی منی بیفزاید و شهوت جماع بر
انگیزد دادی حبیست مانند جو باریکتر و درازتر و طعم تلخ بود
طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و گویند سردست و بوحنیفا
گوید گرمست در اول و خشکست در دوم بهترین وی سرخ رنگ
بود و کوهی و خوشبوی تازه و وی قابض بود و خمیده خرما را

ازرش نگاه دارد و ملین صلابات بود و شکم ببندد و معده را
بغایت سود دهد و استرخاء آن و چون در طبیخ وی نشینند و اگر
دو درم از وی بکوبند و بزیت چرب کنند و سفوف سازند بواسیر
را بغایت نافع بود و دفع زهرها بکند و اگر در طبیخ وی نشینند مقعده
و رحم را که بیرون آید بجای خود برد و صحت یابد و اگر بعسل سرشته
لعوق کنند کرمهای بزرگ و کوچک را بکشد و بسیار خوردن وی
کشنده بود و مداوای وی بقی و اسهال و شیر تازه و چیزهای چرب
صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و دوار و مصلح آن
خمیره بنفشه بود و با هلیله بقشر پرورده و بدل وی در تحلیل صلابات وزن
چهار دانگ وزن آن بادام و نیم وزن آن اهلیل است
نشاید که اهلیل استعمال کند داذی رومی هو فاذیقون است و گفته
شود داذ شیشعان قندول خوانند و بزبان بربری ازودی و
بلفظی دیگر اسقلابوس و از درختی سبز خارناک است و در بوی
وی حرافتی و در گل وی حدتی و در چوب وی عفوصتی بود
و بعضی گویند بیخ سنبل هندیست و گویند چوب سنبل رومیست

واین خلافت

واین خلافت و آنچه محقق است وی مانند خرفو بود شکل اما
بستبری خلی از وی ستبر بود و سرخ تر بود مانند خون تیره و آن
آن بود که گران وزن بود و آنچه برخی زند و چون پوستش باز کنی
لون خون بود خوشبوی و ستبر بود و در طعم وی اندک تلخی باشد
و نوعی از داذ شیشعان بود که املس باشد و تابان بغایت تلخ بود
و سفید رنگ و بوی نداشته باشد و طبیعت وی گرمست در
اول و خشک در دوم و گویند سرد است محلل ریاح بود و مصلح
عفونت و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون طبیخ وی بیاشامند
و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع زایل و ریشها بد
که در دهن باشد و نیز از آنکه دارد و استرخاء عصب را بغایت
نافع بود و اگر در او و فرزجه کنند بچه بکشد و عسر البول را
سودمند بود و جهت نفخ معده و چون سحق کنند و روغن چرب
برسرشند و در گوش نهند کرم گوش بکشد و چون سحق کنند و در
بسرشند و بر دندان نهند درد ساکن کند و جالینوس گوید عفونات
و نزلات و وسواس بود داوی وی را نافع بود و معده را پاک کند

و اسحق گوید مضرست بجگر و اصلاح وی بدو قو کند و صاحب
تقویم گوید مجفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا
بود و بدل وی دیقوریدس گوید در سودمندی استرخای
بوزن ان اسارون و چهار دانگ ان زراوند و نیم وزن
ان ذرونج بود و شابور گوید بدل وی کره نکهت دار فلفل
جالینوس گوید بهار فلفل سفیدست و گویند درخت وی
غیر درخت فلفلست بتحقیق بهترین وی آنست که سبز بود
و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و گویند
خشکست در دوم و گویند ترست در اول محلل بود مر فضلهای
سرد زایل کند و چون در میان جگر بر زبان کنند تاریکی چشم و
شبکوری زایل کند و هضم طعام بکند و قوت معده بدهد و
باه را زیاده کند و قایمقام زنجبیل بود و جهت گزندگی جانوران
خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس گوید معده را
پاک کند از رطوبات لزج و سده سپرز و جگر بگشاید و
دیقوریدوس گوید عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود.

دفلس



و دفولس گوید قوت پشت بدهد و شهوت زیاده کند و اندرو
ماخس گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزندگی افعی
و صرع را نیز مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر
بود بسر و صداع آورد صاحب منهاج گوید مصلح وی صندل و
گلاب و بدل ان بوزن ان فلفل و گویند بوزن ان زنجبیل بازرنباد
دارچینی بهترین وی سیلانی بود خوشبوی و سرخ رنگ و تیز طعم
که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
و گویند در روغنی گرم بود و دارچینی در غایت لطافت بود
و مصلح عفونت بود و رنگ مرا سودمند بود و خوردن وی و کحل
کردن وی تاریکی چشم زایل کرداند و مفرح قلب بود و در وی
تریاقیت هست چون با مصطکی بپزند و آب آن بیاشامند فواق را
زایل کند و نفوظ تمام آورد و هضم طعام بکند و درد معده که از سردی
بود زایل کند و بادها بشکند و غشی را نافع بود و سینه را پاک
گرداند و سده جگر بگشاید و قوت معده بدهد و استسقا را سودمند
بود و درد رحم را با زرده تخم مرغ سودمند بود و زهر گزندگان را نافع

بود و بر گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و چون
سحق کنند و با سرکه رقیق با طلا کنند سود دهد و چون با عسل بر کلف
بمالند زایل کند و سرفه کهن را نافع بود و درد گرده و عسر البول را
نافع بود و اولی ان بود که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند
و در سایه خشک کرده قوت وی پانزده سال باند و بقراط
گوید قوت انسان از انگاه دارد چندانکه حیات باشد و ذهن را
تیز کند جالینوس گوید معده و دماغ را پاک گرداند و نسیان را
ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن کند و حیض براند و بر
گردش را نافع بود و مثانه را قوت دهد و سمه تهارا نافع بود و
فولس گوید لقوه را نافع بود و استرخاء عضله و روفس گوید
یرقان را نافع بود و صرع و وجعهای سرد و مقدار مستعمل از وی
یکدرم بود و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی انارون بود و
گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی خمیر بنفشه بود و بدل ان هم وزن
ان پوست سلیخه و نیم وزن ان کبابه یا ابهل یا زرنب و گویند
و گویند بدل آن هم وزن ان خولنجان بود و نیم وزن ان ابهل بود

استعمال کنند

دروغن

١٠١

ودروغن دارچینی عرشه را بغایت نافع بود و بتی افوس خوانند
وان چیست بشکل بزرشک و دانه مورد و عطاران شیراز
مو برنج علی خوانند چون بشکنند علی الزنج بغایت چسبنده باشد
در اندرون وی بهترین وی تازه و املس بود که لون اندرون
وی کراثی بود و لون بیرون سیاهی که بسرخی زند و طبیعت وی
گرم خشک بود در سوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی
بود غیر نضج اسحق گوید گرم و تر بود محلل و ملین و چون با زرنیخ بر
ناخن تباه شده نهند قلع کند و بر ورمهای سرد و بر شری بلغمی
ضماد کردن نافع بود و چون با زرنیخ و موم خلط کنند اجزای متساوی و
بر ورم بن گوش نهند مجموع و ر حمار را نافع بود و اگر با کندر با مغز
و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره بر سپرز نهند بگدازاند
و عرق النسا و نقرس را نافع بود و چون نیم درم از وی استعمال
کنند جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند فولس گوید محلل اخلاط
فاسد بود که در رگها جمع شده باشد اما مضر بود بقلب و از
خوردن وی قراقر در شکم پیدا شود و مغص آورد و دوا از وی

ان بود که به آب و عسل قی کند و حقنه کند و سکنجبین بیاشامند و گویند که
مصلح وی بالنگو و گاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا
بود در تحلیل ورمهای صلب چهار دانگ وزن ان جوز سرو و
نیم وزن ان ابهل و دبس بپارسی دوشاب خرمایی گویند و بهترین
وی بصری بود که از اسپیلان خوانند و آن اتش نادیده باشد
وانچه از رطب فارسی گیرند دوشاب خوانند و طبیعت ان گرم
تر بود و کلف زایل کند چون با قسط و نمک بدان بمالند طبع را نرم
دارد و غذا او بد لیکن خلطی غلیظ و خونی منکر از وی متولد شود و
مصلح آن بادام و خشخاش بود و بعد از انکه سکنجبین تازه یا مغز
کاهو خورند دجاج بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی گویند و گفته
شود طبیعت وی معتدل بود در گرمی و تری دماغ را زیاده کند و عقل
را بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از
حجب دماغ روانه بود بکند و آواز صاف کند و گزندگی جانوران
را نافع بود و چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران
نهند و زنان زمان بول کنند نجاست سود مند بود و منع سیلان

نم کند

١٥٢

نم کند و مرغ غذای ناقهان بود و نشاید که ادمان خوردن وی
کنند خداوندان ریاضت و کروا و لی آن بود که از تناول کو
منجح بخورد و دماغ وی منی زیاده کند و قوت دماغ را بیفزاید و در [illegible]
چون مرغ جوان فربه با سکه بپزند چندانکه پخته شود و کسی راکه شربه خناق
بود دلی خون چون بخورد زایل کند و اگر مرغ بخشکه انه فربه کنند و ده
روز بعد از ان بکشند و پیه وی بیرون آورند و مجذوم در اعضای خود بمالد
سود مند بود و اگر کسی که مالیخولیا و سودایی داشته باشد طلا کند [illegible]
فایده دهد خاصه چون سه نوبت بپای طلا کنند و چون مرق مرغ [illegible]
دار بیاشامد کسی که لون وی زرد بود و سبب ان معلوم نشود هفت
روز و در هر روز یک مرغ با نان جواری بخورد لون وی بصحت باز گردد و
غایت نافع بود دج روش گویند فاضلترین مرغ ترکی بود و بعد از
ان بحر و روستای لس حجل و دراج و تیهو و شفنین و فرخ الحمام و دو [illegible]
دیر اضیت و طبیعت ان گرم و خشکست دخنه بپارسی ارزن گویند
و بیشتر ازی الم وان نوعی از جاورس بود طبیعت ان سرد و خشکست
در دوم و گویند در سیوم گرمست شکم ببندد و بول بیاید و غذا اند [illegible]

اگر بشیر تازه بپزند خشکی وی کمتر شود و غذا بسیار دهد لیکن بدیر هضم شود و سده کند
مصلح وی قند بود و سویق وی قطع اسهال کند و اسحق گوید مضرت بشش و
مصلح وی مصطکی بود و شاپور گوید بدل ان برنجسف دخان بهاری
دود گویند مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندکی لعقیت ناری
بود و بقوت ترین دخانها دخان قطران بود پس زفت پس میعه
و بعد از ان کندر و دخان کندر در ادویها جهت منع موی زیاده که در
چشم میروید و دخان بطم سود مند بود جهت رطوبت که در چشم بود و
انکه ریمد بود و دخان عود وی گرم بود و قطع سبل کند و روشنائی چشم
بیفزاید دراج گوشت وی معتدل بود فاضلتر و لطیفتر و خشکتر از گوشت
تیهو بود و حرارت کمتر کند منی زیاده کند و شکم ببندد و دماغ و فهم
زیاده کند و مصلح ان ناقهان بود و دراج را بشیرازی کبک خوانند
دردی الخمر بهترین وی دردی شراب کهن بود طبیعت وی گرم و خشکست
محلل اورام بود و کلف و نمش را زایل کند و اثرهایی که مانند عدسی
بود در روی پیدا شود چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز روی را
بدان بشویند روی را پاک گرداند و جلا دهد دردی الخل دردی سرکه

چون خشک



چون خشک کنند و بسوزانند مانند زبد البحر باید در دیگ کوارین بپوشند
و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد و بشکند
مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن و مسخن و مجفف بود و گوشت
زیاده که در ریشها بود بخورد و با زرانیج برص و سفیدی ناخن
زایل کند و چون با روغن مصطکی یا اتیج بیامیزند و در ... بچه
چشم زایل کند و انچه نسوخته بود با بوره و تازه بر شکم و معده ضماد کنند
محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد
کنند بر نشیب شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم پستان
ضماد کردن نافع بود و اگر بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و
مسکن ورمها گرم بود دروئج صاحب منهاج گوید دو نوعست
پارسی و رومی و بهترین ان رومی بود از انکه دروئج عقربی خوانند
از بهر انکه بشکل عقرب بود و صاحب منهاج گوید در کوهستان
شام و اندلس بسیار بود طبیعت وی گرم و خشکست در دوم
بادها را بشکند و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و درد
رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان که از سردی بود زایل

کنند و باد غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف کرداند و تحلیل
دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با الخیر ضماد کردن و همچنان خوردن
نافع بود و تقویت دل دهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود
و مقوی دل و اولی ان بود که با شراب سیب ممزوج کنند
تا تحونت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند
بغایت نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان که
از سردی بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود
لطیف کرداند و تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب ضماد کردن سود دهد
و این زهر در خواص آورده که چون قطعهٔ از وی در اندرون
خانه بیاویزند طاعون در انجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریسمانی
بوی بندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند
وی را نگاه دارد و از همه آفت محفوظ باشد و اگر ولادت زن دشوار بود
آسان کند و زود بزاید و اگر بیاویزند بر وی و سرقوی که ریسمانی
بسته باشد و بن وی سوراخ کرده باشند بدر از وی ایمن باشد
از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این از خواص

وتغفیق

تغفیق اندلسی گوید مسخن دل و جگر و معده بود و هضم طعام بکند و
سود مند بود و جهت مالیخولیا معاینی بتحلیل نفخ و تلطیف غلظ
اخلاط و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و اسحق گوید دو درم
هم او گوید مضر بود بسپر و مصلح آن رازیانج و قند بود و دراز گوید
بدل وی در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود و بوزن آن زرنباد
دو دانگ وزن آن قرنفل و شابور گوید بدل وی عاقرقرحا
بود و گویند بدل وی دو وزن آن سورنجان بود و در قنوان
از جملهٔ مخدرات بود و نبات وی به درخت زیتون ماند لیکن
از یک گز کوتاهتر بود و ورق وی برنگ ورق زیتون بود
اما دراز تر بود و تنگ و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود
تخم وی بمقدار گرسنه کوچک بود و بغایت صلب و لون وی مختلف
بود و بیخ وی بدراز یک گز بود و بستبری انگشت و در کوهها
روید در طبیعت مانند بزر البنج و لفاح و خشخاش سیاه بود و
مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود و غثیان بیخ و خفقان
و مغص آورد و اسهال خونین و خشکی کشنده و مثبت بود از جهت

١٠٤

روز تا هفت روز و مداوای آنکس که آن خورده باشد قی کنند
تا معده را پاک کند و تمام معالجه که در خوردن بزر البنج گفته شد
دردار شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه خوانند و بشیرازی
اسفیدار و بسمرقندی گل گزم و در صعید بان گنجشک و در اندلس شجرة
النسم و در بخارا الامکر و غرب نوعی از وی است و صفت غرب گفته
شود اما ورق دردار در وی قبضی بود و جلاء و پوست وی قابض
و سردتر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته
نطول کنند سود دهد و پوست سیتبر وی چون یک مثقال آب سرد
بیاشامند یا بشراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند
و با سرکه بر جرب رطب نهند مالند سود مند بود و پوست وی چون
بر جراحات بپیچند بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه بسرشند و
بر برص طلا کنند زایل کند و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزد و
رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند و در گوش چکانند نیم گرم
ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند
تاریکی چشم زایل کند و رطوبت ثمر وی چون در روی مالند جلا بدهد

در صعید زبان گنجشک

تمام

١٠٨

تمام دهد و سپیچ گویند و ورق وی سرد خشک بود در درجه اول
دردار بطارس و دمطارس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود یا خرنوب بلوط
اما چیز نیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده باشد مانند خرنوب
کوچکتر بود و در وی حلاوت بود با اندک تیزی و تلخی عفص بود
و قابض و معفن و در غایت حرارت بود چون بکوبند و با بیخ
همچنان ضماد کنند موی را بسترد و فالج و لقوه را سود مند بود
دستنبویه بلغت اهل شام تمام خوانند بپارسی دستنبویه است
و آن نوعی از بطیخ کوچک است بوییدن وی و ادمان نمودن دماغ را
گرم کند و سده بگر وی بگشاید و بادی که در وی بود بشکند و قوت
او بطی الهضم بود و بوییدن وی سود مند بود و اگر خشک کنند و در وی
را ابدان بشویند پاک گرداند و جلا دهد دفلی خرزهره و آن دو
نوع بود بری و نهری و هر دو نوع را اسم الحمار خوانند بپارسی
خرزهره و بشیرازی خرزهره و بهترین وی سبز رنگ و دقاق
بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی
صلب بود و طبیعت وی گرم خشک است در سیوم و گویند خشکی او

در دوم بود و گویند در اول و بغایت محلل بود و خاصیت وی آنست که
اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند قتل براغیث و ارضه بکند و وی محلل بود و
~~وخاصیت وی آنست که اگر طبیخ وی در خانه و مانند مرهم~~ برورمهای
صلب نهند بکداز اند و تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جرب
و حکه طلا کنند سودمند بود و چون با شراب و سداب بجوشانند
سودمند بود جهت گزندگی جانوران زهردار و مقدار مستعمل از وی
نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فقاح وی و ورق وی سم حیوانات
وانچه ضعیف بود و از حیوانات مثل زنبور و مگس اگر دفلی را در آب
خیسانند و از ان آب ایشان را دهند کشنده بود و اندکی از وی
کرب آورد و باد در شکم آورد و آبی که دفلی در وی رسته
باشد بد بود و فقاح وی بغایت منفی بود و ورق وی چون
با آب و روغن بجاند بعد از ان ثمن رطلی موم سفید بر آن
روغن نهند مانند مرهم و ان مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت
نافع بود اگر ورق وی خشک کنند و بر ریشها افشانند خشک گرداند
و دی [illegible] را ریش کنند و حوالی آن و مداوای کسی که دفلی خورده

باشند

ورمهای صلب بود و حکه و جرب
و در [illegible] و ورمهای [illegible]
[illegible]

۱۲۶

باشند باشیاهای چرب و لعاب بذر قطونا و روغن گل و کثیرا و تمر
هندی و انجیر و عسل و قند و حلاوها و جلاب و رب عنب
یعنی دوشاب انگوری اضافه چیزهای چرب کنند و لبلاب
بپارسی حنا گویند و بشیرازی حنا ریوست وی وجوز وی بغایت
خشک بود و در درجه اول سرد بود و چوب وی سردتر بود
ورق وی چون تر بود و با شراب بپزند بر چشم ضماد کنند آب
رفتن چشم باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در ان بود
باشند سود دهد و اگر نیک بکوبند و بر ورمهای تر افشانند خشک
گرداند و سوختگی آتش را سود دارد و پوست وی چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند نافع بود جهت درد دندان و سوختگی
آتش و پوست وی جهت ریش نافع بود و طبیخ وی در درد چشم را
نافع بود و خاکستر وی ریشهای چرکین زایل کند و ثمر وی چون تر
بود و با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون
با سپیده ریسو خکی آتش نهند نافع بود و غبار که بر ورق و ثمر
وی نشسته باشد بغایت مضر بود و بحواس و بشش و آواز بد

که شیر تازه از پی آن بخورند و صاحب تقویم گوید مصلح آن با قرفه
دارچینی و چون وی را با پیه بر گزندگی جانوران ضماد کنند نافع
بود و پوست وی چون بسوزانند جلایی تمام دهد و با بهق و برص
را شفا دهد و چون ورق و ثمر وی بخور کنند در خانه خفاش بگریزد
و لبوب نوعی از سوسن بریست و آن معروفست بسیف الغراب
و بدان سبب این اسم بوی نهاده اند که ورق آن مانند سیف و
بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوچکتر بود و
ساق وی مقدار یک گز بود و گل وی سرخ رنگ بود و بیخ وی
کوچک بود و زیر یکدیگر آنکه در شیب بود لاغر بود و بالایین فربه
و در وی قوت جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن
بیخ را فوج خوانند و زنان بغداد جهت فربهی استعمال کنند
و جهت جلای روی چون بدان بشویند بغایت لون نیکو
کردانند و در بغداد بسیار بود و ارزان بها و بیخ بالایی وی
چون زن بخورد کیرد حیض براند و چون با شراب بیاشامند شهوت
جماع برانگیزد و بیخ زیری وی چون زنان بیاشامند شهوت قطع

ایشان بکنند و زهر گوید چون بیخ وی در شراب خیسانند و
صاحب بواسیر هر روز مقدار یک رطل از آن شراب بیاشامد
بواسیر خشک کند و بیخ وی هر روز مقدار یک درم با ماء العسل بیاشامد
همین عمل کند و لیک ثمر گلست چون گل بریزد از آن ثمر حاصل
شود مانند تخم سرکل رنگ دارد و چون پخته شود در طعم وی سرشیخی
بود و در شام موف الریک خوانند و لیک صاحب منهاج
گوید مانند سمور بود در همه حالتی و بالس گوید گرمی وی کمتر
از سمور بود و نخونت وی معتدل بود از بهر آنکه طبیعت وی
گرم زیست از حیوانات دیگر و شکل وی برابر ماهی بزرگست
سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد
و از اخزیر البحر خوانند و در جرون خوک ماهی خوانند و گوشت
وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در حنظل که تخم وی بیرون
کرده باشند و در آن بجوشند و در گوش چکانند درد گوش
شده و نوبه زایل شود و گوشت وی سرد و غلیظ بود و
دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت خوک

آبی بود و در غلظ و در هضم تولید سودا و کیموس بد دو و ندان
وی چون بر کودک آویزند نترسد چون بیه وی بخورند درد مفاصل را
سود دهد دماغ بهترین مغزها مغز مرغها بود خصوصا کوهی و
بهترین مغز مواشی بره و گوساله بود و شیخ الرئیس گوید مصلح
کسی که زهر خورده باشد یا گزنده وی را گزیده باشد مغز بود و بقراط گوید
مجموع مغزها سرد و تر بود و خونی سرد لزج و خلطی غلیظ از وی متولد
شود و بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند و مرطب امعاء گرده
بود و باه را زیاده کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود
زود دیر منهضم شدن و در معده مالیده شود و قی آورد و شکم
نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگذرد و لذیذتر
رسیده بود مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی
و سرکه بود دماغ الدیک و الدجاج مغز خروس و مرغ چون
بخورند گزندگی مار و دو را نافع بود و چون بپرشند بکرد و بیاب
و مقدار با قلایی بخورند خون رفتن بینی باز دارد و خاصه دماغ
مرغ خاصه آن خون که از حجب دماغ بیرون آید دماغ البعیر مغز

اشتر چون خشک کند و با سرکه بیاشامند صرع را سود دهد دماغ الوطواط
مغز نبط و درم مقعد را سود مند بود و دماغ ابن عرس مغز راسو
چون خشک کند و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت مفید بود
دماغ الخیل مغز اسب محرق و معفن بود دماغ الخفاش مغز
شب پره با عسل چون در چشم کشند در ابتدای نزول آب
نافع بود و خاکستران روشنائی چشم بفزاید و مغز وی تازه
بر کف پای مالند باه را برانگیزد دم الاخوین شیافی خوانند
وایدع و دم التین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان
گویند و بعربی قاطر م خوانند و مولف گوید ان شیره درخت
چکیده و خشک و تر ابی بهترین آن چکیده بود صافی که قطعات
چوب در وی نبود طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود
وی در دوم بود و مسیح گوید سردی وی در سیوم بود و بعضی گویند
گرمست در اول و خشکیست در دوم منفعت وی آنست که قوت
معده و جگر بدهد و شقاق مقعد و سحج امعاء را بغایت
مفید بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع که باشد چون

نیم درم ازوی بر روی زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند شکم
ببندد و سحج را نافع بود و درد اروهای چشم قوت چشم بدهد
و جراحتهای تازه را سودمند بود و روغنش گویند ریشها و
دملها و دانهار را نافع بود چون بران افشانند جالینوس گوید
کوفته بر جراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن بریاند و بیخش
را بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا کثیرا و بدل وی در تقلیل
کاهو بود و گویند خصی الحمار و مولف گوید صمغ بقم بود و از
جزیره سقوطری خیزد و آنچه چکیده بود و آن دو نوع دیگر از
هندوستان خیزد از مواضع دیگر دم خون کرم و زبود
و گفته شود دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند چون به
بهق و کلف نافع بود چون گرم بران طلا کنند و منفعت او دایم
گرم بود در بردی و چون با آتش بریان کنند جهت قرحه
امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن کند چون با شراب
بیاشامند سموم را نافع بود دم الایل خون گوسفند
کوهی و گاو کوهی بود چون بریان کنند سودمند بود جهت



سمها که ریکان کرده باشند و دوسنطاریا بود و دم
و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشند دم ابن عرس
خون راسو چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل کند دم السلحفات
خون سنگ پشت آنچه بری بود چون با شراب بیاشامند
صرع را سود دهد دم الانسان خون آدم چون وقتی که حجامت
کنند بگیرند و با آرد و غلیر بسرشند و با بدان تر و عسل طلا کنند
بر بهر ریش که در اعضا باشد خاصه در ساق و در پیها که آب
ازوی روانه باشد بصلاح آورد دم القراد بپارسی خون
کنه گویند چون در میان شراب کنند مستی آورد دم البقر
خون گاو ماده چون بر جراحت ریزند خون ببندد دم الحلم
خون قراد دشت که گفته شد منع موی زیاده که در چشم باشد
بکند وقتی که بکنند بر موضع ان طلا کنند وی اقوی بود و از
خون ضفدع در منع رستن موی دم الحمام و الورشان و
الشفنین و الدراج خون کبوتر و خون ورشان که بپارسی کناد
گویند خون شفنین که بپارسی بوتیمار گویند و خون مرغ خانگی

بهترین آن بود که از حیوانی سلیم گیرند آن بود که در ورمها فواید کند
بسبب سعطه با روغن گل نافع بود بجهت جراحات چشم در چشم
چکانند سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و خون
فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود بکند دم الثور
خون گاو چون تر بود از جمله سموم بود و از خوردن وی
عسر النفس و وجع حلق و مری و سرخی زبان و غشیان بحث و
کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن و خناق کند
و که از آورد مداوای وی بجهت و اسهال کند وقتی در آبها خطر
ناک بود که خناق آورد و بعد از حقنه مسهل ادویها که نافع بود
جهت فسردگی خون مانند پنج الجدان و بوره و حلتیت و شیر خار
جوب الخیر در سرکه و صمد و خاکستر سرو و تخم کرنب و عصاره
عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از دبر وی مانند خون
چیزی بیرون آید اولی آن بود که بر شکم و معده وی اردجو
با ماء العسل ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع خون وزغ که
بشیرازی کربک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد بود و سبز

۱۱۰

منع موی رستن بکند و موی زیاده که در چشم باشند چون بکشند
و بر موضع آن طلا کنند نروید خاصه که خون ضفدع سبز کوچک
چون بسوزانند و خاکستر آن اگر در بینی دمند خون رفتن باز دارد و علی
بن العباس مجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان برویاند و غیر او
گویند که ضفدع و خون وی چون بر دندان نهند بیفکند و این
مجربست دم الحرباء خون آفتاب پرست که نوعی از عضایه است
منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکشند و بر موضع آن
طلا کنند دم الخفاش چون بر پستان طلا کنند بر حال خود نگاه
دارد و نگذارد که بزرگ گردد دم الحایض گویند مسکن وجع
نقرس بود بر وی چکانند و چون زن بخود برگیرد منع آبستنی کند
دم الکلب خون سگ دیوانه سودمند بود جهت
گزندگی وی و سم سهام ارمنیه و گویند بچه بیرون آورد و منع موی
زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس گوید در وقت آنکه
خون خرس خون گرم بر ورمها نهند زود پخته کند و ابن زهر در
خواص آورده که خون وی چون ~~دیوانه~~ در چشم کنند بگذارد آنکه

موی زیاده برکنده باشند دیگر زوید و تریف گوید خون
وی چون بیاشامند نافع بود دم الورل و الحردون خون ایشان
چون در چشم کشند قوت باصره بدهد و ایشان نوعی از عظایه اند
صفت حردون گفته شد و ورل گفته شود دم البومه خون بوم سود
مند بود جهت ربو و همچنین حرق وی و گوشت وی دم التیس
خون بز نر بود که بشیرازی دکه خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی
گیرند در وقتی که انگور رنگ خواهد گرفت و دیگ سنگین بیاویزند
و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند و آخر را نیز و از میانه بگیرند
و بگذارند تا سرد شود بعد از آن قرصها سازند و رها کنند تا خشک
شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نهند که نم بود و چون خواهند
که استعمال کنند جهت سنگ گرده و مثانه سه درم از وی با کاسه
شراب شیرین حل کنند و بیاشامند یا در آب کرفس کوهی در دو
که وجع ساکن بود و عجایب این از جمله مجربات است و چون زنبور
بر ورمهای گرم طلا کنند نفع دهد دم التیس خون بز چون با
عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود و چون بریان کنند سود

مند بود جهت سم سهام ارضیه چون با شراب بیاشامند دم
الحمل گویند سود مند بود و بخاصیت صرع را دم الفاره خون
موش چون بر ثالیل و مسامیه طلا کنند قطع کند دم الخنزیر خون خوک
گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی
بود بطعم و قطعا فرق نتوان کردن کسی که آدم خوار بود دم الدیک
والدجاج خون خروس و مرغ سود مند بود جهت خونی که
از غشاء دماغ روانه شود دم الحمار خون خر منع رعاف
که از حجب دماغ آید بکند دم الخرفان خون حرفان چون
بیاشامند صرع را نافع بود دم الثعبان دم الاخوین گفته
شد دم البقر خوانند بپارسی شوره گویند و طبیعت وی گرم و
خشک بود و بقوت تمام بود بلکه اقوی بود از وی چون
سحق کنند و با سرکه بر هر جا که بدن طلا کنند زایل کند و چون سحق
کنند و بر موی غلیظ نهند رقیق گرداند و نرم و از وی ابیاری شوره
گویند دند بشیرازی باتو گویند و آن خروع حلبت و حب
خطایی خوانند و حب السلاطین نیز گویند و آن سه نوعست

چینی و هندی و سنجری چینی بمقدار فستقی باشد و سنجری
مقدار انجیری بود و میل بسرخی زند و نقطه سیاه بران بود
و هندی از چینی کوچکتر باشد و از سنجری زردتر و مغز آن
میل بزردی دارد و بعضی گویند حب الملوک و ندرست و
این خطاست و خلاف حب الملوک ماهودانه است و
گفته‌اند طبیعت وی گرم و خشک است در چهارم و بهترین وی چینی
بود و پس سنجری باشد پس هندی شربتی از وی یک حب و نیم بود
تا دو حب و گویند از دو دانگ تا نیم دانگ رطوبات
و سودا و بلغم و آنچه در مفاصل بود بر آند و نشاید که در تبهای
گرم بسیار استعمال کنند الا در سردسیر و طبیعتهای سرد و مصلح
وی آن بود که پوست از وی باز کنند بکار دارند و لب نزدیک
وی نبرند که اگر لب بپوست وی رسد سرخی لب زایل
کند و سفیدی مانند برص پیدا شود و مغز دریابد گیرند و دور اندازند و
وی چیزی مانند زبان گنجشک بود از آن بیندازند که مهلکست
و با قدری نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کثیرا در آنجا

گل بره باشد

بکوبند و اگر خواهند که با ادویه مسهله ممزوج کنند باید با
عصاره غافث و عصاره افسنتین و مانند آن که همان
مزاج داشته باشد و باید وند و در ترکیبی که افیون و فرفیون باشد
استعمال کنند و با شیرخشت و سکنجبین خورند هم شاید و وی
بود جهت مره سودا و بلغم و مسهل اخلاط خام بود و درد مفاصل را
تحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد و نگذارد که زود سفید
شود و عیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد و باید که بعد از آن
شیر تازه خورند و غذا با گوشت و آب سیب و غوره و قدری
نبید بر آن افشانند و اگر ماهی خورند شاید و اگر حلوایی سازند
از برنج و جو مغز روغن گل نافع بود و دوسر زن خوانند و آن
حشیشتیست که در میان گندم روید و بشیرازی تخم کرکاس خوانند
طبیعت آن گرمست در اول و خشک در دوم و گویند سرد است
و وی ملین در مها بود که در ابتدا انبات صلب بود و برداء الثعلب
ضماد کنند سود دهد چون با آرد بر غرب ضماد کنند سودمند بود
و غرب ناسوری بود که نزدیک چشم پیدا شود در کنج او دو درم

از وی مسهل گرم بود و وی مضر بود بتابستین مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سپید بود
و عصاره که از حشیش وی گیرند باید که با آرد آمیزند و بعد از ان
استعمال کنند دوقو تخم جرجیر بیت و بیخ آن نیز مستعمل است و بیابی وی را
خرس گیاه خوانند و کذر کیله نیز گویند و خرس بغایت وی را دوست دارد
و کذر کیله نیز گویند دوقو تخم کرفس تریت و خلافت یونانی دوقس
خوانند و دوقس نوعی از انست و بشیرازی بعدران گویند و صفت
ان در قوقالس گفته شود دوقو قوغبا دوقو تری دوداغا
نیز گویند و بهترین دوقو تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن گرمست
در سیوم و خشکست در دوم منفس را ساکن کرده اند بول و حیض براند
و ریح اطفال را نافع بود مقدار شربتی یکدرم بود و مفتح سده بود
و فضلهای بلغم غلیظ از سینه پاک گرداند و سرفه که از سبب آن
بود زایل کند گزندگی عقرب را نافع بود و چون بزنند و آب آن
بیاشامند یا بر موضع گزندگی بزنند و روفس گوید قوت معده
بدهد و هضم طعام کند و منی زیاده کند و جالینوس گوید شهوت
باه انگیزد و نعوظ قوی آورد و استرخاء مفاصل را نافع بود



و سنگ مثانه بریزاند و فولس گوید گرمهار جب القرع را بکشد
چون با شیح ارمنی یا ترمس بیاشامند دو وزن آن دیقوریدس گوید
مهیج شهوت جماع بود و با بلوط و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه
و شهوت جماع ببرد مصلح ان مصطکی بود دود القز و گفته شود
دود الحریر بپارسی کرم ابریشم گویند و چون بگیرند و خشک کنند
و سحق کنند و نه درم از وی بر جبوی کنند که از آرد گندم بود و
بیاشامند چند روز زیبایی لون روی را بغایت نیکو گرداند
و بدن را فربه کند و اگر کمی از وی خشک کرده در خرقه ارغوانی
بندند و بر محموم آویزند بغایت سودمند بود دود الشجر الصنوبر کرم
درخت صنوبر در قوت مانند ذراریح بود و در عمل همان می کند
و ان سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضعی که فصد کنند گوشت را
تباه کند و اگر بر ورمی و دملی که محتاج شکافتن بود بنهند بشکافد
دهنج سنگی سبز است بپارسی دهانه گویند و آن دو نوعست کرمانی
و فرنگی و بهترین ان فرنگی و سبزترین بود و امتحان ان چنان کنند
که وی را بسایند و بر روی آینه کنند و بگذارند تا خشک شود اگر

آینه رنگ برآورد تلخ بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک است از طبیعت
نزدیک بتوتیا بود و سود دهد بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته
و توتیای هندی از هر یک مساوی کوفته و بیخته بگیرند مانند سرمه در چشم
کشند و وی از جمله سموم است و اگر حل کنند و کسی که زهر بخورد باشد
سم مهلک بود و اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند درد ساکن
کند و اگر کی کنند و قدری با سرکه بگدازند و بر قوبا که از جرب بود
بود زایل کند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود سود دهد
دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع
شعری یمانی از آهن ساخته اند زیر هر برگ آن نقش کنند چنانکه تا
جایگاه که روغنست برسد و ترنج بنیاد کنند و روانه گردد و گویند
به پنبه حاصل میکنند و گویند شیشها ساخته اند که هر یک بخمین
از آن بگیرد در شیب رگ که نقش کرده اند می آویزند بهترین وی
آن بود که تازه باشد و بوی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که
چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر اثر نماند
مغشوش بود و اگر بر شیر چکانند شیر ببندد و اگر در آب چکانند



و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر ابریشم چکانند و ابریشم را
بسوزانند و خاکستر آن در آب اندازند در بن آب نشیند و
آنرا شیر بلسان و صمغ بلسان خوانند و بحقیقت آن روغن نیست
بلکه صمغیست و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون
بوده و از اعین الشمس خوانند و بلسان از معجز عیسی علیه السلام
و تخم آن نیز روغن است و آنرا حب البلسان خوانند و گفته
شد و صفت عود گفته شود و حب البلسان بقوت تر از عود آن
بود و امتحان آن بکنند با باجوال دوز کنند و مولف گوید این
دو امتحان معتبر نیست که به روغن مغشوش و کنند تا د سوزن از
میشود و غش آن به روغن صنوبر بیشتر میکنند و روغن مصطکی
روغن حنا و تخم گداخته کنند و بر آتش جهت آنکه چون کندا
بدان جرب کنند و بآتش دارند بر افروزد و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم لطافت وی
و عود زیاده بود در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود
روشنایی چشم بیفزاید و سردی رحم را سود دهد چون زن بخورد

[illegible]

برگیرد با موم و روغن گل بجه را و ازشیه جبیند از دو چون بیاشامند
بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم کند مثل
خانق النمر و افیون و کسی که قطر خورده باشد و گزندگی جانوران
چون دو دانگ از وی با آب که ناخواه در وی جوشانیده باشند
بیاشامند بغایت سودمند بود و سنگ گرده بریزاند و در فهم های
بلغمی را نافع بود مولف گوید حبت رعنه غرمن بغایت نافع
بود و مجرب و بدل ان بوزن ان دهن دادی یا نیم وزن آن
روغن نارگل و دو دانگ و نیم ان زیت کهن و گویند بدل روغن
رازقی است و نیم وزن آن آب کافور و ابن ماسویه گوید
بدل ان یکوزن و نیم ان زیت خالص بود و گویند حب
اللبان چون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن
بود و گویند بدل ان روغن گاولیت که در وی مرزنجوش باشند
دیودار دیبدار گویند و معنی دیودار درخت الجن است و آن نوعی
از ابهلت باشد و از اصنوبر هندی گویند و عیدان
مانند عیدان زرنباد بود و شیر دیودار لبن وی بود و گرم

[illegible]



[illegible]

و تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه
یبوست وی در دوم بود و استرخای عصب و فالج و لقوه را نافع
بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و طبیعت ببندد و در طبخ وی
نشستن استرخای مقعد را نافع بود دیودار نیز گویند دیقوس
دیقو و جلس گویند و دیر جالس هم خوانند و ان سه نوع است
یکنوع معدنی بود که در جزیره قبرس از جاهی بیرون می آورند و ان
نوعی از طین است لیکن بصلابت سنگ بود و چون با آفتاب خشک کنند
و نوعی دیگر مصنوع است که از مس میگیرند چون نحاس که بگدازند
و آب بروی ریزند چون از بوته بیرون آورند و در شیب ان
و نوع سیوم و قشیاست که می سوزانند مانند گلس و لون
وی مانند نقره بود جالینوس گوید طعم وی و قوت وی
مرکب بود و قبض زیاده از حرارت بود و بغایت مجفف
بود و سودمند بود جهت ریش که در دهن بود و چون تنها وی را
استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته بود جهت خناق سود
مند بود و گوشتهای زیاده بخورد و در ریشهای بد که در بون بود

[illegible]

جون با صمغ البطم بیامیزند یا در موم روغن کنند و استعمال کنند بالملاح
آورد و جون با سرکه سحق کنند و بر حلقه طلا کنند زایل کند و جون
سحق کنند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم کرداند دیک
خروس کوید خصیه وی زود هضم شود و کوشت وی کرم تر بود
و بقراط کوید ورق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه
جون با شبت و بفلفل در پای زنند و صاحب منهاج کوید با شبت
تنها بپزند تا دانکی آب بماند و آن مرق بیاشامند و مرق خروس
پیر ربو را سود مند بود و جون بسفایج و شبت اضافه کنند قولنج
را سود مند بود و با خشکدانه مسهل بلغم بود و جون با جیزهای قابض
بپزند بیج را نافع بود و جون با شیر بپزند قرحه مثانه را نافع بود
و جون بشکافند بعد از آنکه کشته باشند و کویند جون زنده بود
بر کزندکی مار و افعی نهند بغایت نافع بود و پوستی که در اندرون
سنکدان وی بود و آن پوست تنک بود که می اندازند اگر
خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند درد معده را
بغایت نافع بود و مولف کوید با نبات قندی سحق کنند



وسفوف سازند همین عمل کند دیناقوس از جنس الکلک کویند و
جرامقد نیز کویند و مشط الراعی نیز کویند و آن نوعی از خار
بشیرازی ویراطوسک خوانند و ساق وی دراز بود و خار
وی مانند ورق خس است و معنی دیناقوس عطشان بود و
جون خشک کردد لون او سپید کردد و جون بشکافند در میان
وی کرمهای کوچک بود و طبیعت وی و بیخ وی خشک بود
در دوم بیخ وی اگر بجوشانند و بکوبند تا قوام مرهم شود و بر مقعد
ضماد کنند شقاق را زایل کند و اگر بر ناسور نهند سود دارد و کل
وی خواه خشک و خواه تر بکوبند تر بود و جون بکوبند و در خرقه پاک
کنند و سر خرقه را ببندند و در میان شیر نهند و بمالند بعینها که گفته شد
و سه بار دیا بیاشامند سپرز را نافع بود و جون بجوشانند
و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر خوب سائیده ضماد کنند بر
موضع که قطع خواهند کرد منع حس بکند دیک بر دیک برازی
مرک موش علی خوانند و مولف کوید آن زرنیخ مصعد است
و کسی که از آن خورده باشد مداوای آن در صفت زرنیخ گفته شد

شود و هر ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاده بخورد و گوشت برآرد قطع کند و
بوی گند ان ببرد وی از جمله سموماتست باب الذال ذاقی الاسکندرانی
معنی آن یونانی غار الاسکندرانی بود دیسقوریدوس گوید ورق آن از ورق
مورد بزرگتر بود و زمتر و بغایت و ثمر وی در میان ورق بود بمقدار
نخودی و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد تری بود
لیکن بزرگتر و خوشبوی بود چون بیخ وی بگیرند مقدار شش درم
و با طلا بیاشامند سود مند بود جهت دشخوار زادن و چکیدن
کمیز و جهت کسی که بجای کمیز خون از وی آید جالینوس گوید طبیعت
وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و تجربه است با انکه
حیض و بول براند ذاماقسطاذاقی معنی ان عارض الارض بود
دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون
وی سبز بود و قضبان وی یک گز بود و ثمر وی گرد بود و
سرخ رنگ پیوسته بورق ورق وی چون نیک بکوبند و
ضماد کنند صداع را ساکن گردانند و التهاب معده چون با
شراب بیاشامند مغص را ساکن گردانند و عصارهٔ وی چون

باشراب



با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون زن بفرزجه کند و بخود
برگیرد همین فعل کند و جالینوس گوید قوت وی مانند قوت
ذاقی الاسکندرانی بود و عبدالله بن صالح گوید فرق میان
ذاقی الاسکندرانی و ذاماقسطاذاقی آنست که ورق ذاقی الاسکندرانی
پهن و با قضبان بود و ذاماقسطاذاقی ورق وی کوچکتر و از قضبان
جدا بود و باقی همه مانند یکدیگرند ذاقتوریدس یونانی یعنی مانند
غار خاصه ورق وی و انچه محقق است نوعی از مازریون است
که ورق آن پهن بود و مازریون گویند و بربری ادادا گویند و
گفته شود و استعمال کردن وی بد بود ذیل جلد سلحفات
دشتی بود و گویند بحری بود چون بسوزانند و خاکستر وی
با سفیدهٔ تخم مرغ بسرشند و بر شقاق کعبین و انگشتان نهند سود مند
بود و جهت شقاقی که زنان را نزدیک حیض آمدن پیدا شود
بغایت نافع بود ذباب ابن زهر گوید مگس الوان بود
و هر حیوانی را مگس معین بود و اصل آن کرمی بود و مگس
آدمی از سرگین حاصل شود و اصل ایشان کرمی کوچک بود که

از بدنهای ایشان بیرون می آید از هر حیوانی که باشد و آن زنبور
مگس شود و زنبور و هم او گوید چون بگیرند مگسی بزرگ و سر وی بکنند و اندر
شیره که در وی باشد خشک کنند خشکی سخت زایل کند و اگر مگس بگیرند
با زرده تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که گوشت برنج در
اندرون وی چسبیده باشد و بیونانی کرامیس خوانند در رساله ... بود
دیسقوریدوس گوید بر گزندگی عقرب و زنبور و نحل چون مالند سخت
چند نوبت بر موضع گزندگی بغایت نافع بود و این بخاصیت و
اگر در ابیوز نهند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند
موی بر رویاند و خاکستر وی سرد و خشک بود ذراریح حیوانیست
از مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ
رنگ و نقطه سیاه بر ان و ان سم قاتلست مولف گوید
در حوالی همدان و کره و کرمان و ان نواحی بسیار باشند و
هر یک بمقدار زنبوری بزرگ و بر نبات شیر گشته باشند
و غذای او شیرم بود و بی عدد باشند در ان صحراها و چون خواهند
که استعمال کنند در کوزه کنند و سر ان بکتان پاره بگیرند و او نیز

بر سر دیگ

١١٨

بر سر دیگی که سرکه دران جوشد نهند تا بخار سرکه بایشان رسد و
خفه شان بگیرند و بعد ازان استعمال کنند و بهترین وی ذهبی رنگ بود
و طبیعت وی بغایت گرم و خشک بود در دوم چون بر ثالیل طلا کنند
قلع کند و اگر در موم و روغن کنند برص ناخن زایل کند و ناخن تازه بنشاند
ببندد از و در برص و بهق با سرکه طلا کردن نافع بود و با خردل الحق کرده
طلا کنند موی بر رویاند و ورم سرطانی بگدازاند چون با زیت بزنند
تا غلیظ شود و بر ان طلا کنند وی مجرب و قوبا طلا کردن نافع بود
و اندکی از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت وی کند مدر بول
بود و گویند اگر در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر
گزندگی عقرب بوی حل کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یکهفته
در آفتاب نهند و بعد از ان قطره در گوش چکانند درد زایل کند
و کری ببرد و روغن وی محلل ورمهای بلغمی صلب بود و هر کس که
یک ذراریح بخورد کشنده بود و علامت وی آن بود و ورم قضیب
و ذهره و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول جهند و بعد از ان
خون و گوشت پاره بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و

اسهال بچی و غثیان و اختلال عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت
برخاستن و غشی و تاریکی چشم و طعم دهان مانند طعم قطران یا نفت و
سه طبوخ ازوی قرحهٔ مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود انکه سنگ مثانه خرد
بریزاند و اگر خواهند که در مداوای استعمال کنند یک طبوخ از ادویه
که مصلح وی بود مانند کثیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد قی و
حقنه و شیر تازه آشامیدن و لعاب و روغن بادام شیرین
و حلاب و مرقهای شیرین چرب و تخم خیار رشت کنند و صاحب
تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی گویند
طینوشت و گویند کرم درخت صنوبر ذرنت جاورست شیرازی
ذرنت خوانند و آن دو نوعست سفید و سیاه بهترین آن سفید
فربه بود و طبیعت آن سرد و خشکست و مجفف قطع اسهال کند و اگر
استعمال کنند مانند ضماد مرد کردانند و جفاف پیدا کند ذرق الطا
طیف بپارسی سرگین پرستوک خوانند چون در چشم کنند
سفیدی که در چشم بود زایل کند ذفری نوعی از سدیهست و بوی
بد دارد و گل وی زرد خوش رنگ بود چون بکوبند ورق

آن بیاشامند



آن بیاشامند جهت درد دندان و تب ربع و درد جگر سود
مند بود ذنب الخیل نباتیست که در خندقها و گورها روید و
قضبان وی مجوف بود و بسرخی مایل بود و صلب بود و پیرگره و
نزدیک گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر و اطراف وی
بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و طبیعت وی
سرد بود در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم
و قابض بود خصوص عصارهٔ وی مجفف بود و بغیر لذع و قطع
خون رفتن بکند و جراحتهای عظیم چون بروی ضماد کنند باصلاح آورد
اگرچه عصب بود و فتق را نافع بود و قرحه امعا و مجموع انواع
شکم رفتن را چون با آب بیاشامند سود مند بود و عصارهٔ وی
رعاف را نافع بود و بیخ وی و حشیش وی سرفه و عسر البول را
نافع بود و ورم معده و جگر و استسقا را بغایت سودمند بود
و نوعی از لحیت التیس است و بسیار استعمال کردن مرخی الحقا
مصلح وی خمیرهٔ بنفشه بود ذهب بپارسی دلب ذرکوند و
طبیعت وی معتدل بود و لطیف بود و نافع بود جهت درد دل و

خفقان و تقویت آن و در ادویهٔ داء الثعلب طلا کردن نافع بود
و سحالهٔ وی در دهن گرفتن گنده دهنی زایل کند و در چشم کشیدن قوت باصره
بدهد و روشنایی بیفزاید و اگر میلی از وی بسازند و در چشم کشند عجایب
فایده مند بود و سحالهٔ وی آنچه سوهان زده باشند در ادویه کنند
جهت دفع سودا بغایت مفید بود و محلول وی لطیفتر بود و اقوی کار
از سحاله و صاحب منهاج گوید مقدار مستعمل از وی قیراطی بود
و گویند مضر است بمثانه و مصلح آن حب الآس و شاهبلوط بود و
شربتی از وی دانگی بود و دیسقوریدوس گوید سودمند بود جهت
خون دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از غلبه
سودا باشد و خاصیت وی آنست که نافع است عظیم درد دل را
قولنج گوید بدن را فربه کند و سرگردش را نافع بود و جذام را بغایت
سودمند بود چون سحالهٔ وی در ضمادات استعمال کنند و عرق
النسا و نقرس و قولنج را نافع بود چون با ادویه بیامیزند مثل
بسفایج و کمادریوس و سودمند بود جهت دردهای سودایی و تقویت
اعضای اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر زه گوش را

بوزن



بوزن زرین سوراخ کنند دیگر فراهم نشود و اگر پارهٔ زر در حلق
کودکی آویزند نترسد و صرع گرد وی نگردد و مجربست کسی که
در خفقان داشته باشد و جنس بیزاری خوی در دخوانند انگشترین زر در
انگشت کند درد ساکن گردد و هم در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ
زر سرخ در ده رطل زیبق اندازند عفص کند و اگر هر جنس که باشد
بکر علی در آن اندازند عفص کند ذیب یعنی یاری گرگ گویند بروی
چون در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد و البته
و دماغ وی چون بگدازند با آب سداب و روغن زیت جهت لا
مالند نافع بود جهت علت ظاهر و باطن که در بدن باشند از بودن
و اگر چشم وی بر گردن بندند نترسد و اگر زر گی دفن کنند نزدیک
دهی هیچ گرگ نزدیک آن ده نگردد و اگر سرگین وی را در
پوست بزی کنند که پارهٔ از وی خورده باشد و بر جاصره صاحب
قولنج بندند بر ریسمانی که از پشم گوسفند بود که بعضی از وی گرگ
خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض پشم غوج در پوست
ایل بندند و از زران وی بیاویزند همین عمل کند و اگر انبوبی کو

از نقره بسازند و انبوب را نبیرازی مسره خوانند و باید که دو گوش
داشته باشد و مقدار با قلابی در وی کنند و صاحب وجع از خود
بیاویزد نافع بود و مجرب بسیار امتحان کرده چون سرگین خشک وی
سحق کنند و در انبوبی کنند و بر حلق صاحب خناق باشند که
سبب آن رطوبتی بود نافع بود و ابن زهر در خواص آورده که
گرگ خاک نخورد و گیاه نخورد الا وقتی که رنجور شود و همچنین سگ و
همه حیوانات قضیب ایشان از عضله و اعصاب بود و بغیر از روباه
و گرگ که از استخوان و اگر ذنب وی در جایی که علف خوار
گاو بود بیاویزند مادام که آن آویخته باشد اگرچه گاو گرسنه بود
قطعا گرد آن نگردد و اگر در موضعی سرگین وی بخور کنند موشان
آنجا بگاه جمع شوند و اگر زن بر سر بول گرگ بنشیند هرگز آبستن
نشود و اگر خصیه راست وی بکوبند با زیت و پاره صوف بر آن
بیالایند و زن بخود برگیرد شهوت وی منقطع شود و اگر زهره وی
بو زن دانگی با عسل یا شراب بیاشامند تبهای کهن زایل کند و چشم
دیگی که با خود دارد منع صرع بکند و سبع سباع گزنده گرد وی

نگردد



نگردد و از راهزنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص است و
شیخ الرئیس گوید زهره وی منع تشنج و کزاز بکند و رشتهای عصب
خاصه که از سردی بود و چون سعوط کنند زلهای سخت را نافع بود
ابن زهر در خواص آورده که چون گرگ اسبی را بگزد و از وی
جدا شود آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبقت گیرد و پیه
وی داء الثعلب و داء الحیه را سود دارد چون بدان بمالند و
جاحظ گوید اگر آدمی خون آلوده بود و گرگ بوی خون بشنود قصد
وی کند که بخورد و هم او گوید اگر سر گرگ در موضعی که گوسفند بود
دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بر پوست بزی که بعضی از وی
گرگ خورده باشد بنویسند در میان زن و شوهر موافقت باشد
و پوست وی و چشمهای وی چون آدمی با خود دارد بر خصم غالب
آید و محبوب خلایق گردد باب ............ الراوند
بپارسی ریوند گویند و مولف گوید ریباس است و صاحب
منهاج گوید دو نوعست چینی و خراسانی معروف بود و راوند
الدواب و آن جهت چارپایان مستعمل باشد و چینی جهت

آدمی بهترین آن چینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران بود و چون بشکنند
اندرون وی بطریق کوهان گاو بود و از اریوند گمی گوید باید که بزرگ و سخت باشد
مانند سم اسب و باید که سوراخ در وی نبود طبیعت وی گرم است و گویند معتدل است و گویند گرم است
در سیوم و خشک است در اول و گویند گرم و خشک است در دوم و چون سحق
کنند با سرکه و بر کلف روی بمالند زایل کند و چون بیاشامند بادها را
نافع بود و ضعف معده و درد گرده و مثانه و رحم و درد جگر و منفس
و ورم سپرز و عرق و نفث دم که از سینه بود و درد بول و فتق و خوانیق
و خفقان و قرحه امعا و اسهال و تبهای دایمی و سموم گزندگی جانوران
و شربتی از وی نیم درم تا دو درم بود و گویند از دانگی تا یکی درم و اگر
با سرکه بر قوبا طلا کنند زایل کند و چون با آب ضماد کنند بر ورمهای گرم
مزمن بگدازاند جالینوس گوید نافع بود جهت درد جگر و سپرز
و سدهٔ جگر و امعا بگشاید و خاصیت وی در جگر بود و جهت آنکه
اگرچه مزمن شده باشد و ورم و صلابه آن قوت جگر زیاده از همه چیز
بدهد و اریباسیوس گوید نافع بود با سهالی که از درد معده بود و
و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند جهت فتق که در عضله

حادث



حادث شود و درد و امتداد آن نافع است و چون در میان هر دو شانه
طلا کنند خوف از دل ببرد و سفین اندلسی گوید مقوی اعضای
باطنی بود و سده بگشاید و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت
پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود دهد و سنگ
گرده و مثانه بریزاند و بغایت نافع بود جهت درد مثانه و بول
براند و انواع اسهال که از سده ماساریقی و جگر باز رطوبت
بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و چون با تخم سپند
هلیله کابلی تنقیه دماغ بکند و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی را
زایل کند اگر ایارج لوغاذیا با کهن در وی اضافه کنند فعل وی
قویتر بود و سودمند بود خواه بادی و خواه تنها لقوه و فالج را
علتهایی که از سردی دماغ بود نافع بود جهت قولنج بلغمی و در بیخ
و اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح کند و تب ربع و تب صفراوی را
نافع بود و دوفوس گوید بدن را پاک گرداند از همه جرب و تبها و درد
کرم را سودمند بود و درد جگر و سپرز و بو حنا گوید درد معده را
و درد پشت و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود

چون سحق کرده بران پاشند خاصه با انزروت و گویند مضر بود بسفل و
مصلح وی صمغ عربی بود بدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و
بوزن ان ورق گل سرخ و سنبل رازی گویند بدل آن در ضعف
جگر و معده یکوزن و نیم آن ورق گل سرخ و یک وزن ان بیخ سنبل
رازیانج بری و بوستانی بود و بوستانی را مارثون خوانند و بری
را اقومارثون بهترین بوستانی تازه بود و بری گرم و خشک است در سیوم
و بوستانی در دوم بری را بشیرازی خوللو خوانند و بستانی را
وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیوم بقراط
گوید گرم بود در دوم و خشک در اول سده بگشاید و روشنائی
چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت نزول آب در
نزدیک شود و آمدن آب و رازیانه چون بخورند شیر زیاده کند
و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با جو بپزند و اگر طبیخ وی
با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و طبیخ وی
حیض براند و بول و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند
در تبها غثیان و التهاب معده ساکن گرداند و بیخ وی چون

بکوبند



بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد
و آب رازیانه چون بنوشانند دو سه جوش و کف وی بگیرند
با عسل و سکنجبین در چشم کشند یا با سکبینج منع نزول آب کند
و روشنائی بیفزاید بیخ وی در معالجه از تخم و ورق اقوی
بود مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بری سنگ گرده و
مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و تبهای مزمن و ربع
گوید از قول فلاحه نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه بقطعا
بکوبند یا با گندم قند هر روز سفوف سازند از ابتدای آنکه آفتاب
بحمل آید تا آنکه ببرج سرطان رسد و مداومت بران نماید در تمامی
این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود والبته اگرچه بسن طبیعی برسد
و حواس وی بصحت باشند تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید
بطی الهضم بود و غذای بد دهد و سودمند بود جهت تبهای مزمن
اسحق بن عمران گوید رازیانج دباغ معده بود و تخم وی خشک
کرده سدهٔ مثانه و گرده بگشاید و بادها بشکند و درد پهلوها
و سینه که تولد آن از سده ریاحی غلیظ باشد نافع بود

ملیّن معده بود و رطوبت آن برداید دیمقراطیس گوید اگر زنان
بر تخم را زیانه چرا کنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی و مار بعد
از زمستان چون از سوراخ بیرون آیند چشم ایشان ضعیف
شده باشد چشم خود در ان مالند جهت روشنایی و قوت
ان فسبحان الذی الهمها هذا و ارشدها الیه و در ازباج محرور را
مزاج را صداع آورد و مصلح ان صندل و کافور بود و بدل ان
تخم کرفس بود اما تری وی اقوی بود و سنگ گرده بریزاند و
یرقان را شفا دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب
بر گزندگی جانوران نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کردن
سودمند بود در ازباج شامی گفته شد در حس و بر ازنجبیل شامی خوانند
و بلغت اهل اندلس جناح خوانند و کلموخ نیز گویند و ان دو نوعست
بستانی و کشته شود و یک نوع جبلی بود و ان بر شکل فیلکوش بود
و بیخ از ابتری اندر خوانند طبیعت ان گرم و خشک است در دوم و
گویند در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین ان بود که
سبز و تازه بود نافع بود جهت دردهای سرد و عرق النسا و

در د



درد مفاصل که از رطوبت بود و چون با روغن گل بپزند و بران
طلا کنند و اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ
لزج که در سینه و شش بود و ازی تمام دهد چون طبیخ وی با شربت
شامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربا کنند با شراب بجا
معده را نیکو بود و مربا چنان کنند که اول خشک کنند اندکی
و بپزند بعد از ان در آب سرد خوابانند بعد از ان در شراب بپزند
و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهت همه المها و دردها که از سردی
بود و مفرح دل بود و مقوی و غافقی گوید مقطع اخلاط و بلغم بود
و باه را برانگیزد و سودمند بود جهت اختلاج مفاصل که از رطوبت بود
ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود
مفرح دل و مقوی مثانه بود دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را
نافع بود خاصه مصری آن مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و عسر البول
و عسر النفس را سود دهد وقتی که با عسل بود و چون با شراب
بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و ماسرجویه گوید
اگر زن در شیب خود دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند و

باعسل برشند و یکمثقال بیاشامند مخن اعضای متالم بود که سبب آن
از سردی بود و منصور گوید سده جگر و سپرز بگشاید بسیار خوردن
خون را تباه کند و منی کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود لیکن
درد شقیقه بلغمی را ساکن گرداند خاصه بطول کردن مصلح وی
سرکه بود و گویند مصلح وی مصطکی و حماما بود و گویند خمیره بنفشه بود
و بدل وی ارسا بود رانیج رایجانج و ریتانج و رحینه و رشینه
نیز گویند و ان صمغ صنوبر است و ان سه نوع است یکنوع سایل بود
که منعقد نشود و یکنوع صلب بود و بعد از انکه باتش پخته باشند
و از اقافونیا گویند و بشیرازی زنگباری خوانند بهترین وی
ان بود که بزردی زند و بوی ان مانند بوی صنوبر و طبیعت ان
گرم و خشکست و عیسی گوید که گرمست در سیوم و خشکست در اول
و مجفف و محلل بود و گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود
و ریشها را با صلاح آورد و با کلنار و عروق و امثال ان بخور
در اعصاب مسخن بود و مصلح ان موم و روغن یا آب حی العالم
بود و بدل ان ملک البطم است و قنه و گویند بدل آن زفت کهن

رازق



رازقی صاحب جامع گوید رازقی سوسن سفیدست و چند قول
دیگر هم آورده است که رازقی قطنست و دیگر گوید روغن زرد
کتانست و گویند روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگر
گوید که رازقی کتانست و هم گوید روغن سفید رازقی است
مولف گوید رازقی گل زنبقست و صاحب منهاج گوید زنبق
سوسن سفیدست و صاحب جامع گوید زنبق یاسمن سفیدست و
هر دو خلافست اما اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن سفیدست
دور نباشد راس الفار سر موش گویند چون خشک کنند و
بسوزانند و بکوبند و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند
نافع بود رتینا مولف گوید ماهی کوچکیست که از طرف هرمزی
آورند و در گرمسیر ویرا ماهی اشنه خوانند و از وی ماهیابه سازند
و همچنانکه خشک میخورند طبیعت وی گرمتر از ازاربیان بود و مهیج باه
بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد مصلح وی کامه بود
رتیلا مولف گوید حیوانیست مانند عنکبوت و در یزد و ان
نواحی بسیار بود و آنرا دمله خوانند بپارسی خایه گرگ گویند

و برگ‌های خوشنه و از جمله گزندگان زهردار بود و لون وی
زرد بود و نباتی یونانی فالنجین خوانند و نافع بود در گزندگی وی
و آن نبات را اهل ریتلا گویند و دریا گفته شود رجل الجراد شیخ
الرئیس گوید بقله است که قایمقام بقلهٔ یمانی بود جهت سل و طبیخ وی نافع
بود جهت تب ربع و تنها رحوقه مطبقه و مسیح گوید زرین است و مولف
گوید بتحقیق زنبت و از اسرور گستانی خوانند گفته شود رجل الغراب
درشام رجل الزاغ و از جمله حشایش بود شکل پای کلاغ چون
بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی و فیلسی
گوید اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد بی آنکه مضرت
بوی رسد و درد پشت و ران و زانوها را بغایت نافع بود اما
اصل وی گرم بود در آخر درجهٔ اول و خشک بود در اول درجه
و شربتی از وی جهت نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه
درم باشد کوفته و بیخته و اگر در حبی که جهت مفاصل استعمال
کنند از یکدرم تا یکمثقال شاید و در مفاصل همین عمل سورنجان
میکند بی مضرت رخمه نوعی از فصل است بشیرازی قره قروط

خوانند



خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت وی سرد و خشک است در دوم
معده گرم را نیکو بود و خلطی بد از وی حاصل شود و اگر شافه از وی
بخود برگیرند شکم براند رخمه مرغیست که وی را مردار خوار گویند
و دو براخوانند بشیرازی خردر گویند زهرهٔ وی چون در گوش
مخالف چکانند با روغن بنفشه درد شقیقه مخالف ساکن کند درد و
شقیقه زایل کند و کودکان از سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند
جهت بادی که در کودکان بود و اگر زهرهٔ وی با کلاب در چشم
کنند سفیدی ببرد و اگر سرگین وی در شیب زن بخور کنند بچه
بنهد و اگر با زیت خلط کنند و در گوش چکانند گرانی ببرد
و زهرهٔ وی بر گزندگی مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع بود
شریف گوید گوشت وی چون با خردل خلط کنند و خشک
نموده بخور کنند هفت نوبت در شیب کسی که بر زبان بسته
بود گشاده گردد باذن الله تعالی و چون پری از بال راست
وی بگیرند و در میان پای زن آبستن نهند در خانه گزندگان
زهردار بگریزند و سرگین وی بر که حل کنند و کسی که جنون دارد

باشد بیاشامد هر روز سه نوبت پیاپی صحت یابد باذن
الله تعالی و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی
بود چون خشک کنند و سحق کرده با شراب بیاشامند سودمند
بود جهت کسی که سمی خورده باشد و اگر سروی بر زنی که
دشخوار زاید بیاویزند آسان بزاید رخام نوعی از احجار
الوان بود زرد و سفید و سیاه و سرخ بهترین وی سفید بود
و شریف گوید طبیعت ان سرد خشک بود هر سه روز هر روز
یکمثقال سحق کرده مانند هبا بعسل بسرشند و بخورند منع دمها
کند که بر اعضا از هیجان خون پیدا گردد و چون بسوزند سحق
کنند و بر جراحتی که خون از وی روانه بود بپاشند قطع
خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط
کنند جزوی از وی با فووی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا
کنند و در آتش بپزند تا سرخ شود بعد از ان بیرون آورند
و در آب نمک اندازند ان آهن نرم بود و اگر رخامی که در او تیغ
بد و نقش کرده باشند بر سر قبرها نسبتانند و سحق کنند و

کسی



و کسی که عاشق باشد باسم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند
البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول
و سودمند بود جهت سعفه و داء الثعلب رشاد حرفست و گفته شد
بپارسی سپندان گویند و تره تیزک گویند طبیعت ان گرم خشک بود
و لطیف گرمها را بگشاید و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم بکند و مضر
بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی ان بود که
محرور مزاج با کاسنی و کاهو بخورد رصاص قلعی بپارسی ارزیز گویند
و بشیرازی قلعی و بهترین وی ان بود که صافی بود طبیعت وی سرد
و تر بود و گویند خشک بود و محرق ان و اسفیداج ان لطافت
در وی زیاده بود و تلیین و تحلیل و صفت حرق در باب الف در
صنعت اباد که ان سرب سوخته است گفته شد و اسرب رصاص
سرد بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را قسطیر و قصدیر
هم خوانند و اگر صحیفه تنگ بسازند از اسرب و بر عانه ببندند تا
گرگاه منع احتلام کند و اگر ان صحیفه بر بثور که بر اعصاب پیدا
شود ببندند زایل کند و هر ماده که پیدا گردد در ابتدا مثل خنازیر

جون بروی بندند بگدازاند و ورمهای مقعد که بار ریش بود
و بواسیر و ورمهاء قضیب و زهار و پستان و ریشها مثل سرطانات
باعصاره که در غایت سردی بود و روغن زیت یا روغن گل یا
روغن به یا روغن مورد چون بوی اضافه کنند و ان صحیفه بدان
روغن حل کنند و بمالند نافع بود و براده ان چون بیاشامند همان
علت حادث شود که از خوردن مردارسنگ از بستن بول و
غایط و ثقل معده و امعا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بجدی که
بخناق کند و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود و مداوای
وی بقی کنند بطبیخ تخم کرفس و شبت و انجیر و بوره و ماء العسل و
غذا اسفیدباج و نشان خلاص وی ان بود که ادرار بول کند و
اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حل کنند رصاص بر آب
با زیت نافع بود جهت ورمهاء گرم و ابن زهر در خواص آورده که
اگر پاره رصاص در دیگ اندازند هرچند که اتش زیر ان بر افروزند
گوشتی که دران دیگ بود قطعا پخته نگردد و هرکس که انگشتری
رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص در روغن

بالند

١٢٨

بمالند تا زنگ بر آورد و بعد از ان روغن بر آهن طلا کنند هرگز
زنگ نگیرد و صاحب خلاصه گوید اگر طوقی از رصاص بر درختی
کنند که ثمردار بود ثمر وی نیفتد و زیاده گردد رطب گرم بود
در دوم و تر بود در اول و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت
وی بود و هرچه حلاوت وی زیاده بود حرارت زیاده دارد
اسحق گوید گرم و ترست در دوم و غذای وی زیاده از غذای
بسر بود و بهترین ان جنی بود و مبرزن و بعد از ان زرد و رطب نفخ در
شکم پیدا کند مانند انجیر تر و خشک همچون رطب خرما بود و در
معده سرد را نیکو بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد و سرد و اجزا
و رطب خرما مفسد دندانست و گوشت بن دندان و مضر
بود بحنجره و آواز و خونی که از وی حاصل شود بد باشد
و زود متعفن شود و مصدع بود و مولد سده و مصلح وی
بادام با خشخاش بود که با وی بخورند و بعد از ان مغز کاهو
با خیار بسرکه یا سکنجبین خورند رعی الابل شغالی گویند و ان حشیشت
که دانه وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوت اندک بود

وطبیعت ان گرم در رتبت دوم و جالینوس گوید رتبت
در اول وخشکست در دوم ولطیف و بیشتر چون بروی چرا
کند هیچ مضرت بوی نرسد لیکن هم جانوران زهردار بود و
طبخ وی موی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند
جهت گزندگی جانوران سودمند بود و سیلان رطوبت رحم
را نافع بود و مضر بود با حشا و عصاب و مصلح وی قرفه بود
یا سنبل الطیب رعی الحمام فرسطاریون و فارسطاریون نیز گویند
وان حبیست تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون پوست
ازوی باز کنند برنگ عدس مقشر بود و صلب و بطعم عدس
اندکی شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر وی را
دوست دارد و گاودشک نیز خوانند و گاو نیز بغایت دوست
دارد و هیچ چیز مانند وی گاو را فربه نکند و دیوشک نیز خوانند
و مولف گوید نوعی از کرسنه است و در کاف گفته شود
رعاد حیوانی دریاییست و دیسقوریدوس گوید ماهیی دریایی
مخدر بود و چون بنهند بر سر کسی که صداع داشته باشد ساکن

گرداند



گرداند و چون بخور دهند بر گیرند مقعدی که بیرون آید شفا یابد و اگر
بزیت بجوشانند وان زیت بر مفاصل مالند درد ساکن
گرداند رقعه هر دارویی که جیر گرشند از ا رقعه خوانند مثل
الجبار و مقوه و خاماً قطی و رقعه خاص اسم حیوانیست سرخ رنگ صلب و
طبیعت ان سرد و خشکست چون بکوبند یکمثقال از ان در دو و نیم
رشت سه روز بیاپی بخورند هر روز انمقدار موافق بود دفع را و
حون که در بدن پیدا شود بسبب افتادن یا زخم برداشتن چیزی
سنگین رقاع یمانی بجوز القی ماند اما سروی شکافته و مثلث شکل بود
بهترین ان بود که رسیده بود و طبیعت ان گرم خشکست مقی
بلغم و رطوبات معده بود و خلطها غلیظ لزج بیرون آورد رمان
حلو انار شیرین بهترین آن بزرگ رسیده ملیسی بود و طبیعت ان
سرد بود در اول و تر بود در آخر و گویند گرم و باعتدال بود و
وی جلا بود و با قبض و ملین بود و دانه وی با عسل درد گوش را نافع
بود و حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
سودمند بود و موافق و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کنند

و وی را آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی بیفزاید و
چندانکه کهن گردد بهتر شود و دانهٔ وی بد بود و نفخ و ریاح در معده
پیدا کند و گویند مصلح وی انار شیرین ترش بود و رازی گوید
اندک نفخ دارد و باشد که نفوظ تمام آورد و محتاج باصلاح نیست
از بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد و گل وی چون بسوزانند جراحت را
سودمند بود و رمان حامض انار ترش بهترین آن بزرگ
آبدار بود و آن انواع انار غذا اندک دهد و قابض بود و قابض
ترین اجزای وی گل وی بود و انار ترش سرد و خشک بود در
دوم و گویند معتدل در تری و خشکی صفرا بنشاند و منع سیلان
خون فصول بکند سوی احشا و دانه با عسل قلاع را نافع بود و عصارهٔ
وی ناخنه را سودمند بود و دانهٔ وی چون در آب باران بجوشانند
منع نفث الدم کند و خفقان را سود دهد و جلای دل بدهد و التهاب
معده را نیکو بود و جگر گرم را سود دهد و تبها را و سویق وی مصلح
آرزوی زنان آبستن بود و در وی ادرار بول بیشتر بود از شیرین
و سویق وی اسهال صفراوی را سودمند بود و قوت معده بدهد

وجگر



وجگر گرم را نافع بود و آب وی با ثابت جو درد دل ساکن کند و انار
سبز و تازه ترش و شیرین پوست از وی جدا کنند و در هاون سنگین
نهند و بکوبند همچنان با پیه و بیفشارند نیم رطل با هفت درم شکر سرخ
طبیعت براند و مره صفرا براند و معده را قوت دهد و شراب وی
و رب وی خمار را سودمند بود و تشنگی را بنشاند و غثیان و قی
باز دارد و خاصه منعنع وی و بسیار خوردن شهوت را مضر بود
و انار دانهٔ خشک ترش شکم ببندد و صاحب تقویم گوید انار ترش و
مضر بود بمعا و معده و مصلح آن حلوای عسل یا قندی بود و اولی آن
بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند رماد الماذریون جلا دهنده
بود و معین در روشنایی چشم بیفزاید رماد خشب البلوط خاکستر چوب
بلوط قابض بود و خون ببندد و چون بحریر بیزند و هر بامداد بناشتا
ده درم با شراب سیب بیاشامند سودمند بود جهت ملینی
معده و در این زحمت بغایت نافع بود رماد حطب الکرم
خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت پر بود طبیعت
او سرد و خشک بود و گویند گرم بود ریش روده را نافع بود

مقدار نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و چون بسرکه
ضماد کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه سودمند بود و اگر سحق کنند
و در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند چون سرد شود بدل آن گرم نهند
بمالی و بدان ادمان کنند بغایت سودمند بود و چون بانطرون
و سرکه ضماد کنند جهت تنگی گوشت نی یا ده که در پوست خصیه پیدا شود و چون
با زیت و سرکه و پیه کهن ضماد کنند شرخ عضله و استرخاء مفاصل و
تعقد اعصاب نافع بود در مد قصب خاکستری بهترین نبطی بود و
طبیعت آن سرد خشک بود و گویند گرم خشک بود در سیوم شده که
در حرارت بود و گشاید مقدار دانگی و گویند مضر بود بشش و مصلح آن
کثیرا بود و با قند رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه پرستوک بهترین
آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشند که بسیار هوا بود و صفت
سوختن آن چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که
آتش تیز بود بنهند یکساعت بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت
آن سرد و خشک بود و نافع بود دشخواری زادن مقدار
یکمثقال و گویند مضر بود بشش مصلح آن سکنجبین بود رماد السرطانات

صاحب



صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند
و در گل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند بعد از آن بیرون
آورند و سحق کنند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات گفته شود و
صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که دیگ سفالین
بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و بسوزانند تا خاکستر گردد
بر دارند و استعمال کنند رماد تبن الباقلا خاکستر چوب باقلا وقتی که
تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند در تمام آثار جرب سیاه
که در بدن باشد برد ز دوس بهترین سرها آن بود که از حیوانی متولد
در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و غلیظ بود و غذا بسیار
دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب کد بود و بریشش چون بپزند و بر
آن حقنه کنند امعا سفلی تر کند و گرده و اعصاب و بدن را نیکو
گرداند و باه را زیاده کند چون در وی اندک حرارت و یبوست
بود و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود و دوا
آن بود که با دارچینی خورند و بعد از آن مصطکی بخایند و بر گوشت تر

تر از سر بز بود و برین قیاس غذا اندک دهد اگر اندک خشونتی داشته
باشد غذا بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بدهد چون هضم روی
مستولی شود باه را زیاده کند و بر ضعیف را گران کند و کسی که معده
وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج آورد و قولنجی را انجا بیت
دارد و گوشت زبان سبکتر و گوشت خدین غذا بسیار دهد
و چشم چرب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد تر بود و زبان با نمک
خورند و چشم نیز با نمک زیاده و گوشت خدین و بن گوش بسرکه
و صعتر و الجدان و خردل خورند و اولی ان بود که پوستها و غضروفها
چندانکه امکان بود نخورند و اگر آرزو غالب بود با سرکه و خردل
خورند و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد اما سرهای ماهی کوچک
نمک سود خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاق که در مقعد بود و ملازم
و ورم گرم کرده و ورم صلب و مانند ان نافع بود و سر ردین نمک سود
چون بسوزند و بر گزندگی عقرب بالند سود دهد روسختج روست
و ان کاس محرق است بپارسی مس سوخته گویند و روی سوخته گویند
بهترین آن مصری بود و طبیعت ان گرم بود در سیوم و قابض

بود



بود و مجفف و ملطف بود و مسهل آب زرد بود و در خضابات موی بکار
استعمال کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را جلا
دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود منع کند
روبیان از ربیانست و گفته شد صفت ان و اهل مصر قریدس خوانند
و اهل اندلس قمرون و ابن زهر در خواص آورده که چون بکوبند
با نخود سیاه و بر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آورد و گویند
چون خشک کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شبکوری را نافع
بود ماسرجویه گوید گرم و تر بود باعتدال منی زیاده کند و شکم نرم دارد
و بصری گوید بیش از انکه نمک سود کنند یا کهنه گردد مولد سودا بود و حکه
آورد رازی گوید دیر هضم باشند و معده را بد بود و اولی ان
بود که اصلاح ان بسرکه و مری و کرویا کنند و بعد از ان جوارش
عود یا جوارش سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود از عقب ان
رب انار منعنع خورند و اگر جهت باه خورند شاید بارکه خورند
بعد از انکه نیک پخته کنند با روغن گردکان و زرده تخم مرغ نیم برشت
و پیاز و گندنا قلیه سازند و تناول کنند منی گرده بود و رحم و باه را

زیاده کند روث الحمار الاهلی سرگین خر گویند خواه سوخته و خواه ناسوخته
قطع سیلان خون کند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه
بیفشارند و آن آب در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین اگر
بروی فشانند و آب آن بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند
و سرگین اسب نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف چریده بود
خشک کنند و با شراب جهت گزندگی عقرب عظیم نافع بود و
مولف گوید اگر خشک کنند جهت جرب بکوبند و بیزند و با
گوگرد سحق کنند و در روغن کنجد خوسانند و شب بمالند و بامداد
بصل و عدس کوفته بحمام برند پیش از آب ریختن بمالند نافع
بود روث البرذون سرگین استر چون دود کنند در شب زنان
بچه مرده و مشیمه بیندازد راسن بشیرازی ارده خوانند و طبیعت
گرم و تر و غلیظ بود و مصلح وی عسل بود یا دوشاب و در
صفت سمسم گفته شود منفعت آن ریباس ریواج خوانند
و قوت وی مانند حماض اترج بود و غوره بود و شاخهای
دراز سبز ابدار و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم

حرارت



حرارت بنشاند و مستی باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا
سود دارد و چون عصاره وی در چشم کشند روشنایی بیفزاید
و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را سودمند بود و بواسیر را
نافع بود و غثیان آماس کن گرداند و قوت حشا بدهد و معده و جگر
گرم و اب وی با آرد جو بر چهره و نمله طلا کردن سود دهد و صاحب
منهاج گوید مضر بود بسینه و قولنج و مصلح وی رب اترج بود و صاحب
تقویم گوید مخفف اعصاب بود و قطع باه بکند و مصلح وی شراب
عود یا انیسون بود و بدل وی حماض اترج بود یا غوره ریباس بپارسی
ششن گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل انهضام و طبیعت
ببند و غذای وی اندک بود و میل به بلغم داشته باشند و مضر بود
باصحاب کبد و بقراط گوید مجموع شکمها سرد و تر بود و روفس گوید
خشک بود و دشوار هضم شود و اصلاح وی چنان کنند که سرکه و کرویا
بجوشانند و بعد از آن بریان کنند و بهترین شکمها شکم بره بود
و گوسفند کوهی و شکم بره چون بریان کنند بی نمک و طبیخ
از وی روانه شود بگیرند و بر ثالیل خشک که بر اعصاب رسته باشد

طلا کنند و بدان ادمان کنند البته زایل کرداند و هم این رطوبت
خشک بالند نرم کرداند و بسیارش مضر بود و بالات بول و معده
و مصلح وی حب الاس بود و دیگر ریة الخنزیر ریة الجمل شش خوک و
شتر چون بسوزانند و خاکستر ان بر ریشی که حادث شود در پای
موزه نافع بود و سوخته همچنان بر ان نهند نافع بود و شش خرس
همین عمل کند و منع تورم نیز بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر
افشانند سودمند بود و ریة الحمار شش خر کور چون خشک کنند و بکوبند و بیا
شامند ضیق النفس و سرفه را سود دهد ریة البحر قلومن بلاسیون کویند
و ان خزیست که در ساحل بحر یابند مانند آبکینه چون تر بود و بکوبند و
بر نقرس ضماد کنند بغایت نافع بود و شقاق که در دست و پای می باشد
بسبب سرما بر ان ضماد کنند نافع بود و در شیر کفته شود ریحان سلیمان
جنطرم و جماعه و سلیمان نیز کویند و نبات وی در کوهستان فارس و
اصفهان بود مانند شبت تر و ورق وی مانند ورق خطمی بود و فقاح او
کوچک بود مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و مجفف و لطیف بود
با سرکه بر حمره طلا کردن سود دهد و برآورد ورم بلغمی و نقرس و بواسیر و





جهت تقویه بغایت مفید بود و بر کزندکی عقرب طلا کردن نافع بود
و چون با روغن کل بخور در کیرند جهت درد رحم بغایت نیکو بود و ابن
ماسویه کوید طبیعت وی کرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را سود دهد
و بسیار از وی صداع آورد و مصلح ان روغن نیلوفر و کافور بود و بدل
ان مرزنکوش است و کویند بدل ان نیم وزن ان شیح و نیم وزن
ان عنب الثعلب بود ریحان الکافور کافور بهودی و شجرة الکافور
نیز خوانند و بپارسی سوسن خوانند و ان نوعی از درخت و نبات
وی بیشتر در خراسان بود و کل وی مانند کل خرما بود و ورق وی
بوی کافور داشته باشد چون ببویند یا در دست بمالند خواه خشک و
خواه تر طبیعت ان کرم و خشک در دوم و بوییدن و ادمان
بدان کردن رطوبات از غشاء دماغ بکشد و چون ادمان بدان
نمایند اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را
سودمند بود نه کرم مزاج را باب الزاء زاج انواع است
سفید و سرخ و سبز و زرد و سفید را قلقدیس خوانند و شوغار کویند
و بیونانی قلقنتیس و زاج سرخ را سوری خوانند و زاج قلقنت و

و قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است بپارسی زاغ شتر دندان
خوانند بهترین آن مصری بود و براق مانند زرنیخ بدخشی و چون در دست
بمالند زود ریزنده شود و پاک بود و کهن نباشد و نوع دیگر از زاج
سوری هست بپارسی زاج کفشگران خوانند و بشیراز زاغ
سیاه خوانند و بیونانی مالیطریا و ملیطریا نیز گویند و جالینوس گوید
قلقطار چون کهن گردد زاج شود و وی معتدل ترین زاجات بود
و محرق وی الطف محرقات بود و زاج احمر و زاج اخضر و
اصفر در قوت مانند یکدیگرند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت
لطیفترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلقطار
خیر الامور اوسطها بود متوسطست میان غلظ و لطافت و
زاجی دیگر هست که بیونانی مسن خوانند و بهترین آن قبرسی بود
که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار گرم و خشک بود در
سیوم و همه زاجات در طبیعت مانند یکدیگرند و وی قابض بود
و محرق و خشک ریشه احداث کند و چوب در سعفه و ناسور و
رعاف و ریش گوشت مدت را سودمند بود خاصه چون فتیله

ازعسل



از عسل بپالایند و بقلقطار بگردانند و در گوش نهند و اکله که در دندان
و بینی و دهن بود و ریش آن خاصه سودی سودمند بود و خوردن آن
مجفف ریش بود تا بحدی که بکشد و از خوردن زاجات سرفه بحث پیدا
شود تا بحدی که بسل کشد مداوای وی بشیر تازه و مسکه و قند و
مانند آن کنند و باقی منفعت هر یک از باب خود گفته شود زبیب
در حقیقت که از اعراب خوانند و گفته شود زبیب بپارسی میویز گویند
و ثمری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که وی را تمر از رطب
خوانند و زبیب نخوانند و زبیب غنجه خوانند بهترین خراسانی بود بزرگ
شیرین گوشت وی گرم و تر بود در اول و دانه وی سرد خشک بود
در دوم و جالینوس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم
و با دانه خوردن اسعاد انیکو بود و معده و جگر دوست دارند و گوشت
وی گرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود و در ادویه مسهله
چون ده درم از وی اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند
و آن نوع که لاغر بود قابض حرارت وی کمتر بود و معده را
قوت دهد و طبیعت ببندد و محرق دم بود و مصلح وی خشخاش بود

و گویند شیره تخم تورک و اسحق گوید خدمت وی دم نشانند و قول اول صحیحست
و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود و میویز بدل آن ارزنه
و اسبیح مضرت وی اذیت بود بزنان و الانجره و ری مزاج و مصلح وی
سکنجبین بود و از خواص وی آنکه ترشش چیزی بر سر آن خورد و دیسقوریدوس
گوید گوشت وی چون بخورند موافق قصبه شش بود و سود دهد
جهت سرفه و اگر گوشت وی با فلفل خلط کنند با آرد جاورس و بعضی گویند
بریان کنند بعسل و بخورند بلغم از دهن بیرون کشد و چون با آرد
و کمون آمیخته ضماد کنند بر ورم گرم که عارض شود در انثیین
سود دهد و چون خلط کنند بحنی کرده با شراب و ضماد کنند بر هرچه
در پوست پیدا شود مثل جدری و در نیا شهدیه و عفونات که
در مفاصل بود و سرطانات و چون ضماد کنند با جاورس و زیت
نافع بود و چون بر باطن که جنبد چسبانند زود قلع کند و مویز غذا
زیاد دهد از انگور و جلای مویز کمتر از جلای انجیر خشک بود و
اطلاق وی کمتر از اطلاق آن بود و غیر از آنکه موافق تر از انجیر خشک
بود معده و دل بدل آن کشمش است زیت الجبل گفته شود ذیل بو

بیارکی



بیارکی کف دریا خوانند و آن پنج نوع است یکنوع بشکل اسفنجه زرد بود
و سطبر بوی وی مانند ماهی بود و در ساحل دریا بسیار یافته شود
نوع دوم بشکل ناخنه چشم بود و اما اسفنجی و بسیار تخلخل بود و بوی
وی مانند طحلب بره بود و سیوم بشکل کرم بود و مثل میلیسون
خوانند و شیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف و جوکی
خوانند بسیار تجویف سنگ و مولف گوید آن اسفنج است
و گفته شود و نوع پنجم بشکل مانند قطن بود و بی هیچ بوی نبود و با
وی خشن بود و مانند قیشور و ظاهرا ملمس و بهترین آن ورد کا
بود که بزردی زند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
گویند تر بود و داء الثعلب را نافع بود و چون بسوزانند و با شراب
سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود و داء الثعلب طلا کنند موی
بر وپاند و خنازیر و جرب و قوبا و بهق و هر علتی که در جلد پیدا
شود جهت آن سود مند بود و چون با موم و روغن گل استعمال
کنند بثره را اصاف کند و کلف سیاه و ورزی که در روی و هم
اعضا پیدا شود دور زایل کند و نوع سیوم که گفته شد عسر البول و سنگ

کرده و ریگی که در مثانه بود و استسقا و درد سپرز را سود دارد
حیض براند و باقی انواع ان و منفعتهای دیگر گفته شد در شان
باشد و جلاء دندان بدهد و موی بر داء الثعلب برویاند و یک
نوع هست که سفید بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و جلای
چشم بدهد و با ادویه که مناسب باشد سفیدی که در چشم بود
زایل کند ابتداء و قلع آن بکند و مقدار مستعمل از زبد البحر از دو دانگ تا
دو دانگ بود و مضر بود بسپرز و مصلح ان کثیرا بود و گویند مضر بود
بسپرز و مصلح وی روغن گل بود و بدل وی بوزن وی
حجر القیشور بود و اگر خواهند که وی را بسوزانند در دیگ گلی
ناپخته نهند و بر وی نهند و بغلاف وی بگیرند و در تنور میان آتش
نهند پس چون پخته گردد بیرون آورند و بر دارند از دیگ بوقت
حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که غسل ان کنند مانند اقلیمیا
مغسول کنند زبد البحره بیونانی اذار افیون و اذرجی و اذرقیس
نیز گویند و بپارسی عاقر داوان گردبو گرد فی جمع شود و در دریا
مانند یخ و گیاه یابند لون وی مانند حجر اسفیوش بود و بشکل زبد البحر

باشد



باشد و بسیار سوراخ و طبیعت وی در چهارم گرم بود و نشاید
تنها استعمال کنند باید که ادویه با وی خلط کنند که کسر حدت
وی کند و قوت وی و اگر محتاج باشند از جهت بیرون نشاید
که استعمال کند لیکن از جهت تندی احتراز واجب داند بسبب شدت
قوت که در وی است و دیسقوریدوس گوید جهت جرب ریش
شده و کلف و قوبا و بثرها و مانند ان بغایت سود مند بود و
فی الجمله دوایی حاده بود و بفعل مزاج بد که عارض شود در
اعضا باز مزاجی نیک کند و عرق النسا را سود دهد و درد ازوی
گوید چشم را جلا دهد و ورم پستان ساکن کند چون کوفته
با آب طلا کنند زبد بپارسی مسکه گویند و بشیرازی نمشک بهترین
ان تازه بود که از شیر میش گیرند و طبیعت ان گرم و تر است
در اول و تری وی زیاده بود و منضج و محلل بود و اگر بر بدن طلا
کند بدن را فربه کند و غذا بدهد و جراحات اعضا را سود مند بود
و ورم بن گوش و دهن را و اگر بر لثه کودکان بمالند سود مند
بود جهت زود رستن دندان و بثورها که در دهن بود

نفع بود و چون با عسل خلط کرده لعوق کنند سودمند بود جهت
خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و ورم شش و ریه را
نافع بود و بدان حقنه کردن دردهای صلب را که در رحم و امعا
و از نشین باشند سود دهد و دردش برود و اگر باد و دیه که نافخ بود
که در اعصاب جمع باشد و رحم و مثانه باز دید اید سود دارد
و ریشها را پاک گرداند و گوشت ان برویاند و دفع زهرها کند
و چون بر گزندگی افعی مالند نافع بود خاصه چون با شکر و مغز
بادام بود و ذات الجنب و نفث الدم بغایت نافع بود و منع خون
دماده بکند چون پانزده درم از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن
وی مسهل بود و مضر معده و مغثی و مصلح وی چیزهای قابض بود و گویند
مصلح وی فانید قندی بود و نافع بود جهت خشونت حلق و قوبا و
سعفه خشک و بایضه نیم رشت و اگر تازه و در بعضی ادویه بدل [illegible]
بود و در بعضی بدل تخم و دخان وی چون بگیرند از چراغ مانند دوده
و روغن بزر بدان طریق در ادویه چشم استعمال کنند مجفف بود و
اندک قبضی در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و در نشین

ان پاک



بعضی از [illegible]

ان پاک گرداند و زود بحال صحت باز آورد زباد نوعی از طیبست و آن
عرقیست که از میان هردو پای جانوری گیرند بشکل گربه اما از وی
کوچک بود و از اگر به زباد گویند و طبیعت وی گرم بود در سیوم و
معتدل بود در رطوبت و یبوست و بوییدن و مالیدن صداع سرد
و درد شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم شراب
که مفرح بود بگدازاند و بیاشامند خفقان زایل کند و ضعف دل ببرد و در
عمل بغایت کامل بود و اگر زنی دشخوار زاید یکدرم از وی با یکدرم
زعفران در مرغ فربه کنند و بیاشامند زاییدن بروی آسان گردد
زبل الاطفال آنچه اول از اطفال بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق
کنند بمقدار آن نبات و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند
در چند روز و بهترین زبل الاطفال آن بود که از طفل گیرند که محفوظ باشد
از تخلیط و بعسل بسرشند و بدان ضماد کنند خناق و ذبحه را نافع بود و
اگر در حلق دمند همین عمل کند و همچنین کسی که ورم حلق پیدا کرده باشد
وزن یک درم بود و جهت احتیاج بفصد باشد از خناق سخت چون
زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کنند و در حلق وی طلا کنند نافع بود

باید که غذای کودک سه روز نرسیده نان تنوری دهند که با نمک خشک کرده
باشند و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز پیاپی
و غذاهای معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کرده نگاه
دارند تا وقت حاجت و همچنین غذای وی گوشت مرغ و دراج با آب
پخته سودمند بود و باید که از غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشند
نگاه دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و قلت نتن مانند زبل کلاب بود
و زبل اطفال بزرگترین تریاقی کی باشد که پیکان زهردار بر وی زده باشند
و زبل ایشان چون خشک کنند با شراب و عسل بیاشامند سودمند بود جهت
نهشهای دایره و گزندگی جانوران و داروهای کشنده تلف کنند و ورم
را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند در موضع کلف باشند
زایل کند زبل اللقلق سرگین لقلق چون بیاشامند مصروع را سود دهد
بود و زبل الجراد سرگین ملخ بهق و کلف زایل کند زبل الورل
سرگین عضایه لون را نیکو بود و طلا کردن زبل الخطاف سرگین پرستو
سفیدی چشم زایل کند زبل الکلاب بهترین آن بود که از سگی گیرند
که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهت ریشهای کهن

و خشک بدان کردن خناق را زایل کند و جهت دفع اسهال آن که آمیخته
باشد سودمند بود خاصه چون از دوسنطاریا بود و جهت قولنج مزمن
حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون
بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره خشک کنند در سایه با آن قرص
بیاشامند یا با آب شکم ببندد و سرگین سگی که استخوان خورده باشد
سفید بود و خشک و گنده نبود و از آن خشک کرده نگاه دارند و چون
خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند با
ادویه که نافع بود بدین زحمت بدهند و اگر با ادویه محلل بود خلط
کنند و رها بکند و از اندر زبل الذیب بهترین سرگین گرگ آن بود که
از خار گیرند و سفید بود و در وی استخوان و موی بود در قولنج نافع
بود خاصه چون آن گرگ استخوان خورده باشد و در غایت کمال
نافع بود و اگر نزدیک خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد و اگر در
پوست ایل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بر ریسمانی که از پشم
کبشی که بعضی از وی گرگ خورده باشد قوی با و بهق و کلف را سود دهد
زبل الزرازیر بهترین آن بود که از روزی گیرند که برنج خورده باشد

قوبا و بهق و کلف را سود دهد زبل الزاغ بهترین آن بود که از زاغی
گیرند که برنج خورده باشد قوبا و کلف و بهق را سود دهد زبل العصافیر
سرگین گنجشک پاک کننده و زایل کند کلف ازردی بود و چون
بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند و ثالیل بپارسی
گول خوانند زبل الرخمه سرگین مردارخوار چون دود کنند در شب
زن بچه بیفتد از دو چون بازیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی
گوش زایل کند زبل الحمام سرگین کبوتر گرم تر از همه سرگینها بود
و سودمند بود هر مرض سرد را که باشد و با آرد جو چون بیامیزند تحلیل
بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود دهد خاصه چون بزر کتان
کوفته با وی اضافه کنند و چون با عسل و بزر کتان خلط کنند دنبلهای
صلب منفجر گرداند و خشک ریشی که حادث شود از آتش بادی چون
با زیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد اما سرگین کبوتر صحرایی
و کوهی هر چند حدت او سخت تر بود بهتر و سرگین کبوتر در بسیار
مرضهای سرد که احتیاج بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و
سعفه و درد شکم و درد گرده را نافع بود و چون با آرد جو بیامیزند

و در آب



و در آب بپزند و با سرکه و عسل بزنند و ضماد کنند بر دمل و خنازیر و
ورمهای صلب بگدازاند و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند
و با آب بزنند و اندکی قطران اضافه کنند و باهم سحق کنند تا مانند مرهم
گردد و بر برص نهند یکتا ن پاره که دو سه روز رها کنند بعد از آن بردارند
و دیگر پاره تازه بپزند و بنهند سودمند بود و چندان این عمل بکنند
که زایل گردد و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در آن نشینند
نهایت نافع بود و جهت درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون
با سرکه بر سستی طلا کنند سودمند بود و همچنین اگر با سکنجبین بیاشامند
و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم از وی با سه درم دارچینی بیاشامند
سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر
شود با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر
سرگین کبوتری که بزر کتان خورده باشد سنگ گرده بریزاند
و این مجربست و سرگین کبوتر در حقنه قولنج را نافع بود زبل الفیل
سرگین فیل به پشم پاره بخود برگیرد هر که آبستن نشود و اگر بخور
کنند صاحب تب کهن را نافع بود زبل الفرس سرگین اسب

عمل کند زبل الدجاج سرکین مرغ اگر دود کنند سودمند بود جهت درد
دندان و موافق بود کسی را که ادویه‌های کشنده خورده باشند و اگر
با سرکه بیاشامند قولنج را بگشاید و خناق را عظیم نافع بود و مجرب است
زبرجد نوعی از زمرد است و طبیعت ان سرد است در دوم و خشک
در اول باصره را قوت دهد و ذکر منافع او در صفت زمرد گفته شود
زجاج بپارسی آبگینه گویند طبیعت ان گرم است در اول و خشک است در
دوم موی رویاند چون با روغن زیبق طلا کنند و در وی قبضی و جلای است
بود و سفیدی چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید و چون با شراب بیا
شامند و اگر غیر سوخته استعمال کند باید که بغایت سحق کنند و صفت
سوختن وی آنست که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا نزدیک
گداختن سر بیرون آورد و در آب نقل اندازند و بعد از آن سحق
کنند و استعمال کنند و گویند سوختن وی چنان بود که سحق کنند و
بر روی صفحه آهن کنند که سر آن گشوده بود و آتش محکم در زیر
وی کنند زرنباد بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل مکه
عرق الکافور و وی بیخیست که از وی بوی کافور آید چون تازه

بود



بود و بلفظی دیگر بطراک گویند و در طعم وی تلخی بود و آنچه تازه
باشند تلخ‌تر بود و آن نیکوترین و طبیعت ان گرم و خشک بود در دوم
تا سیوم و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود و ادرار حام و بدن را
فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند و
قی ببندد و کژدمی جانوران را سود دارد و تا حدی که زهر دیگر بیداد
بود و شکم ببندد و مفرح و مقوی دل بود بخاصیت قوت قبض و
تلطیف و از ادویه تریاقیه کبار بود و مقوی روح باشد که در
جگر بود و محلل سودا بود و شربتی از وی یکدرم باشد بول براند و
سودمند بود جهت مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد
فکر و غم و وحشت و در غیر منافع ها مانند درونج بود و معده را تر
خشک کرداند و چون در دهن گیرند و بدان ادمان کنند درد
دندان را نافع بود و بوی بد از دهن ببرد خواه از رنجی بود و خواه
از سبب غذا و ابن زهر در خواص آورده که چون تر بود و بخور
و در شیب پای بمالند هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع
و شقیقه و امثال و چون در خانه بخور کنند مور بگریزد و باز

نکرد و اگر صاحب داء الفیل طلا کند بر حقویه که بشیرازی کوه
گویند موافق بود و اگر بکوبد در دوست بزرگ ازوی بیرون
کنند و بیاویزند بر حقوی که شهوتش منقطع باشد از علتی
انکه طبیعی بود بحال صحت باز آورد و انتشار حاصل کند و
دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت تحجر کودکان و عرق النسا
و نقرس و فالج و جرب کودکان ده درم با عسل بر سر شیند
و طلا کنند چند نوبت زایل کند و جالینوس گوید درد و رکبتین
و حقوی و عرق النسا و فالج و صرع که سبب ان از رطوبات بود
چون با عسل بیاشامند نافع بود صاحب منهاج گوید بسیار
خوردن وی مضر بود مصلح وی فوتنج بود صاحب تقویم گوید
مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل ان رازی گوید
بسقمونیا و ای گزندگی جانوران و بادهای غلیظ بکوزن ان در بیخ
و چهار دانگ و وزن ان طرخشقوق بری و نیم وزن دانه بیخ
و گویند بدل ان شیطرج و در سنبت زرین درخت گویند
درخت ارجت و مولف گوید که در ولایت کازرون



بسیار باشد خاصه در بینا بود و ورق وی چون ورق زیتون بود و گل
وی مانند قرص آینه زرین بود و در وقت انگور بشکفد و ورقش
چون سبز بود بشکفد بکوبند و عصارهٔ آن بیاشامند با مینج
عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون بسته از مثانه
بیرون آورد و گزندگی جانوران از اسود منید بود و وی مضر بود
بمثانه مصلح وی حب الاس و بلوط بود و بدل وی نیم وزن او
زعفرانست زراوند مدحرج زراوند هر دو زراوند و
معروف بود شامی و وی ماده بود و بپارسی زراوند
گرد خوانند و بهندی کچور گویند و زرنبا در تبریز کچور گویند
و بهترین ان بود که بلون زعفران بود و بغایت فربه بود
و طبیعت ان گرم است در دوم و خشک در سیوم
وی اقوی و الطف از طویل نافع بود جهت بو دجع
و سواس و فواق و نقرس چون دو درم از وی بیاشامند
و نافع بود جهت گزندگی جانوران و ادویه کشنده و
جذب سلی و شوک و سهام بکند چون ضماد کنند و از

اعضا بیرون آورد و بثق را سود دهد و دندان را جلا دهد
و دفع اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوت سمع بدهد و ریشهای
بد پاک کند و گوشت برویاند و چرک گوش پاک کند و دم
بسر زراوند و همن عضله و درد پهلو چون بیاشامند نافع بود و
دماغ را و معده را از اخلاط بلغمی و مراری پاک کند و در تبهای
صفراوی و بلغمی چون با عسل بیاشامند و درد و ورکین و عرق النسا
و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهن شده را نافع بود صاحب
منهاج گوید مضرست بسپرز مصلح وی روغن بنفشه و کندر بود
مقدار مستعمل از وی یکمثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن
آن زرنباد و دو دانگ آن بسباسه و نیم وزن آن قسط و بعضی
بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج یک وزن و نیم طویل بود و گویند
بدل آن درونج است و گویند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن
آن دارچینی زراوند طویل شجره رستم خوانند و ارسطولوخیا
و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مستعار و مستقران
نیز گویند و بیونانی ذکر خوانند و در قیطولیطس گویند و وی

بود و بهترین آن بود که بهرنگ زراوند مدحرج بود و از شکست زرد
سبزتر بود و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در دوم
گوشت برویاند و صرع و کزاز را نافع بود و اشامیدن و لوزا
صاف گرداند و سینه را پاک کند و جرب را نافع بود و در ریشهای
زعفن شده باصلاح آورد و دندان را پاک کند از رطوبت کرم
و ران بود و اگر کوفته با سرکه بسرشند و طلا کنند بر سپرز نافع
بود و بهد و چون با فلفل بیاشامند رحم را پاک کند از فضول مشیمه
و حیض براند و بچه بیرون آورد و خواه مرده و خواه زنده اگر از وی
از وی لب زند و زن بخود برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب
القرع بکشد و اگر با روغن بر بدن طلا کنند تشنج بکند و جهت
تبها نافع بود و معده را سود دارد و چون با ایرسا و عسل بیا
شامند ریشهای عفن را هموار کند و بصلاح آورد و اسحق گوید
مضرست بجگر مصلح وی عسل بود و بدل آن شیطرج و گویند
بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دو دانگ آن اسفلنج
گویند نیم وزن آن زرنباد و رازی گوید که برگ آن در نفع از

ریاح وکلیل انچه درشکم وسپرز بود وبورق ان زرنباد ونیم وزن
ان ازروت زرنیخ انواعست زرد وسرخ وسبز وتیره و... سفید
بهترین ان بود که صفحها بر روی یکدیگر بود وبلون زرد مانند طلق زرد
براق وبوی کبریت ازوی اید بپارسی زرنیخ بدخشی خوانند طبیعت
ان کرم وخشک است درسیوم سوزنده بود ودروی قبضی معفن بود
ولذاع وکوشت زیاده بخورد ودرشیها وموی بسترد وبانیه (?)
جراحت نفعد بود ... وجرب وسعفه تر واکر باز فت در
موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی طلا کنند نافع بود وباز
جهت ... وباروغن کل جهت بواسیر واکر در روغن موم
کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود جهت ریش مینی و دهن واکله
در وی بود وجواری کوید زرنیخ سه نوعست زرد وسرخ و
سفید کشنده وزرد در موضعی که خون مرده بود نافع است ونوع
سرخ در فلنغیون نیکوتر بود واسحق بن عمران کوید زرنیخ زرد
جون سحق کنند وبعصاره اتنج (?) تر برشند وبرشیب بنفل طلا
کنند بعد ازان که موی برکنده باشد هرکز دکر نروید ودیگر نوید (?)

کوید قوت زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد بود وجون بارایخ (?) بیا
میزند داء الثعلب زایل کرداند وزرنیخ برا عضا طلا کردن کلف
آورد ومصلح وی ان بود که بعد ازوی برنج وحسو طلا کنند وزرنیخ
مصعد کشنده بود وازخوردن وی همان حاصل شود که از
خوردن سنک که آن سم الفار است واکثریان از زرنیخ
سفید خوانند ومداوای آن کس که زرنیخ مصعد خورده باشد
بقی با آب کرم وروغن بعد ازان آب کرم وجلاب وروغن
کنجد باروغن بادام وطبیخ برنج وقرصهای جرب مانند آب
کوشت از مرغ بروغن بادام وشیر تازه ولعابات دهند
ورازی کوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن ان زرنیخ زرد بود
وصاحب تقویم کوید زرنیخ معفن بود ودر تشویه کردن زرنیخ
جنان بود که در دیکی نو کوارین (?) کنند ودر بر آتش نهند زرنیخ در
ان کنند ودایم تحریک میکنند تا ازمان که لون ان تغیر کند
وبریان شود وبعد ازان فرو کیرند وبرکردانند وسحق کنند
وبوقت حاجت استعمال کنند ذنب رجل الجراد خوانند

بزر زرنباد

این اسم بدان سبب نهاده اند که مشابهت به بندی برنج کوچک
و بپارسی سرو ترکستانی کویند طبیعت ان کرم خشکست در اخر دوم
بغایت مفرح و مقوی دل بود ماننده زرنباد و بسبب عطریتی
که دروی هست و تلطیفی و قبضی تقویت و تفریح زیاده تر دهد
و چون با روغن کل یا باب و روغن بنفشه سعوط کنند درد سر که
از سردی بود سود دهد و از تریاق نیز در قوت مانند سلیخه بود
و کبابه و معده سرد و جگر ضعیف را سودمند بود و اوجاع
اعصاب را نافع بود و محلل بادهایی بود که در مجموع بدن پیدا
شود و شکم ببندد و مصلح وی جلاب تخم کرم بود و بدل وی دار چینی
بود و کویند سلیخه و کبابه و کویند بدل وی هیل بود و کویند بقوت
چون بوا است لیکن لطیفتر از وست زرافه حیوانیست که ویرا
شترکاو پلنک خوانند و در خواص حیوانات صفت وی کفته اند
که کوشت وی غلیظ بود و سودا انکیز زریر کلیست که در کوهستان
حوزنجان می باشند و بشیرازی از انوک خوانند جهت رنک
زرد صباغان استعمال کنند زعفران جادی خوانند وجساد



وریهقان و کرکم و شعور الصعالیه و خلوق و بهتر ان تازه بود
که بغایت سرخ رنک و تیزبوی بود و از ولایت فارس خیزد
و ان نوع بهترین انواع زعفرانست بعد از ان خراسانی که
معروف بود به بلکندی و بعد از ان بروداوری و زعفران
فرنک که ان مصری است بود و بیشتر قلب بود و طبیعت زعفران
کرمست در دوم و خشکست در اول و در وی قبضی بود و محلل و
بود و مصلح عفونت بود و مقوی احشا و لوز انیکو کرداند و
چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کرداند و رفتن آب از چشم باز
دارد و چون با شیر در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند مناسب
باشد و بیا نامند جهت در داند روغنی نافع بود و ضماد
از وی چون استعمال کنند در درحم و مقعد را نیکو بود و
مقوی دل بود و مفرح و منوم و باه را برانکیزد و بول براند
و سده جکر بکشاید و چون با زرده تخم مرغ نیم برشت که دشخوار زاید
بیاشامد دو درم در ساعت بار نهد و این مجربست و صاحب
منهاج کوید یکدرم تمام بود و چون با شراب بیاشامند

بغایت مستی زیاده کند و تفریح بخشد تا حدی که گاه باشد که
غایت فرح بدیوانگی کشد و وی دابغ معده و مقوی دماغ
بود و مثانه را و گرده را پاک کند و شیر زن را بغایت بیفزاید
دهد و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بیخوابی را نافع بود که
از سبب بلغمی شور بود و ورمهای گرم که در بن گوش باشد و خمره
چون بدان طلا کنند نافع بود و اگر با ادویه خلط کنند نفوذ
آن ادویه ها در جمیع بدن بکنند و درد سر که از سردی بود و شقیقه را سود
مند بود و اصل وی چون با شراب بیاشامند بول براند و ...
ازوی نیم درم بود تا یکدرم و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح
افیون بود و منصوری گوید مصدع بود و مثنی و مصلح عصاره زرشک بود
و صاحب منهاج گوید چون سه مثقال از وی بیاشامند کشنده
بود و بتفریح و مسیح گوید هضم طعام کند و رازی گوید اشتهای طعام
ببرد و مثنی بود و در خواص آورده که در هر خانه که بخور زعفران کنند
سام ابرص در انجا نرود و رازی گوید بدل قسط دو وزن آن دارفلفل
اترج دو دانگ و نیم آن سنبل و شش یک آن قشور سلیخه و صاحب

١٤٦

منهاج گوید بدل آن دو وزن آن خلط و ثقل روغن آن بود
زعرور جبلی تفاح بری خوانند و الج نیز گویند و ارو نیاز دوشت
حیات هم خوانند و درخت وی نلک خوانند و زعرور بشیرازی
کیلک خوانند و جالینوس مسپیلون خوانده است و بهترین آن
سرخ بود و آن بستانی است و گفته شود و شکم ببندد و قول
و تسکین صفرا بود و قی باز دارد و قوت معده و جگر گرم دهد
و صاحب تقویم گوید غذای بدن بد دهد و مقوی و مخشن بود و قوت
ثبت دهد و داء الفیل را نافع بود و لیکن مصدع و مرخی معده بود
و قولنج آورد و گرده را بد بود و مصلح وی افیون بود و اولی آن
که بغایت رسیده بود و ~~طبیعت آن سرد و خشک~~ زعرور بستانی
ثلث عجم خوانند بشیرازی کیلک سرخ گویند و بهترین آن رسیده
بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر مولد بلغم بود و معده
و گرده را بد بود و مصلح وی رازیانه بود زعفران الحدید صدا الحدید
گویند و رازی را الحدید هم خوانند بشیرازی زنگ آهن گویند و آن
در آهن گیرند صفت آن بگیرند سوهان آهن و ابراز بر روی صحیفه

کنند و نرم کنند با آب و بنهند تا خشک شود و بکوبند تا از زمان که ایشان (?)
باشد انواع ساختن ان بسیارست این بکنیم که آسان تر بود و گفته شد
طبیعت وی قابض بود و سرد و چون کهن شود گرم و خشک بود در درجه دوم
و چون زن بخود برگیرد قطع خون رفتن کند و چون بخورد منع آبستنی کند
و چون با سرکه بیامیزند و بر جمره و بر بثرها بنهند نافع بود و موی
بر داء الثعلب برویاند زفت رومی سه نوع است برّی و بحری و
جبلی بهترین ان براق صافی بود و پاک اصل و طبیعت ان گرم و خشک بود
عرق النسا را سودمند بود و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای
و درد دندانها و زانوها را نافع بود و جذام را طلا کردن نافع بود
نافع بود خاصه چون ادمان کنند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود
و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح ان کثیرا بود و بدل ان جاوشیر
و علک البطم و گویند بدل ان قطرانست زفت یابس تریست که خشک
میشود بطبیعت خود و ازا ابو سفلس خوانند و بیشتر از صنوبر و از کرنب (?)
و صنوبر خرنوب است و از صنوبر تریست که برمیند (?) و طبیعتش
گرمست در اول و گویند در دوم و خشک در دوم جالینوس گوید

گرمست در سیوم و خشک تر از زفت رطب بود و قوبا را نافع
بود و ریشهای فاسد که از رطوبت پاک گرداند و گوشت در
ریشها برویاند و منضج و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب
طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود زفت رطب
زفت تریست و ان روانه بود و در مرهمهای صلب کنند
و آن از قبیل قریست و از صنوبر و غیران از انواع صنوبر گیرند
۱۴۷ و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی تسالاون خوانند
و ان چنان گیرند که زفت در پختن بر بالای وی صوفی پاک بدارند
و بخار که بدان متصاعد شود چون بسیار گردد ان صوف را
بفشارند در ظرفی یا در قرع و انبیق نهند تا بچکد و از او روغن
زفت خوانند چون با آرد جو بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و ورم ناخن برد
و ملین ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با انگبین بخورند
سینه را پاک گرداند و اگر بر ریش چهارپایان و جرب ایشان
بینداینده سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضو که خواهند طلا کنند

فربه کند و بر شقاق پای طلا کردن سودمند بود و منع نفث دم بکند و منع سل
رازی گوید چون زفت تر حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را نافع بود و
چون میانهٔ سر بتراشند کسی که علق فرو برده باشد و بدان روغن یا
با قطران چرب کنند علق بیرون آورد و صاحب منهاج گوید
چون بگیرند از روغن وی تا ده درم با عسل بیاشامند تریاق زهرها
بود و در گزندگی افعی طلا کردن سود دهد و دودهٔ وی جرب چشم را
برویاند و ریش آن زایل کند و در قوت مانند دخان بود گویند
زلابیه شیرازی زلیبی خوانند و حلقی نیز گویند و آن سبکتر از لوزینه
بود و قطایف و زودتر هضم شود و سرفه را سودمند بود و
رطوبت سینه و شش و مولد سخونت بود و مصلح وی آن بود
که بعد از وی سکنجبین خورند یا انار میخوش و سدهٔ جگر تولد کند
کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود زمرد ارسطوطالیس گوید
زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و از معدن زر از حد جنوب
زمین خیزند و طبیعت وی سرد و خشک است و خاصیت وی آن است
که چون بیاشامند بوزن هشت جو از گزندگی جانوران زهردار

و سمهای کشنده خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در اندام عمل
کند بیاشامند از مرگ خلاص شود و جایگه بوی زمرد رسد دوست ندارد
نکنند و از وی گردن بندی سازند یا نگین با خود نگاه دارند دفع
صرع بکند چون پیش از آن زحمت نگاه داشته باشند چون بزرگ
خورد و بیاویزند خاصه در زمانی که بر زایند از صرع ایمن باشند و
ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون رفتن اسهال چون بیاشامند
یا بیاویزند و مجهول گوید زبرجد حک کرده چون بیاشامند جذام را
نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بر زمرد اندازد
آب از چشم وی روانه شود و گویند کور شود و خلاف است چون تحکیک
کنند و باد او در جهت سعفه استعمال کنند بغایت نافع بود و از
نظر بر آن کردن کندی چشم زایل کند زنج مرغلیت که بدان
صید کنند و بپارسی خرخ گویند و شریف گوید گوشت وی خوردن
و مداومت بدان نمودن ضعف دل و خفقان را نافع بود و از
وی چون در کحلها کنند تاریکی و شبکوری زایل کند و برگزیدن
چون بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند زنجبیل بهترین چینی بود که

علت و بدل وی بوزن وی دار فلفل یا فلفل سفید و گویند بدل
وی یکوزن و نیم راسن بود و گویند بدل وی عاقر قرحا بود زنجبیل
الکلاب فلفل الماء است ورق وی مانند ورق بید بود اما
زرد بود و قضبان وی سرخ بود و بطعم زنجبیل الکلاب زنبق گویند
که رنگ را میکند و طبیعت ان گرمست در سیوم و خشکست در اول
و چون تر بود بگویند با تخم وی بر کلف و نمش کهن طلا کنند زایل کند
و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند بگداز اندر زنبق کلیت بقعه
اندرون گل وی دو سه شاخک زرد باشد و قدان شاخ که گل
دارد یک گز و زیاده نیز باشد و کوتاه تر نیز باشد و بهر شاخی چهار و
پنج و شش تا ده و زیاده گل می باشد و بوی عظیم خوش دارد و برگ
بر شاخ بود و مانند برگ مورد بود و دراز تر و برگ اصل وی مانند برگ
کاسنی بود و لیکن سبز تر و صاحب منهاج گوید زنبق سود من الجبل
المربا بالیاسمین خطا کرده است و صاحب تذکره گفته است که زنبق
هو السوسن الابیض و مولف انچه محقق بود گفته و گویند که زنبق
نوعی از سوسنست و مولف گوید ازرقی زنبق است باقی

لون ان بزردی مایل بود و اندکی طبیعت وی گرمست در اول در جه
سیوم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید گرمست در اخر سیوم
و تر است در اول بود منفعت بود جهت سده جگر که از سردی و گرمی
بود و جماعت را قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود و کرم در معده و
امعا باشد و جگر و معده سرد را نیکو بود و جالینوس گوید که
فالج و لقوه را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود و چون حبل
بر شنند و با ادویهای قوی بیاشامند و فولس گوید عرق النسا
و نقرس و فالج و خدر و جمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی را نافع
بود و دود بو جالس گوید که رحما بگشاید و پیچ امعا را نافع بود و درد
سر که از سردی بود چون سحق کنند و با روغن خیری بمالند و چون
دو درم از وی با قند آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط لزج بود
و در چشم کشیدن و خوردن وی حفظ بیفزاید و رطوبات نواحی
سر و حلق بزداید و گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و ورم
معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون آورد
و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرست بحلق و مصلح

افرالبا خلاف وطبیعت ان گرمست در اول معتدلست در تری

زنگار بپارسی زنگار گویند و بیونانی قیقوس و معنی آن مجرد بود وان دو نوعست معدنی وعملی وبهترین ان عملی بود که در معدنی مس حاصل میشود واز ایونانی باسفاولقیس و معنی ان زوده بود وطبیعت وی گرم وخشکست تا چهارم تیز بود وخورنده گوشت صلب بود وجرب وریش بهق را سود دارد و در مرهمها استعمال کنند جهت ریشهای بلید که در بدن بود و قوت زنگار مانند قوت مس سوخته بود ولیکن زنگار ازوی بقوت تر بود وچون در بینی دمند گند بینی زایل کند وریش ان و باید که اول بینی را آب کنند تا گرد آن بحلق نرسد واگر با ادویه که نافع بود چشم بیامیزند ناخنه و سبل و سفیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند وتیزی چشم زیاده کند و رطوبت ان خشک کند و بواسیر که در مقعد باشد چون با رازیانه و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل بسرشند یا با سرکه بزنند سودمند بود جهت ریش اعضای خشک مزاج مانند ریش دهن و

لثه وریش بینی وگوش وغیرها سودمند بود وجهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کشند غبار وی را نافع باشد و ومضر بود بحلق ومداوای وی بشیر ومسکه تازه کنند وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر انکه چون بجگر رسد تقطیع کننده و مضر بود بمعده از بهر انکه چون معده عضو عصبی عضلیست واز خوردن وی مغص سخت ولذع قوی در حلق وتقطیع در احشای رئیسه پیدا کند وقی آورد ومعالجه ان بود که جلاب وآب گرم وروغن بادام ولعابات ... جرب باشامند وبدل ان بوزن ان اقلیمیا ونیم وزن ان

زنجفر زنجفر بپارسی زنجفر خوانند وبشیرازی صنعو وان مخلوق بود ومصنوع وانچه مخلوق بود بیونانی ... خوانند وان حجر الزیبق بود وانچه مصنوع بود وبیونانی قینابارسی گویند وان نوعی از گوگرد و زیبق سازند وانچه مخلوق بود از گوگرد خیزد ومعدن زیبق بود ومستعمل بود زنجفر وقوت زنجفر مانند اسفیداج بود وگویند ...

اشادنج بود و طبیعت وی معتدل بود و در حرارت
بر دروی قوت محلل بود و گویند گرم و خشک بود و ورم معده و جگر را
نافع بود و چون با روغن گل و گلاب طلا کنند و قولنج
نافع بود و جهت دانهای که در سر و لب پیدا شود و چون با سفیداج
رصاص و روغن گل بسرشند و بدان ضماد کنند بغایت نافع
بود و چون در مرهم کنند سوختگی آتش را سود دهد و قرحها را
باصلاح آورد و اگر بخور کنند بر آنکه نافع بود و زحیر را
عفن و در داروهای چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج
بود از بهر آنکه قابض تر از شادنه بود و قطع خون رفتن
بکند و از سموم قتاله بود و چون بیاشامند همان عارض شود
که از زیبق مصعد شود و مداوای وی بچیزهای چرب و شحمها
آنچه در مداوای زیبق گفته شد و گویند بدل آن مردار
سنج است و گویند بقوت شادنج است یا اسفیداج
تخم قنبیل است و گفته شد در جز اصفت آن آنکه طبیعت
آن گرم است و خشک در سیوم محلل نفخ بود و گزنده

عقرب را نافع بود و خوردن و طلا کردن و مجفف بود
و جرب و حکه را نافع بود و مقوی بدن بود و درد سینه
و شش را نافع بود و چون با عسل کف گرفته بیاشامند و چون سحق
کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام خراز را نافع بود
و شپش بکشد زوفا یابس گیاهیست مانند برگ حنای کلی و جبلی
و بستانی بود و بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس خیزد
و آن مشهور بود بزوفا مصری و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیوم و لطیف بخار و طبیخ وی چون با انجیر بود جهت درد گوش
نافع بود و بادی که در گوش بود تحلیل کند و چون با سرکه بزنند
و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون با آب
و عسل و سداب بزنند و بیاشامند نافع بود جهت ورم
شش گرم و ربو و سرفه کهن و نزله که از سر فرو ریزد و حلق و
سینه و دشخواری نفس و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد
و اگر با عسل لعوق کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب
و داء الحیه را و ریش روده و عرق النسا را سود دارد و

مفلوج را و درد معده و سینه و پهلوها و درد امعا و بیخ امعا و سده جگر
و قولنج را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل
کیموس غلیظ بود و اگر با قرطمانا ایرسا خلط کنند مسهل قوی
بود و چون با انجیر و نطرون بر سر ضماد کنند بلکه ازاله دوا نزد آب
جهت ریحهای گرم ضماد کردن نافع بود و چون با آب بگوشانند
و ضماد کنند بر خون مرده که در شبکه چشم بود بلکه ازاله [illegible] و
چون با طبیخ انجیر بیاشامند چند روز متواتر استسقا را کم کند
جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و بر چشم نهند سود مند بود
جهت نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و صحیح
گوید مضر بود و گویند عناب بدل آن بود وزن آن پرسیاوشان
و نیم وزن آن مرزنگوش زوفا رطب مخی است که بر
دنبهای میش ارمن جمع میشود بسبب گیاهی که شیر دارد و دنبه
از تیوعالت چون بخورند بسبب حدت و قوت و تیخ
ایشان جمع میشود و باشد که روان بود از ابر نیزند و بقوام آورند
و گویند که هرگاه که ایل افعی بخورد قوت طبیعت ایل واقع سمیت



حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق آن بسیار در رفتار وی جمع میشود
و کثیف گردد و آنرا زوفا تر خوانند و این بغایت قوت بود
و قوت زوفا گرم و تر بود در سیوم و گویند در دوم و رطب
در اول محلل اورام صلب بود و چون بدان ضماد
کنند و با لوبیا و انجیر بر سر ضماد کردن سود مند بود و استسقا را
نافع بود و جهت سردی جگر خوردن و طلا کردن سود مند بود
و محلل صلابتی بود که در حوالی مثانه و رحم باشد و نافع بود جهت
سردی آن و سردی گرده و چون با اکلیل الملک و سکه با آن بپزند
و زن بخود در گیرد و حیض براند و بچه آسان زاید و چون با پیه مرغ
آبی بیامیزند در ریش گوش و ریش قضیب و مقعد و رحم و... نهند
آن سود مند بود و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گوید مولد
صداع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و مولف گوید
آنچه مصنوع است صفت آن بگیرند پشمهایی که در میان ران
گوسفند بود و چرک آن در دیگی کنند و بجوشانند با قدری آب
و چربیهایی که بر سر آب آید ره کنند تا سرد شود و از ابر دارند

استعمال کند و گویند بدل آن منونسا ق کا و بود زهرة الملح نباتیست
و در رود نیل مصر بر روی آب بود و در ابتدای ایستاده و زهرها
بزرگ بود و در زمینهای شوره نیز روید و بهترین آن زعفرانی رنگ
بود که بغایت منتن باشد و در طعم وی شوری و گزندگی بود و محلل
و لطف بود و مصلح ریشهای پلید بود و ریشهای خورنده و دردی
که از گوش آید و چون با آب و شراب بیاشامند شکم براند
لیکن معده را بد بود و چون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود
و فی الجمله در حدت و تلذیع مانند نمک بود زهرة النحاس آن
چیزیست که چون مس بگدازند و در کوی از زمین ریزند و آب
بر ان ریزند تا ببندد و اجزای مس جمع شود آن آب چون گرم
شود گلی گردد مانند نمک و آن را زهرة النحاس خوانند بهترین آن
سفید بود و وی اکال و لذاع و قابض بود و گوشت زیادة بخورد
و گری کهن شده زایل کند چون سحق کنند و در گوش دمند سهل
آب زرد و بواسیر را خشک کند و بهار را تحلیل دهد و ریشهای
پلید عفن با صلاح آورد و چون با شراب بیامیزند تب زایل کند

و چون با عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند ورم ملاذ و بگدازد
زیتون آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود و گویند گرم
بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون
سبز بهترین آن بود که تر بود و طبیعت وی سرد و خشک است زیتون
سیاه غذا زیاده تر از انواع زیتون دهد و طبیعت وی گرم
خشک است و در تر از سبز هضم شود و چون با استخوان بخور کنند
جهت ربو و مرضهای شش نافع بود لیکن خوردن وی بیخوابی
و صداع آورد و خلطی سوداوی از وی تولد کند و اولی آن
بود که در میانهٔ غذا خورند و سرکه کسر بعضی سردی بکند و مقوی
معده بود و اشتهای طعام آورد و قوت ذکر بدهد و زیتون
کوهی گرم و خشک است از اعتم خوانند و زیتون الماء آنچه نارسیده
بود سرد و قابض باشد و آنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت
قوت اشتها بدهد خاصه چون با سرکه بود و چون سحق کنند و ضماد
کنند بر ریشهای چرکین پاک گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و
زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را دباغت کند و قوت

شهوت و غذا بد بود خاصه که نیکو و اما دیر هضم شود و غذای بد دهد

و چون در سرکه نهند زود هضم شود و شکم بیشتر ببندد و غذا نیکو دهد

اسحق گوید چون بخیسد در ازوی یا پیشانی مالند نافع بود جهت مره

سودا و صفرا و گویند مضرت بشش اصلاح وی بعسل بود و

عصارهٔ زیتون چون ذر بخود برگیرد سیلان رحم و خون

بازدارد و مغز استخوان وی چون با پیه و آرد و بیامیزند و

بر ریش خاص نهند زایل کنند و آن نمک که زیتون در وی نهاده

باشند چون بدان مضمضه کنند بن دندان و دندانی که متحرک بود

محکم گرداند و آنچه تازه بود و بلون یاقوت بود معده را نیکو بود

و آنچه سیاه و رسیده بود معده را بد بود و زود تباه شود

و آنچه در نمک آب نهند لطیفتر از آن بود که در آب تنها نهند

زیت بپارسی روغن زیتون خوانند آنچه شیرین بود از زیتون

رسیده گیرند طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از

زیتون سرخ گیرند متوسط میان رسیده و نارسیده و آنچه

از زیتون سبز گیرند از زیت انفاق گویند و طبیعت آن



سرد و خشک بود در اول و گویند در وی رطوبتی بود معده را

نیکو بود و آنچه از زیتون تری گیرند مانند روغن گل بود و در

اکثر حالتها سود مند بود جهت حره و جوب و تری و قوباء و

صداع و دندان متحرک را محکم کرداند و موی سر زایل کند

و اگر هر روز در موی مالند رها نکند که زود سفید گردد و آنچه

زیت کهن بود بقوت روغن خروع بود و آنچه تازه بود

گرم بود با اعتدال و میل برطوبت داشته باشند پس اگر خواهند

معتدل بود میان تری و خشکی و شستن وی چنان بود

که در آب شیرین کنند و بدست زنند چند نوبت و صاف

کنند بعد از آن استعمال کنند و جالینوس گوید زیت کهنه

درد ورم و کهن وی چون در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند

و بر نقرس طلا کردن نافع بود و آنچه مغسول بود موافق

درد اعصاب و عرق النسا بود و با آب جو خوردن

ورم مسهل بود و با آب گرم آشامیدن و قی کردن کسر

زهرها بکند و زیت الانفاق را زیت الاصفی گویند و

و بهترین آن شیرین تازه بود و معده را نیکو بود و بن دندانرا
محکم گرداند چون در دهان زمانی نگه دارند منع عرق بکند و چون
در دیگی سپیدن کنند و بجوشانند تا بقوام باز آید منفعت وی
مانند حضض بود و مجموع زیتها منع سرما بکند از بهر آنکه زود در بدن
نفوذ کند و تلیین طبیعت بکند و جهت قولنجی که سبب آن ورم امعا
بود یا سدّه که عارض شود از ریح یابس بهر آن حقنه کردن نافع
بود و دهد و زیت کهن کسی که در چشم وی باد و سبل بود
یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس باشد چون در چشم خشن
کشند زایل کند و قوت باصره بدهد و روشنایی بیفزاید
و زیت بیک سال کهن شود و هر چند بگذرد فاضلتر بود و در گر
گزندگی عقرب گرم کرده باشند در دم حال ساکن شود
و بدل زیت کهن روغن خروع است و گویند روغن فجل و
در ادویه قتاله زبد البحر زیبق جاری سیماب گویند و بر نام
بسیار است بلغت اکبریان الغیان الغیط الزموم الحی الطائر
السحاب النور الزوار و وق الرجاجی این مجموع بزبان اکبریان



او بشیرازی جیوه گویند بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل
نکرده باشند و بغایت جهنده بود و اگر در کرباس بار کنند
و بیفشارند تا بیرون آید و رنگ کرباس سیاه نشود استعمال کرده
باشند طبیعت زیبق گرم محرق بود و گویند سرد و تر است در دوم
وی مصدع و قابض بود و قتول جهت شپش خصوصیتی دارد
و قردان حیوانات مخنبن بکند و قردان بشیرازی کنه خوانند
و با روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود و خاک وی چون
با طعام بسرشند موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و
حکه طلا کنند نافع بود و دخان وی رنجهای بد پیدا کند و
بوی دهن و خشکی دماغ و در موضعی که دود وی برود مار و
عقرب و گزندگان بگریزند و بمیرند و زیبق مصعد کشنده
بود و اگر زیبق در گوش کسی چکانند اختلاط عقل پیدا کند
و باشد که بصرع و سکته کند و مداوای وی آن بود که
رصاص در گوش وی کنند تا زیبق بر آن چسبد و بیرون
آید و مضرت زیاده نرساند چون زنده بود و علاج سنگینی

زیبق خورده باشند مانند علاج کسی بود که مرداسنج خورده باشد
کنند و مولف گوید صفت تصعید بسیارست این یکنوع گفته شد
بستانند زیبق و بیامیزند با نیم وزن آن ارزیز قلعی باید
مقدار آن زاج سوخته و مقدار آن خشت پخته و بوزن آن
مجموع نمک بریان کرده و همه را بر صلایه بساید و آب حماض
اترج بران ریزد آهسته آهسته و بساید تا بغایت سوده
گردد پس از آن بریان کنند و در شیشه بگل اندوده کنند یا دیگ
نو بگل اندوده و در بسته با آتش نرم بریان کنند و دیگر بار
بساید یکروز بهم بحماض اترج و دیگر بریان کنند با آتش نرم
هفت نوبت چنین کنند بعد از آن بسایند و در شیشه بگل
حکمت اندوده کنند و تصعید کنند سه نوبت تا سفید گردد
مانند دانه مروارید و آن سم قاتل مهلک بود نعوذ بالله

باب البیش تادج صاحب منهاج گوید هندی
و رومی بود و هندی را ماهستان خوانند و قاتلاذون
و مالاثرون نیز گویند و آن ورقیست مانند ورق گردکان